



سال بیست و پنجم

شماره نهم

آذرماه ۱۳۹۷

رمضان ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۴۳

فهرست مدرجات

صفحه :

۴۷۱	تأثیر اسلام در ادبیات فارسی
۴۷۸	باغ صنوبر
۴۸۰	شعر معاصر ایران
۴۸۷	کوروش در روایات شرق
۴۹۲	در کشور اردن
۴۹۷	تاریخ و کنگره تاریخ
۵۱۰	شرح احوال
۵۱۵	اهمیت کشاورزی
۵۱۸	مرگ رهی معیری
۵۳۹	کتاب - احتجاجات

:

محیط طباطبائی
فریدون توللی
دکتر رعدی
دکتر شیرین بیانی
دکتر شهیدی
دکتر باستانی
احمد راد
دکتر شاپور راسخ
روزنامه‌های «اصلاح» و کاروان
(افغانستان) علّوی - فکرت
(شاعران افغانستان) - امیری
فیروز کوهی - محمدعلی معیری
منوچهر قدسی

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحُكْمُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

عَلَيْكُمُ الْحُكْمُ وَعَلَيْكُمُ الْأَمْرُ
وَلَا يَحِلُّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَرَى مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَلَا يَرَى مَا بَيْنَ ذَيْلَيْهِ

لعا

شماره مسلسل ۲۴۳

سال بیست و یکم

آذر ماه ۱۳۴۷

شماره نهم

استاد محیط طباطبائی

تأثیر اسلام در ادبیات فارسی

در شماره گذشته یاد شد که در حسینیه ارشاد استاد محیط طباطبائی در موضوع «تأثیر اسلام در ادبیات ایران» سخنرانی فرمودند که در مستمعین تأثیری شایسته بخشید. اینک متن خطابه استاد:

حضرام محترم! برادران و خواهران دینی!

اگر به جای موضوع تأثیر اسلام در ادبیات فارسی موضوع عمومی تر و دامنه دارتری مانند تأثیر اسلام در ادبیات ایران اختیار شده بود تصور میکنم بیش از نصف آنچه امروز مجموعه ادبیات زبان عربی را تشکیل میدهد باشیم بین سخنرانی ملحق گردد، زیرا بسیاری از شعراء و نویسندها و دانشمندان و هنرمندان و پژوهندگان بزرگی که آن مجموعه ارزنده و بزرگ ادبی را بوجود آورده‌اند و مفخر تاریخ ادبیات عرب محسوب میشوند از آن دسته هموطنان ما بشمار می‌روند که از جان و دل بدین مقدس اسلام گرویده و زبان عربی را به اعتبار آنکه زبان قرآن کریم است برای تحریر افکار و تعبیر احساسات و عواطف خود برگزیده بودند و آنچه را میخواستند و میتوانستند در لباس عبارات منظوم و منتشر در آورده بودند. اکنون با جدا

کردن این قسمت بزرگ از مجموعه ادبیات ایران بیش از نصف مواد و محتویات تاریخ ادبیات ایران را مسکوت عنه میگذاریم و نصف کمتر از آن در این مورد مطرح میگردد. همین جزء کمتر از نصف هم شامل بیش از نصف تمام مدت زمانی میشود که ایران با استفاده از خط برای تحریر و قایع وارد مرحله تاریخی خود شده است.

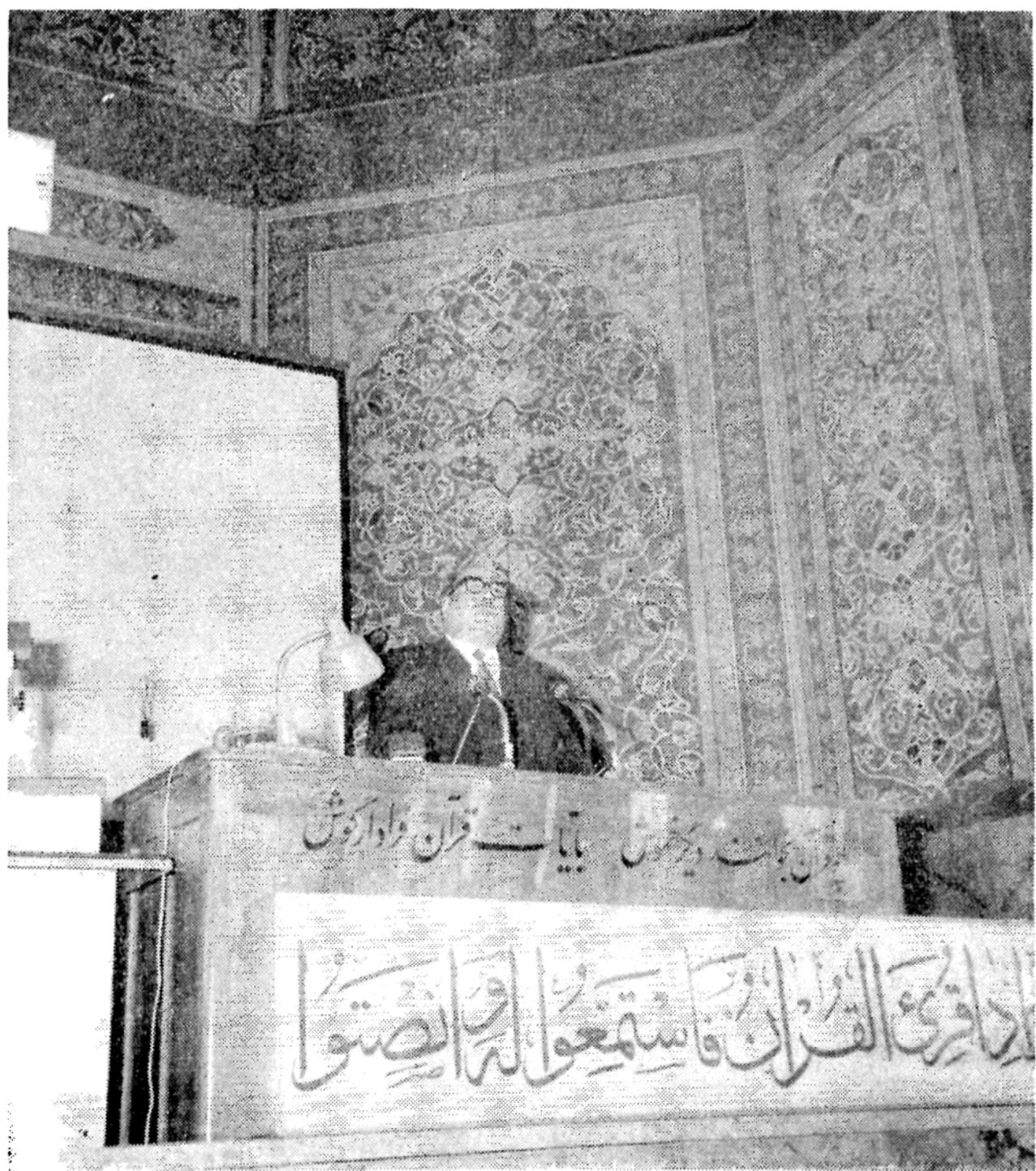
حضرار محترم میدانند آن قسمت از تاریخ یک قوم که در مرحله پیش از استفاده از خط برای ثبت و قایع قرار گرفته است دوره ماقبل تاریخ آن قوم و کشور محسوب میشود. صرف نظر از تاریخ سرزمین عیلام که از این اصل بر کنار میماند، از آن روزی که تاریخ ایران آریائی نشین و آریائی نژاد به خط میخی آغاز ثبت کرده است طولش تا امروز به کمتر از دوهزار و هفتصد سال میرسد. بنابراین، هزار و سیصد و پنجاه سالی که از تاریخ هجری به تقریب میگذرد شامل نیمی از دوهزار و هفتصد سال معروض یامفروض میگردد.

علاوه بر این وسعت حوزه ماده و مدت، این قسمت از تاریخ ادبیات ایران امتیاز دیگری راهم دارد و آن یکنواخت و هم‌آهنگ بودن زمینه ادبی این دوره است که در طی چهارده قرن متواتی طرز احساس و تفکر و شیوه بیان عمومی و وسیله تعبیر احساس و اندیشه مردم کشور همواره بر یک منوال بوده است.

در دوره‌های قدیمتر تاریخ ایران چنین امتیازی به نظر نمی‌رسد زیرا تمام مدتی که مثلاً دوره اوستائی تاریخ ادبیات ایران را شامل میشود با در نظر گرفتن اینکه زبان رایج و متداول زبان پهلوی بوده نه زبان اوستائی گاتها، از نصف مدت باز مانده چندان درازتر هم نبوده و از حیث کمیت آثار بازمانده نیز از یک صدم مجموعه ادبیات دوره اسلامی بیشتر نیست.

تصویر میکنم در هزار و دویست سالی که از آغاز پیشرفت زبان فارسی در مرحله ادب و مذهب می‌گذرد تا کنون شاید بیش از صدهزار اثر فارسی به نظم و نثر تدوین و تنظیم شده باشد ولی بواسطه بروز حوادث نامطلوب و اتفاقات ناگوار اینک چهار پنجم آنها متدرجاً از میان رفته است.

استخراج و استنباط این عدد از مقایسه آثاری بدست می‌آید که می‌نگریم در ترجمه‌های احوال بزرگان ایران غالباً بدیشان نسبت داده‌اند و باز می‌بینیم از یک تا پنجاه اثرگاهی به افرادی نسبت داده‌اند که امروز چیزی قابل ذکری از آنها در دست نمانده است.



استاد سید محمد محیط طباطبائی
بر منبر خطابه (حسینیه ارشاد)

با وجود این شاید جمع آثار بازمانده به نظم و نثر دری که در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی داخل و خارج کشور هنوز پراکنده است از بیست هزار اثر کمتر نباشد. پس در باره یک چنین کمیت فراوان آثار و افق وسیع ادبی و موضوعات گوناگون، چند دقیقه‌ای سخن گفتن و مزاحم وقت حضار شدن هرگز از عهده ادای جزئی اندک از چنین وظیفه سنگین و مهمی برنمی‌آید.

با وجود این میتوان از مجموعه آثار مربوط به قرون گذشته ایران بعد از اسلام جو هر کشی کرد و عصاره‌ای فراهم آورد و از سنجش آن به نکته‌ای مسلم پی برد و آن تأثیر کامل و شامل همه آثار مربوط بدین دوره طولانی به روحیه مسلمانی است. چه در طی این مدت هیچ‌گونه عامل مؤثر دیگری از خارج و داخل کشور نتوانسته این وحدت احساس و ارتباط را از میان ببرد و سرچشمۀ اصلی الهام ادب و شعر ایران را از قرآن و حدیث و احکام و آثار دیگر مربوط به تمدن و فرهنگ اسلام جدا کند.

تذکر این نکته لازم است که آشنائی فارسی زبانان با موضوعات مربوط به فرهنگ یونان و هند و روم و حتی ایران هم تا چند سال پیش تنها از راه ترجمه‌های عربی آثار این اقوام صورت می‌پذیرفت و حلقة ارتباط میان ما و دیگران همانا زبان و ادبیات عربی بوده است.

نکته مهمتر اینست که آنچه در زبان فارسی دری از مآثر و مفاخر ایران قبل از اسلام هم وارد شده است از راه متون اصلی به خط و زبان پهلوی نبوده بلکه عموماً از راه ترجمه‌های عربی از پهلوی به ادبیات فارسی دری راه یافته است.

برای نمونه به کلیله و دمنه و شاهنامه مثال میزnim که دو اثر مهم ایرانی قدیم مربوط به عهد ساسانی است.

کتاب کلیله و دمنه مانند خداینامه در عهد خسرو انوشیروان صورت یک اثر مدون پهلوی را پیدا کرد و در عهد عباسیان بنا به میل ورغبت خلفا و وزرای ایشان از پهلوی به عربی نقل شد و ابن مقفع این کار را نجام داد. کلیله و دمنه عربی ابن مقفع و سیر الملوك ترجمۀ خداینامه او بعدها از زبان عربی به فارسی دری درآمد و اساس کلیله و دمنه مفقود رود کی و کلیله و دمنه موجود نصر الله بن عبد الحميد شیرازی و انووار سهیلی و عیار دانش و شاهنامه نثر ابو منصوری و شاهنامه نظم حکیم فردوسی قرار گرفت. تقریباً همه داستانها و پندها و اندرزها و نکته‌های ارزنده‌ای که از فرهنگ باستانی

کشور در ادبیات فارسی حاضر منعکس است از مآخذ عربی اقتباس شده و تنهاد استان ویس و رامین منظوم فخر الدین اسعد گرگانی بوده که از این اصل مستثنی است و بنابه روایت خود شاعر مستقیماً از پهلوی به فارسی نقل شده است.

بنابر این اساس شاهنامه فردوسی همان ترجمة نثر فارسی به امر ابو منصور طوسي از سیر الملوك ابن مقفع است که ترجمة عربی از خداینامه پهلوی بوده و این ترجمة جدید با مقایسه ترجمه‌های دیگر سیر الملوك و مراجعه ارباب اطلاع به امر ابو منصور عبدالرزاق طوسي به صورت اثر منتشری در آمد که دقیقی و فردوسی به نظم آن همت گماشتند. شاعر نخستین توفیق نیافت و چنین امتیازی نصیب حکیم فردوسی شد که سراسر تاریخ ایران قدیم را بر آن اساس به شعر درآورد.

آشنائی فردوسی بازبان پهلوی عصر ساسانی (که پهلوی ادبی باشد) و خط تحریر آن معلوم نیست از آشنائی انوری و جمال الدین عبدالرزاق و قطران تبریزی به پهلوی بیشتر بوده باشد و آشنائی آنان بالهجه‌های متداول در شمال و غرب و مرکز ایران که شاخه‌هایی از اصل پهلوی محسوب می‌شدند ابدأ دلیل بر آن نیست که حرفي و سطري از ادبیات پهلوی مدون را میتوانسته‌اند بخوانند و از آن‌الهام بپذیرند بلکه منبع الهام فکری و روحی ایشان در هر موضوعی همانا فرهنگ و ادبیات اسلامی متداول بوده و هر چیزی را با همین عینک مینگریسته‌اند.

زبان عربی پیش از آنکه در رکاب دین اسلام به قلمرو ایران در آید و بازبان‌های متداول در این کشور روبرو شود در تاریخ متقدمی با فارسی دری تماس پیدا کرده و از آن الفاظی برگرفته و به صورت عربی درآورده بود.

وجود الفاظ معرب در شعر شعرای جاھلیت و حتی در سلسله الفاظ وارد در قرآن کریم وجود چنین اتصالی را از پیش تأیید می‌کند. غیر از آنچه در کتابهای معرب وارد است. مثلاً کلمه «ابابیل» را در سوره فیل که در شان حادثه عام الفیل نازل شده است میتوان جمع عربی از لفظ فارسی «آبله» (جدری) شمرد که درست وزن فاعله عربی هم دارد. چنانکه در تواریخ مصرح است نخستین بار مرض آبله از هند و ایران در ۵۷۰ میلادی به سرزمین حجاز سرایت کرد و بعدها از آنجا به مصر و شام و اروپا منتقل گردید.

چنانکه میدانیم بروز مرض در دنiale از فرود آمدن پرنده‌گانی بود که بر جشیان مهاجم سنگ «سجیل» فرو افکندند و در پی آن مرض کشنده‌ای بروز کرد و ناگزیر

شدند محاصره مکه را بردارند و عقب بنشینند.

تفسران کلمه «سجیل» را در این سوره معرب از «سنگ و گل» فارسی دری شناخته ولی درباره اصل کلمه ابابیل پیش از این تذکر نظری نداده بودند. چنانکه بعداً اشاره‌ای مفصل‌تر خواهد شد زبان فارسی دری، پیش از اسلام و در آغاز اسلام با زبان عربی حسن ارتباطی داشت و در نتیجه‌این خوش برخوردي، مسلمانان عرب به قبول آن همچون وسیله ارتباطی میان خود و مسلمانان ایران گردن نهادند و بدینوسیله آن را در راه ترقی و تکامل و توسعه افکنند تاجائی که زبان دوم عالم اسلام شناخته شد.

شانزده سال پیش از این برای رسیدگی به وضع تحصیلی برخی از دانشجویان حنفی بلوچ و ترکمان که در مدرسه «كلية الشرعية» اعظمیه بغداد درس می‌آموختند بدانجا رفته بودم. تصادفاً در آن روز نمایندگان وزارت معارف اندونزی نیز برای رسیدگی به وضع دانشجویان اندونزی که در کلیه شریعت درس می‌آموختند بدانجا آمده بودند. آقای حمدی اعظمی مدیر مدرسه مارا به کلاس‌های مدرسه دلالت کرد و از قسمت‌های مختلف روزانه و شبانه آن بازدید بعمل آمد.

وقتی برنامه دروس مدرسه را تفصیل میداد علاوه بر زبان عربی ذکر تدریس زبان انگلیسی در میان آمد. از آقای حمدی پرسیدم در میان دانشجویان مدرسه هیچ انگلیسی هم هست؟ گفت: نه. گفتم در مدارک شرعی و ادبی فقه حنفی متن انگلیسی وجود دارد؟ باز جواب منفی بود. از آقای حمدی اعظمی پرسیدم آیا این حدیث را که از طرق محدثان حنفی روایت شده است به یاد دارید که از حضرت رسول اکرم روایت کرده‌اند «کلام اهل الجنة، العربية ثم الفارسية الدرية» و در آن به زبان دیگری اشاره نیست.

چون در قبول آن تردید ورزید اورا به رساله الفحة القدسیه حسن شنبه‌لایی از بزرگان فقهای حنفیه و تفسیر روح البیان دلالت کردم و آنگاه سخن از جواز استعمال زبان فارسی در کلیه شؤونی به میان آمد که در آن زبان عربی بکارمی رود و از مساعی فقهای حنفیه برای ترجمه قرآن و احادیث و مسائل فقهی بزبان فارسی ذکر خبری رفت و به تحقیق پیوست که اگر دریک مدرسه شرعی مربوط به پیروان مذهب حنفی زبانی غیر از زبان عربی تدریس شود باید زبان فارسی دری باشد نه زبان دیگری. بازرس فرهنگی

ازدوزی که مرد فاضل و خوشفهمی واز برآمدگان جامع الازهر قاهره بود و نسبت به زندگانی ابوحنیفه واقف بود، تبسم کنان گفت: ای کاش امام ابوحنیفه از مردم اندونزی بود تا برای زبان جاوه‌ای چنین فضیلتی می‌پذیرفت و اشاره او بدین بود که پدر ابوحنیفه از مردم شرق ایران و افغانستان کنوئی و پروردۀ در مهد اصلی زبان فارسی دری بوده است و به اعتبار حب وطن و زبان مادری این اعتبار را برای فارسی که زبان قوم او بوده قائل شده است.

به‌هر صورت زبان‌فارسی دری از صدۀ دوم هجری بدینطرف زبان دوم عالم‌اسلام شناخته شده و پیروان این دین در سراسر جهان قدیم مدارک و اسناد مذهبی خود را بعد از عربی به فارسی دری تنظیم و تدوین می‌کردند.

در مقدمۀ ترجمۀ تفسیر طبری از جد و جهله‌ی که در بخارا برای نقل تفسیر طبری بزبان‌فارسی مبذول شده شرح مفیدی هست که نشان میدهد چگونه فقهاء بزرگ خراسان و ماوراء‌النهر فتوی به جواز ترجمۀ قرآن و تفسیر قرآن بزبان فارسی دادند. این کوشش مقدمه برای آن قرار گرفت که زبان فارسی در پهلوی زبان عربی زبان دین و مذهب شناخته شود. کمال پاشازاده دانشمند معروف کشور عثمانی همچون حسن شربلاجی در ترجیح و تجلیل زبان فارسی رساله خاصی دارد و هریک از این دو مرد بزرگ که در خارج از حدود سیاسی و طبیعی کشور مامیزیسته‌اند در بزرگداشت زبان فارسی دری و دستور استعمال آن در موادر خاصی که معمولاً "تنها از زبان عربی استفاده می‌شد کار را به جائی رسانیده‌اند که پس از انتشار این دورساله در مصر، برخی از علمای مالکی و شافعی در نقض مطالب آنها کتاب نوشتند.

ناتمام

فریدون توثلی

باغ صنوبر

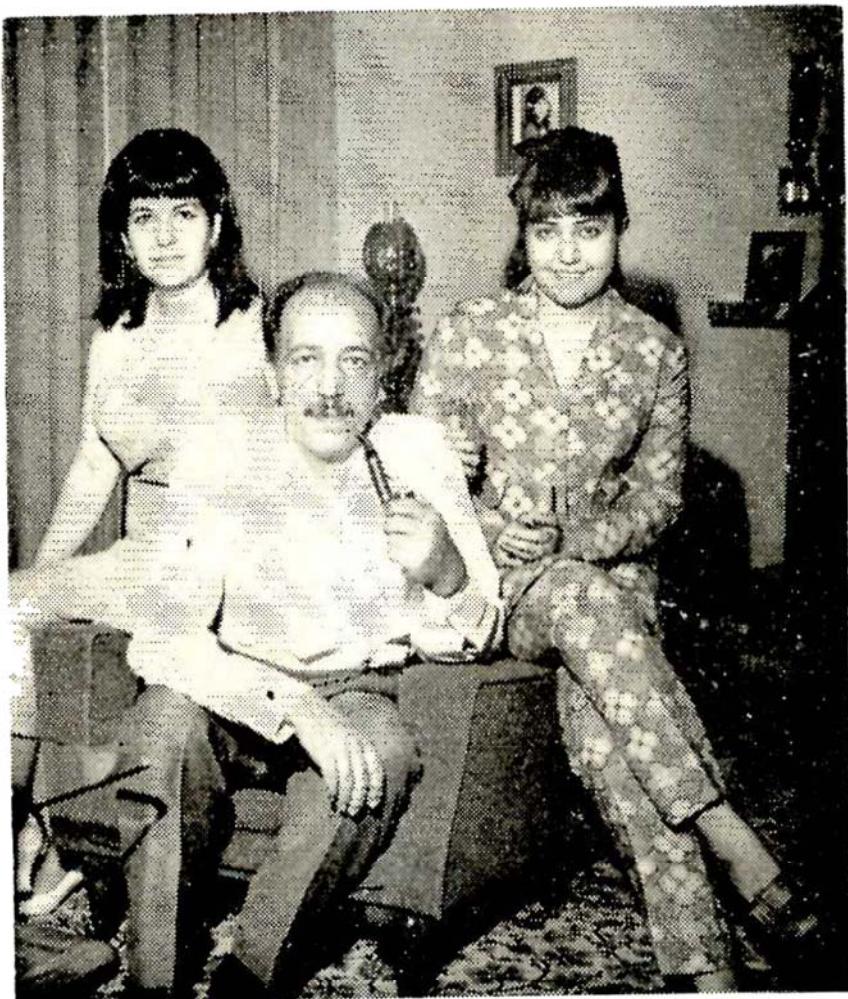
در ادبیات فارسی ، کم شاعری است که در ستایش همسرش قصیده‌ای بدین سادگی و لطف عاشقانه گفته باشد . مرحوم بهار هم در قصیده‌ای (پشت مراکرد ز غم چنبری) توصیفی از همسر و فرزندانش فرموده است اما نه بدین شیفتگی .
مجلهٔ بی‌غما

در چشم دل ، عزیزتر از هر چه دلببری
کارامبخش جانی و با جان برابری
ای نازنین ، که بید خوش سایه گستری
شایسته مادری و گراناییه همسری
از سبزه زار دامن پاک تو بستری
تیهوی نعمه گستر آن باغ عنبری
ای جفت گرم بوسه ، که خورشید خاوری
طاوس بخت پرورد زرینه پیکری
زیبا گوزن جنگل سرو تنواری
گر نقش پیکر تو برآید ز مرمری
رشک آیدم ، که جلوه هر کوی و منظری
جان بخشدم ، که باده نوشین خلری
بیماریم ، به سینه نکوییده خنجری
دخشنده ، در تراش بلورینه ساغری
گنج مراد و شاخ گل و کان گوهري
بینم ، که باز با دل من مهر باقری
چون بادبان زورق افکنده لنگری
بندد ز برگ هر گل پاکیزه دفتری
تا بر سپهر دلکش اندیشه ، اختری
دانی تو خود ، که قوی سپید شناوری
همسر نئی ، که بر سر هر شانه شهپری

ای جفت آزموده که چون گنج گوهري
در سینه دل بهر تو میکوبدم مدام
بگذار تا چو سبزه بیای تو سر نهم
بر من که مهربانی مادر ندیده ام
برفاب کوهسار کبودم که جسته ام
آهوي نافه پسورد آن دشت نرگسي
شب نيز خانه از رخ خوب تو روشن است
دل تا به چتر ناز تو شاهنشهي کند
ديوانهام ز چشم سياحت که پيش چشم
شرمنده ، زير پاي خوشت ، سر نهد و نوس
در کوچه ، چون بدهست تو دست افکنم بهر
بر سفره ، چون بکام من ، آن لقمه و انهی
تا بوده ، دست گرم پرستاریت بدهست
بر پیکر تو ، بوسه فشانم ، که همچو می
آرام جان و کام دل و نور دیده ای
در هر سفر ، که نامه مهر تو واکنم
بر خوانمش ببوسه و بر بندمش بعشق
یا آن شکفته شاخه پر غنچه ، کز اميد
کی دوری تو کاهدم از شور بی‌زوال
در چشم سار یاد من ، ای اشک آرزو
همسر نئی ، که بر دل دیوانه ، آتشی

نام به دامن تو ، که باغ صنوبری
تا باشدم به هر قدمی ، چون تو یاوری
فارغ دلم ، ذ یاری بازوی دیگری
چون آبشار نقره ، فرود آورم سری
مشک تری ، فروغ مهی ، خوش زدی
آن کشتم ، که خفته به آغوش بندری
کز هر چه دلپذیر بود در جهان ، سری

زین گونه گونه دختر کان ، کز توزاده اند
آسوده بکذرم ز گذرگاه زندگی
بر شانه ، دست گرم تو جانانه تا بود
بکذار ، تا پای تو ، ای رود خوش سرود
باغ گلی ، چراغ دلی ، آوش رهی
گرسنهم بر آن سر ازانو ، بگاه مرگ
ای بوستان عشق فریدون شکفته باش



دوشیزه رها توللی - فریدون توللی و همسرش

دکتر رعدی آذرخشی

شعر معاصر ایران

در جشن فرهنگ و هنر که از چهارم آبان ماه ۱۳۴۷ آغاز شد موضوع شعر، شاعران دانشمند سخن رانیهای کردند که این‌همه در کتاب علی‌حده از طرف وزارت فرهنگ و هنر انتشار خواهد یافت.

موضوع خطابه‌آفای دکتر رعدی آذرخشی رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه ملی تحول شعر فارسی از آغاز مشروطیت بود که با کمال بی‌طرفی و بی‌نظری این بحث را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

دکتر رعدی شاعری است استاد و دارای اطلاعات عمیق و دامنه‌دار در ادب فارسی و خارجی و از جمله چند تن معروف است که بحق و انصاف در موضوع شعر و شاعری حاکمی عدل شناخته می‌شوند.

چون خطابه دکتر رعدی را بمنزله تذکره‌ای معتبر از شاعران این‌عصر می‌توان دانست مجله یغما مناسب دانست که متن آن را در چند شماره بچاپ رساند تا ادب پژوهان و تذکره نویسان قرون بعد را بکار آید. مجله یغما

در این جلسه بمحبوب بر نامه‌ای که از طرف وزارت فرهنگ و هنر تنظیم شده از شعر فارسی معاصر بحث خواهد شد و از تحولات اجتماعی ایران در عصر ما و از تأثیرات آنها در شعر فارسی و از وجوده تمایز شعر معاصر از شعر ادوار سابق از لحاظ فکر و موضوع و شکل و بالاخره از وظایف شاعران امروز در برابر جامعه سخن بمیان خواهد آمد.

صاحب نظران میدانند که در وقت محدود و فرست کوتاهی که در این جلسه داریم یک بحث جامع و شامل در این مسائل بهیچوجه میسر نیست و نیز آگاهند که سخن راندن و طرح مطالب در باره ساده ترین مسائل معاصر آنهم با جمال واختصار و بدون امکان استدلال کافی دشوار و توأم با انواع محظورات است تا چه رسید به شعر و شعرای معاصر زیرا در این زمینه اشکالات و محنثه‌های چندین برابر میشود.

تجزیه و تحلیل تحولات اجتماعی و نهضت‌های ادبی و سبک‌ها و گرایش‌های گوناگون ذوقی که ما در عصر خود و در زندگانی روزانه خود با آنها سروکار داشته و داریم نمی‌تواند خالی از نقص و نارسائی باشد زیرا هنوز تاریخ در باره آنها نتوانسته است قضاوت کند.

ازین گذشته ساختمان فکری و خصوصیات زندگی شخصی ووضع فردی و اجتماعی هر کدام از ماهما که هنوز زنده‌ایم و امیال و آرزوها و هوسها و خودخواهی‌ها و رشک‌ها و غبیله‌های بشری یکایک ما و همچنین تفاوت سلیقه‌ها و خاطرات خوش و ناخوش و تلخ و شیرینی که از دوستی و آشنائی و الفت یا احیاناً از رقابت و مخالفت با یکدیگر داریم باعث میشود که یک مورخ یا منقد خواه ناخواه نتواند تحت تأثیر این عوامل حقائق را آنجنا نکه هستند دریابد و بیان کند و یا موجب این میگردد که خواننده و شنوونده سخنان و داوریهای او را

کما بیش با معیارهای شخصی و ذهنی خود بسنجد و گاهی پذیرد و پسند و گاهی نپسند و حتی بر نجد .

بخاطر دارم که در تیرماه ۱۳۲۵ خورشیدی که در محیط سیاسی آشفته‌ای کنگره‌ای از نویسنده‌گان و شاعران ایران تشکیل شد بحث درباره شعر معاصر ایران را جناب آقای علی اصغر حکمت که امیدوارم صحت و سلامت خود را بازیابند - بعده‌گرفته بودند . در آن کنگره برای سخن‌رانی ایشان سه ساعت و برای بحث در اطراف همان سخن‌رانی دو ساعت وقت منظور شده بود .

آقای حکمت با آن‌همه بصیرت و ورزیدگی که در این‌گونه موارد از لحاظ رعایت کلیه جوانب امر دارند و با وقت و فرستاد کافی که برای تشریح و اثبات عقاید خود داشتند در آن کنگره‌هم بسبب آنچه گفته شد وهم بسبب آنچه با توجه بمصالح و محظوظاتی بربان نیاوردند مورد انتقادهای گوناگون قرار گرفتند .

از این رو علاوه بر جهاتی که گفتم همین تجربه از سخن‌رانی آقای حکمت کافی بود که مرا از اقدام به سخن‌رانی درباره شعر معاصر در این کنگره بازدارد و تشویق به پیروی از بعضی دوستان داشتمند و گرامی کند که بیش از من صلاحیت بحث درباره شعر معاصر خاصه شعر امروز دارند ولی هر کدام از آنها بمخلاحتاتی و یقیناً با توجه به علل و سوابقی هم که ذکر شد عاقلانه از قبول دعوت ایراد سخن‌رانی در این موضوع احتراز فرموده‌اند .

اما من یا از روی خامی و ناپختگی یا شاید بنا به عادتی که با ظهار صریح معتقدات خود دارم ایراد این سخن‌رانی راهنمکامی که چند روز پیش از تشکیل این کنگره بمن تکلیف شد بعده گرفتم و از عواقب آن نیندی‌شیدم و حقی با نکته توجه نکردم که چون فرستاد و وقت بسیار محدودی هم برای تهیه وهم در موقع ایراد این سخن‌رانی خواهم داشت اجمال قهری اغلب مطالب و یا گاهی تفصیل نظروری پاره‌ای از آنها ممکن است موجب تعبیرات و تفسیرات گوناگون و انتقادات بجا یا ناروای متعدد از گفتار من بشود .

با این‌همه لازم میدانم قبل از زور و در این بحث تأکید کنم که هر آنچه درباره این موضوع خواهم گفت بهیچوجه جنبه رسمی و دولتی ندارد و فقط حکایت از عقاید و دید شخصی من خواهد کرد و خود مسئولیت آن‌هارا بعده میگیرم و نظرهایی که ممکن است جایجا اظهار کنم بیشتر بقصد طرح مطالب است نه بمنظور نتیجه گیری نهایی .

غرض اصلیم نیاز از طرح این مطالب و بعضی سوالات جز این نخواهد بود که شنوندگان یا خوانندگان این گفتار درباره آنچه خواهم گفت با تأملی بیشتر بیندیشند و خودشان نتیجه گیری فرمایند و اگر برخطا و مسامحه و اشتباهی در بیاناتم پی برند با یادآوری آنها منت راهنمایی برمن بگذارند و بدانند که بحث درباره شعر معاصر با پایان این کنگره نمی‌تواند پایان بگیرد و جواب سوالاتی را که تشکیل همین کنگره پیش خواهد آورد باید از نسل‌های معاصر و آینده انتظار داشت نه از من و امثال من .

تحولات اجتماعی معاصر ایران و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم آن‌هارا در شعر فارسی معاصر از آغاز مشروطیت تا امروز می‌توان از لحاظ بعضی خصوصیات بسه دوره تقسیم کرد :

دوره اول ، شامل مدت ۱۵ سال از تاریخ ۱۲۸۵ هجری شمسی تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی یعنی فاصله بین صدور فرمان مشروطیت تا اولین سال استقرار نظام نوین در کشور بهمتر رضاشاه کبیر .

دوره دوم از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی یعنی بیست سال دوره زمامداری و سلطنت شاهنشاه قید .

دوره سوم از ۱۳۲۰ خورشیدی آغاز سلطنت شاهنشاه آریامهر تا امروز .

دوره اول ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ خورشیدی

تجزیه و تحلیل عواملی که موجب ایجاد نهضت مشروطیت شد و به صد سال قبل از مشروطیت یعنی بعد فتحعلی‌شاه میرسد از موضوع بحث ما خارج است و کافی است که گفته شود در میان آن عوامل تلحیخ کامیهای ناشی از شکست ایران از روسیه در زمان فتحعلی‌شاه و عقب‌نشینی سپاه ایران از هرات در عهد محمد‌شاه و ناصرالدین‌شاه بر اثر فشار انگلستان و تهدید جنوب کشور بوسیله کشتی‌های جنگی آن دولت توجه ایرانیان را بقدرت سیاست استعماری و تفوق نظامی و اقتصادی و صنعتی مغرب زمین جلب کرد و عباس‌میرزا ولیعهد محمد‌شاه و میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم با تدبیر و روش بین ناصرالدین‌شاه نخستین دسته‌های دانشجویان ایرانی را بفرنگ فرستادند .

این دانشجویان در ضمن تحصیل در اروپا کما بیش با تمدن مغرب زمین آشنا شدند و در بازگشت به میهن علاوه بر اطلاعات علمی و فنی و ادبی بعضی افکار سیاسی نوینی را که مخصوصاً در نتیجه انقلاب کبیر فرانسه در اروپا رایج شده بود با خود بایران آوردند .

از طرف دیگر اقدامات امیر کبیر برای اصلاح و انتظام امور داخلی اگرچه بقیمت جانش تمام شد طبقات متکبر و واقع بین کشور را بمعایب و مفاسد اجتماعی بیشتر آگاه ساخت . بعضی از رجال و پیشوایان فکری دیگرهم مانند عبدالرحیم طالبوف و ملکم خان و ظهیر الدوله و سید جمال الدین اسدآبادی و مریدانش از قبیل شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان کرمانی و میرزا حسن خان خبیرالملک از ناسامانی اوضاع و غفلت اولیاء امور رضایت نداشتند . مقدمات نهضت آزادیخواهی و تبدیل سلطنت مطلقه استبدادی را به حکومت مشروطه بتدریج فراهم آوردند و کوششهای آنها بالاخره در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه بهمراهی چند تن از نخست وزیران و وزراء و درباریان و بعضی از روحانیان روشنفکر به ثمر رسید و فرمان مشروطیت در مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی صادر شد .

در عهد سلطنت مظفرالدین‌شاه که افکار عمومی بسبب پریشانی و آشتفتگی اوضاع وضعی دولت و رواج فساد در دستگاه پادشاه و ولیعهد او محمدعلی میرزا و شیوع اعمال ناروا در محیط حکومت و قضاؤت و روحانیت و مداخله بیگانگان در امور داخلی و سیاست خارجی کشور روز بروز خشمگین‌تر و ناراضی‌تر میشد بعضی از روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها گاهی سربسته و گاهی آشکارا از این اوضاع انتقاد میکردند .

مشاهده این عوامل و تأثیر از آنها شاعر مدیحه سرائی مانند ادیب‌الممالک امیری فراهانی را بر آن داشت که در ۱۳۲۰ هجری قمری (در حدود ۱۲۸۱ خورشیدی) یعنی

چهار سال پیش از مشروطیت در منظومه مسمط معروفی که در تهییت عید میلاد پیغمبر اسلام سرده و آن را با مدح مظفر الدین شاه به پایان رسانده بود شمایی از این آشناکی‌ها و مفاسد اجتماعی را بیان کند و پس از تأسیف برزوآل دوران مجد وعظمت ایران در چند بند از آن منظومه مفصل بدینگونه اظهار تأسیف کند :



استاد ادب الممالک در حدود چهل و پنج سال

دھقان مصیبیت زده را خواب گرفته
خون دل ما رنگ می ناب گرفته
وز سوزش تب پیکرمان تاب گرفته
رخسار هنر گونه مهتاب گرفته
چشمان خرد پرده زخواناب گرفته
ثروت شده بیمامیه و صحت شده بیمار ...

چون خانه خدا خفت و عسس ماند رفقن
جاسوس پس پرده پی راز نهفتن
خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن
قاضی همه جا در طلب رشو گرفتن
چشم اندازی کافتن و افسانه شفتن
واعظ به فسون گفتند و افسانه شفتن
و آمد سر همسایه برون از پس دیوار

قالب و شکل این منظومه ادب الممالک مسمط معروف منوچهری دامغانی را به مطلع «خیزید و خز آرید که هنگام خزان است»، بخاطر می آورد ولی موضوع و مضامین آن گاهی مذهبی و گاهی حماسی و گاهی وطني و سیاسی و اجتماعی و انتقادی است.

ادب الممالک در مدت ده سالی که پس از استقرار مشروطیت زنده بود در عین ادامه مدحه سرائی باز با سر و دن قطعات و قصائدی بسیک قدما بعضی از کلمات و اصطلاحات را استادانه با لغات ادبی درآمیخته و منظومه های بدیعی شامل انتقادهای اجتماعی پدید آورده است که از حيث سبک و موضوع در میان آثار قدمای نظیری ندارد.

پس از وفات مظفر الدین شاه بدرفشاری محمدعلی میرزا با آزادی خواهان و بتوب بستن مجلس واعدام و تبعید عدهای از پیشوایان مشروطیت و خطبا و روزنامه نگاران، افکار عمومی را

درسراسر ایران برضد او برانگیخت وشورش ولایت وقیام و مقاومت مشروطه طلبان وعوامل دیگر بالاخره موجب شد که محمد علی‌شاه را ازسلطنت خلع کنند و فرزند خردسالش احمد-میرزا را بجای او بر تخت بنشانند.

از طرف دیگر انتشار خبر انعقاد قرارداد تقسیم ایران بدومنطقه نفوذ بین روسیه و انگلستان مخصوصاً تعدیات روسیه تزاری در شمال ایران و از آنجمله بدارآویختن ثقة‌الاسلام و یارانش در تبریز نفرت وهیجان بزرگی درمیان توده مردم نسبت باین دودولت ایجاد کرد. تأثیر مجموع این عوامل در جامعه مطبوعات و در افکار عددی از شاعران و نویسندهای کان موجب انشاء و انشاد مقالات و اشعار و ترانه‌های مهیج و شورانگیزی بنام ادبیات وطنی و سیاسی مخصوصاً در هفت‌سال اول مشروطیت شد. پروفسور ادوارد براؤن خاورشناس انگلیسی مجموعه‌ای از این اشعار را با نام و تصاویر گویندگان آنها فراهم آورده و تحت عنوان «شعر سیاسی ایران جدید» با مقدمه‌ای تحلیلی و ترجمه اشعار بانگلیسی در همان زمان چاپ کرده که مرجع سودمندی است.

کشش وجاذب اتفاقاب مشروطیت و آرمانهای نوید بخش آن بحدی قوی بود که شاعران نامداری مانند ادیب‌الممالک امیری و ملک‌الشعراء بهار را که قبلاً بست شعر قدیم بیشتر مدیحه سرائی میکردن مانند آهن ربا بخود جلب کرد و آنان را بسروردن اشعار اجتماعی و سیاسی و وطنی گاهی در قصائدی کامل‌بسبک قدیم و گاهی در منظومه‌ها خاصه مسمطهای که بوی سادگی در بیان و تازگی و تنوع از آنها برمی‌آید و ادار ساخت.

بازمیمن اتفاقاب مشروطیت بود که بعضی از شاعران گمنام تا آن تاریخ را مانند ابوالقاسم عارف و سید اشرف گیلانی و علی‌اکبر دهخدا بعلت پدیدآوردن آثار اجتماعی و وطنی ناگهان باوج شهرت و محبوبیت رسانید.

مسلمان اگر وقایع اتفاقاب مشروطیت پیش نمی‌آمد ابوالقاسم عارف شاعر موسیقی‌دان خوش آواز و آهنگساز و تصنیف‌پرداز ماهر شاید تا آخر عمر بشیوه خود بهرفت و آمد در مجالس باده‌گساري دوستان و یا اشراف و اعیان روزگار میگذراند و هر گز باسوردتن ترانه‌های شیوا و هیجان‌انگیز در مباحث اجتماعی و غزل‌هایی حاکی از بیان آرزو های شاعر در باره تحقق مقاصد مشروطیت و پیروزی مبارزان راه‌آزادی و تحلیل از شهدای این راه و ترغیب به گسترش تعلیمات عمومی و کشف حجاب و اظهار نفرت و تأثر از دخالتها و تعدیات بیگانگان به مقام یک «شاعر ملی» ارتقاء نمی‌یافتد و در ساختن تصنیف‌های پر شور و خوش‌آهنگ و سرشار از روح موسیقی اصیل ایرانی در این شیوه از شعر (یعنی ترانه‌سازی) نظری همان‌قدرو منزلت را که سعدی و حافظ در غزل‌سرائی دارند بدست نمی‌آورد. و یاطبله بی‌نام و نشانی مانند سید اشرف گیلانی با نشر اشعار وطنی و اجتماعی و انتقادی در روزنامه نسیم شمال بزمیانه که گاهی جنبه‌جی در این روزنامه جنبه‌شوخی کنایه‌داری داشت آنهم مقبولیت در میان توده مردم پیدا نمیکرد. وبالاخره اگر حوادث اولین سالهای مشروطیت رخ نمیداد جوان بیست و شش ساله‌ای بنام علی‌اکبر دهخدا که پس از تحصیل در مدرسه علوم سیاسی نومیدانه در صدد پیدا کردن شغلی در وزارت امور خارجه بود هر گز با روزنامه صور اسرافیل همکاری نمیکرد و در آن

روزنامه‌گاهی با تحریر مقالات جدی پرمايه از حیث لفظ و معنی و گاهی با فوشن فکاهیات اجتماعی دلنشینی بنام چرنده و پرنده با امضاء مستعار «دخو» و همچنین با نشر اشعار مؤثری بزبان ادبی یا بزبان محاوره عامیانه مؤسس و بنیان گذار سبک نوینی در زمینه‌های مختلف خاصه در شعر و شعر فکاهی و جدی ادبیات معاصر ایران نمی‌شد و کار بجائی نمیرسید که در سایه شیوه‌ای و گیرائی آثار او روزنامه‌صور اسرافیل چنان اهمیتی در جامعه پیدا کند که بقول مرحوم هژیر طبقات مختلف مردم در روزهای انتشار آن روزنامه نسخه‌های آن را مانند مردم گرسنه قحطی زده در برآبر دکان نانوائی از دست یکدیگر بر بایند و قیمت هر شماره آن در ظرف چند ساعت بدء برآبر و گاهی به صد برآبر قیمت رسمی واصلی آن بر سد.

دهخدا در اوائل مشروطیت بسیار کم شعر گفته و مقالات جدی و چرنده و پرندهای فکاهی اجتماعی و انتقادی او که در چند شماره صور اسرافیل چاپ شده مجموعه بسیار کوچکی را تشکیل میدهد ولی هرچه در آن ایام سروده و نوشته است مبدایی نوید بخش و نقطه عطفی در تاریخ نشر و شعر دوران ما و مانند سرمشق‌های الهام بخش راهنمای معاصران و آیندگان است و من معتقدم که در بیش از شصت سالی که تا کنون از آغاز مشروطیت میگذرد هنوز کمتر کسی توانسته است آثار بدبیعی مانند او از حیث تازگی و پختگی اسلوب و شیوه‌ای بیان و علو معنی بیافریند و گوی سبقت ازاو باید.

چون دهخدا از میان توده مردم بر خاسته بود و از کودکی با طرز محاوره طبیعی و نحوه تفکر طبقات مختلف خاصه طبقه سوم آشناei داشت و چون ذهنش پیش از آنکه تحت تأثیر زبان و ادبیات خارجی واقع شود از ادبیات قدیم ایران بهره و مایه فراوان اندوه و بدین ترتیب قدرت تصرف ابتکار آمیز در قریحه خلافش پدید آمده بود کمترین نشانه خامی و ناخوشگی که معمولا در نخستین آثار هر سبکی بچشم میخورد در شاهکارهای محدود منظوم و منثور جدی و فکاهی و ادبی و عامیانه او دیده نمی‌شود. افسوس وقت اجازه نمی‌دهد که با قراءت متن کامل و تجزیه و تحلیل چند نمونه از آثار او و خصوصاً دو شاهکار منظومش که یکی بزبان عامیانه درباره مرگ کودک بیمار گرسنه‌ای است بدین مطلع:

خاک بسرم بچه بهوش آمده بخواب نه نه یکسردو گوش آمده

و دیگری که بزبان ادبی درباره کشته شدن و وصیت‌نامه دوست و همکارش جهانگیر خان صور اسرافیل است خصوصیات طبع توانای سبک آفرین او را آنچنانکه باید وصف کنم و جوانان مستعد و جستجو گر امروز را به تأمل و تفکری بیشتر در سر توفیق بی سابقه دهخدا و ادار سازم و ناچار باین اکتفا میکنم که از زبان خود دهخدا و خطاب بجوانان ایرانی فقط دو بند از پنج بند منظومه شیوه‌ای را که درباره شهادت جهانگیر خان سروده و در طی آن اندوه و تأثیر بی‌پایان خود را از آنچه پیش آمده با آرزوهای شیرینی درباره آینده ایران در آمیخته است بخوانم و بگذرم:

ای مرغ سحر چو این شب تار	بگذاشت ز سر سیاهکاری
وزنجه دوح بخش اسحار	رفت از سرخنگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار	محبوبه نیلگون عماری
یزدان بکمال شد پدیدار	واهرین من زشت خو حصاری

یادآر زشمع مرده یادآر

چون گشت زنو زمانه آباد ای کودک دوره طلائی
وزطاعت بندگان خود شاد بگرفت ز سر خدا خدائی
نه رسم ارم نه اسم شداد گل بست دهان ژاژخائی
زان کس که زنونک تیغ جlad مأخوذ به جرم حق ستائی
پیمانه وصل خورده ، یادآر

پس از جلوس احمدشاه واستقرار مجدد مشروطیت امیدهایی که مجاهدین راه آزادی از نظام سیاسی جدید داشتند در نتیجه ادامه آشفتگی اوضاع و نفوذ بعضی از مستبدین سابق در هیئت حاکمه و دخالت های بیگانگان در کارهای مملکت و رواج عوام فربی و جلوگیری از کشف حجاب و سایر اصلاحات بتدریج مبدل به یأس شد . در این اثنا جنگ بین الملل اول بسال ۱۹۱۴ میلادی (مطابق با ۱۲۹۳ خورشیدی) در گرفت و شعله های آن باورود قوای متخاصل با ایران و نقض بیطریقی آن بکشور ما نیز سرایت کرد . انعکاس این وقایع و حوادث در اشعار بعضی از شعر اکه نام آنها را بر دیم و همچنین در آثار چندتن از شاعران دیگر از قبیل ادیب پیشاوری، سید نصر الله تقوی، حسن و ثوق الدوّله، حسین سمیعی ادیب السلطنه، فرشت الدوّله شیرازی، فرخی یزدی، حیدر علی کمالی، ایرج میرزا، لاهوتی کرمانشاهی، محمود غنیزاده، جعفر خامنه‌ای و مخصوصاً میرزاده عشقی بخوبی دیده میشود .

میرزاده عشقی از ۱۲۹۵ شمسی ببعد در نمايشنامه های منظومی مانند رستاخیز شهر یاران ایران الحان مختلف موسیقی ایرانی را با انواع مختلف شعر از قبیل مثنوی و غزل و تصنیف در هم می‌آمیزد و در نمايشنامه کفن سیاها حاکی از تأسف شاعر مستور ماندن زنان ایرانی در حجاب و همچنین در منظومه نوروزی نامه مضماین اجتماعی را در اشعاری بسبکی تازه‌غالباً با تصرفاتی در شکل مسمط یا ترکیب بند می‌پروراند و در جامعه ادبی ایران مقامی بدست می‌آورد .

ادیب پیشاوری در قیصر نامه و بعضی از قصایدش و ادیب السلطنه سمیعی متخاصل به عطادر مثنوی موسوم به آرزوی بشر مربوط به پیشنهاد های ویلسن رئیس جمهوری امریکا در باره تأمین صلح و تشکیل جامعه ملل ، در عین بکار بستن قالب های شعری قدیم توجه خاصی با وضعیت بین المللی و جنگ جهانی و بی اعتمانی دولت های استعماری بس نوشته ملل ضعیف نشان میدهند .

کورش در روایات شرق

-۳-

ابن بلخی در فارسنامه روایت میکند^۱ : «چون بخت النصر گذشته شد ، پسری داشت نمروذنام ، یک چند بیجای پدر بنشست ، و بعد پسری داشت بلت النصر نام ... اما کارندانستند ، کرد و بهمن اور اعزل فرمود ، و بیجای او کی رش را بگماشت ، و تمکین داد و فرمود تا بین اسرائیل رانیکودارد ، وایشان را باز جای خویش فرستد». ابن خلدون میگوید : «بخت النصر یهودیان را اسیر کرده ... تا اینکه پادشاهان کیانی آنرا پس از ۷۰ سال آوارگی از بیت المقدس بدان شهر باز گردانیدند و آنگاه مسجد را بسا ختند ، و امر دین خویش را بر همان رسم اول که امور فقط در دست کاهنان بود ، بنیان نهادند ، و کار پادشاهی بایرانیان اختصاص داشت»^۲ مسعودی روایت زیر را نقل میکند^۳ : «گویند وی بدوان پادشاهی خود ، با قیمانده بنی اسرائیل را به بیت المقدس پس فرستاد ، و اقامتشان در بابل تا هنگام بازگشت به بیت المقدس ۷۰ سال بود ، و این در ایام کورش ایرانی بود که در عراق از جانب بهمن پادشاهی داشت».

لازم است در اینجا راجع بچگونگی فتح فلسطین و اسارت قوم یهود تذکری داده شود : بنو کدنصر توانترین امپراتور دوره خود ، و بزرگترین شاه بابل (۵۶۲-۵۶۰ق.) که در زمان وی دولت بابل باوج عظمت خود رسیده بود ، پیوسته نقشه توسعه حدود امپراتوری و دست یافتن بدریای مدیترانه و مصر را میکشید . سرانجام در سال ۵۹۷ق. م . به اورشلیم لشکر کشید ، و آن شهر را فتح کرد ، و تعداد فراوانی اسیر از بزرگان و صنعتگران یهودی را ببابل فرستاد . چهارسال بعد در این سرزمین جنبشها علی بر ضد بابل آغاز شد ، بنو کدنصر بار دیگر سفری جنگی بآن حدود کرد ، و پس از پیروزی ، دیوارهای شهر اورشلیم و معابد و کاخها را ویران ساخت ، و بسیاری اسیر دیگر ببابل فرستاد ، بطوری که گذشته از شهر نیبور که بمنزله کلنی یهودیان گردید ، این قوم در سایر نقاط مملکت نیز پراکنده شدند . در تورات در این باره چنین میباشد : «وواقع شد که بنو کدنصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود ، در روز دهم ماه دهم ، از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده ، سنگری به گردانگردش بنانمود . و شهر تاسال یازدهم مصدقیا پادشاه محاصره شد ، و در روز نهم آن ماه وحشی در شهر چنان ساخت شد که برای اهل زمین نان نبود ، پس در شهر رخنه ساختند ، و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود ، فرار کردند ، و حکمرانیان به ر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه) بر عرا بهای رفت ، ولشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده ، در بیان باورسید ...» و سپس شرح میدهد

که چگونه هرچه بود غارت کردند ، و همه را بجز عده‌ای برای کشت و زرع باسیری به با بل آوردند ، و پادشاه اورشلیم را نیز کور کردند ، و با خود بردن و فرزندانش را کشتند . ۱ همانگونه که مکرر گفته شده است ، درباره مسئله یهود و بازگردانیدن امرای یهودی بمساکن خود ، تمام متون یکسان و مفصل بحث کرده‌اند ؛ که مسلمان مهمندان و شاید تنها منبع آنان همان تورات بوده است ، که خود بتفصیل این واقعه مهم تاریخی و مذهبی و اجتماعی را شرح میدهد . همه این موضوع را از جنبه مذهبی و رسالتی که کورش بر عهده داشته است ، نگریسته‌اند ، همچنانکه نظر تورات نیز چنین بود ، و کورش را ناجی قوم یهود میداند : و حتی مقام اورا تامر حلة پیغمبری میرساند هنگامیکه در این قضیه بدقت غور و مطالعه شود ، مشاهده میگردد که کورش دو جنبه انسانی ، و سیاسی را توأم در نظر گرفته است ، بدین معنی که قوم سرگردانی را که مدت مديدة دور از مسکن و موطن خود باسیری زیسته ، بسرزمین های خود فرستاده . و دستور داده تمام امکانات در اختیارشان گذاشته شود تاماً بعد خود را از نوبسازند ، و بترمیم خرابیها پیردازند ، و آنچه که بیغماً آورده شده بود باز پس گردانیده ، در جاهای خود قراردهند ؛ و اما جنبه‌های سیاسی و مادی آن : فلسطین از لحاظ موقع جغرافیایی خود دارای اهمیتی فراوان از نقشه نظرهای اقتصادی و سیاسی بوده است . سرزمینی که از طرفی دروازه آفریقای شمالی و بخصوص مصر متمدن و آباد و اینبارهای گندم یونان مانند لیبی بوده ، و از طرفی در کنار دریای مدیترانه ، و پشت سوریه آباد و آسیای صغیر قرار داشته است . مسلمان در دست داشتن چنین منطقه مهمی ، میتوانست امتیاز فراوانی برای دولت مقتدری فراهم آورد . دولت آشور در سالهای پیش میزان این اهمیت را درک نموده : و آن ناحیه را فتح کرده بود ؛ و حال کورش با تیز بینی و سیاست دقیق خود ، از اهمیت موضوع بیخبر نبود . کورش میخواست بدریای مدیترانه از طرحها ، و عصر آباد از طرف دیگر دست یابد . چنانکه نقشه‌های او را پرسش کبوچیه دنبال کرد ، و گذشته از فتح مصر تاقلب حبسه پیش راند . کورش علاوه بر فتح مصر ، اگر بر آفریقای شمالی دست میافافت ، موفق میشدو نان استعمال گرقوی که این منطقه را اینبارهای غلمه خود ساخته بود ، در تنگنای آذوقه قراردهد . و بر غرب فائق آید . از اینرو مشاعده میشود که فلسطین تاچه حد میتوانست جنبه حیاتی و مهمی برای پیشبرد نقشه‌ها و هدفهای کورش در برداشته باشد .

کورش بافتح قلوب قوم یهود ، آنان را دست نشانده خود ساخت ، و از طرفی با فرستادن هیئت‌های ایرانی برای سرپرستی ساختمنها و نوسازی سرزمین فلسطین ، و ترمیم ویرانیها ، و انتخاب حکام محلی یهودی وابسته به حکومت ایران ، بر آن مملکت ، عمال زمام امور فلسطین را در دست گرفت و بدون خونریزی و چندکه بر فلسطین پراهمیت دست یافت ، و کلید دریای مدیترانه ، و آفریقای شمالی را بگردان انداخت ، بدون اینکه کینه و خشمی از قوم غالب بر دل قوم مغلوب افتند ، و حتی بر عکس عنوان ناجی و پیغمبر نیز در کتاب آسمانی اش بگیرد . رؤسای یهود نوشته‌اند : « چگونه مانمک خانه پادشاه را میخوریم ، ما را نشاید ضرر پادشاه

بینیم » ۲

۱- کتاب دوم ، پادشاهان ، ۲۵ ، ص ۶۲۲

۲- تورات ، کتاب عزرا ، باب اول ، ص ۷۳۰

در باره رسالت کورش در تورات چنین میباشد : « در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند برزبان ارمیا کامل شود ، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد ، و آنرا نیز مرقوم داشت ، و گفت کورش پادشاه فارس چنین میفرماید ، یهود خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داده و هر امر فرموده است که خانه برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنامایم . پس کیست از شما از تمامی قوم او که خداش باوی باشد ؛ او با اورشلیم که در یهودا است برود ، و خانه یهود را که خدای اسرائیل ، و خدای حقیقی است در اورشلیم بناماید ، و هر که باقی مانده باشد ، در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب میباشد ، اهل آن مکان اورا بنقره و طلا ، و اموال و چهارپایان ، علاوه بر هدایای تبرعی بجهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند . پس رؤسای آبای یهود او بنیامین ، و کاهنان ولاویان باهمه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیز نماید بود ، برخاسته روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنامایند ؛ و جمیع همسایگان ایشان را بالات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه ها و علاوه بر همه هدایای تبرعی ، اعانت کردند ، و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که بنو کدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدا یابان خود گذاشته بود ، بیرون آورد ؛ و کورش پادشاه فارس آنها را از دست متراادات خزانه دار خود بیرون آورده به شیش بصر رئیس یهودیان سپرد » (۱)

در جای دیگر ، در باره رسالت آسمانی کورش ، از قول اشیاء نبی چنین میگوید : « خداوند که ولی تواست و ترا از رحم سر رشته ، چنین میگوید : چنین میگوید : من یهود هستم ، و همه چیز را ساختم ... ، در باره اورشلیم میگوید : معمور خواهد شد ، و در باره شهرهای یهودا که بناخواهد شد ، و خرابیهای آنرا برپا خواهم داشت و در باره کورش میگوید که او شبان من است ، و تمامی مسیرت مرا به اتمام خواهد رسانید ، و در باره اورشلیم میگوید بنا خواهد شد ، و در باره هیکل که بنیاد تونهاده خواهد گشت . خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست اورا گرفتم تا بحضور وی امتهارا مغلوب سازم ، و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم ، و دروازها دیگر بسته نشود . چنین میگوید که من پیش روی تو خواهم خرامید ، و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت » (۲)

در قسمت دیگری از کتاب اشیاء نبی باز چنین میباشد : « خداوند در شان مسبح خود خورس میفرماید : من دست او را گرفتم تاملتها را در حیطه اقتدار او درآورم ، و از چنگ پادشاهان خونخوار نجات دهم ، دروازه ها پشت سر هم بروی او باز شد . آری من هم جا با توان ، و همه جا ترا در راه راست راهنمای خواهم بود ، دروازه های آهنین شکسته ، و خزانه مدهون ، و گنجهای پنهان بدست تو خواهد افتاد . همه این کارها بدست تو خواهد شد ، تا بدانی که من یهود که ترا به اسمت خوانده ام ، خدای اسرائیل میباشم » .

در آنچه گفته شد تمام متن متفق القولاند . مثلا در تفسیر ابوالفتوح چنین میباشد : « خدای تعالی برزبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشان پارس را که نام او کورش

۱ - کتاب عزرا ، باب اول ، ص ۷۳۰ ۲ - کتاب اشیاء ، ۴۵ ، ص ۱۰۶۴

۲ - تورات : ۴۵، ۱

و او مردی بود مؤمن ، که برو و بنی اسرائیل را از دست بخت النصر یستان و حلی بیت المقدس را از او بستان ، و باز جای خود بر . او برفت و با بخت النصر کارزار کرد ^۱ و بنی اسرائیل را از دست او بستد ، و حلی بیت المقدس را بازگرفت و بازجای آورد ^۲

در میحشی که از اصل و نسب کورش گفتگو بود ، دیدیم که اغلب متون وی را از طرف مادر بقوم یهود نسبت داده اند ، و حتی بعضی مبالغه را بآن حد رسانیده اند که گفته اند وی مذهب یهودی داشته ، زبان عبری میدانسته ، و دانیال پیغمبر داعی اش بوده است : «... و گفتندی برادر مادرش ^۳ اورا توریت آموخته بود ، و سخت دانا و عاقل بود ، و بیت المقدس را آبادان کرد ، بفرمان بهمن ، و هرچه از مال و چهارپایان و اسباب بنی اسرائیل در خزانه و در دست کسان بخت النصر در خزانه بهمن مانده بود ، بایشان داد . و بعضی از اهل تواریخ ، گفته اند کی در کتابی از آن پیغمبر بنی اسرائیل یافته اند که ایزد عز وجل وحی فرستاد بهمن کی من ترا گزیدم ... و این توفیق یافت و نام او در آن کتاب کورش است . ^۴ ابن اثیر میگوید : «... و تورات میدانست ، و بزبان و خط یهودی آشنا بود ، و سخنان دانیال و امثال اورا درک میکرد ...» ^۵

در ترجمه تاریخ طبری این موضوع بتفصیل بدین قرار ذکر شده است : «(کورش) بنی اسرائیل را نیکو همی داشت و بزرگداشتی ، و گفتی این خویشان مادر منند ، و بادانیال بزرگ شده بود و خدای عز وجل اورا پیغمبری داده ، کیورش را بخدائی خواند و بدین مسلمانی . کیورش اورا مسلمان شد و آتش پرستی و دین آوری دست بازداشت و دین مسلمانی پنهان همی داشت ، تا بهمن آگاه نشود . چون از ملک او سیزده سال بگذشت ، بهمن بمرد . چون خبر بکورش آمد که بهمن بیلخ نمایند ، او دین مسلمانی آشکارا کرد ، و همه خلق را بشریعت توریت خواند ، و بر دین موسی ، و دانیال را بر همه پادشاهی خویش حاکم کرد ، تا همه خلق را بحکم توریت آورد . (این قسمت در خود تاریخ طبری نیست ، ولی در ترجمه بلعمی آمده است) و اندر میان ایشان حکم کردی . آنگاه دانیال علیه السلام از او دستوری خواست که به بیت المقدس شود با بنی اسرائیل و آن مزگت ، و او شهر را بحال آبادانی بازآرد .» ^۶

در مورد ساختمان و تجدید بنای اورشليم و بیت المقدس ، نیز همه متون که مطالب مهم خود را از تورات گرفته اند ، متفق القول اند ، و بتفصیل این موضوع را شرح میدهند . همان گونه که گفته شد ، کورش علاوه بر یک فکر انسانی ، که بیهودیان در تجدید بنای اماکن مقدس و شهرهایشان کمک کرد ، برای اینکه پای ایرانیها ، و عمال حکومت نیز در آن سر زمین باز شود ، تعداد فراوانی کارگر و کارفرما ، و هنرمند ، تحت ریاست هیئت‌های مهم بآن صوب فرستاده است : « در متون الاخبار مسطور است که .. کورش کیفیت عظم شان و رفت مکان بیت المقدس و مسجد اقصی را شنید و بر چکونگی احوال اسرائیلیان مطلع شده با اموال بیقياس وسی هزار نفر از استادان بنا و سایر هنرپیشگان به بیت المقدس شافت ، و همت بر تعییر

۱- البته این نکته که کورش با بخت النصر جنگ کرده اشتباه است ، زیرا او سالها بعد از مرگ بخت النصر بسلطنت رسیده است (ذوالقرین یا کورش ، مقدمه دکتر باستانی ، ص ۲۶) . ۲- ج ۶ ، ص ۲۷۶ . ۳- مقصود دانیال نبی است . ۴- ابنالبلخی

فارسنامه ، ص ۴۶ . ۵- الكامل : ج ۱ ، ص ۱۱۵ . ۶- ص ۶۷۳ .

آن بلده وارتفاع بقاع آن گماشته . در عرض سی سال مجموع آنچه بخت النصر ویران کرده بود ، معمور و آبادان ساخت»^۱

در کتاب عزرا در تورات چنین میباشد : کورش در سال ۵۳۷ ق.م از کاخ خود در همدان فرمان زیر را فرستاد : «در باره خانه خدا که در اورشلیم است ، خانه ساخته شد ، جائی که در آن پیوسته قراینهای آتش برات شود ، بلندیش ۹۰ پا ، و پهناش ۲۰ پا باشد . با سه درج سنگهای بزرگ ، و یک درج چوب ؛ و هزینه اش از خانه پادشاه داده شود . همچنین آوندها و افزارهای زرین ، وسیمهای خانه خدا را که بنو کدنصر از خانه خدا برداشته و بیا بل برده بود ، پس بدھند ، و بار دیگر آنها را پیرستشگاهها که در اورشلیم است بازبرند . هر یک را بجای خود ، و آنها را در خانه خدا بگذارند»^۲.

در این قسمتها مطالب جالبی یافت میشود : «سی هزار نفر استادان بنا و سایر هنر پیشگان» و «هزینه اش از خانه پادشاه داده شود» . این موضوع ادعای فوق را که کورش میخواسته خواه از جهت ایجاد ساختمان ، و خواه از جهت فرستادن وجا یگزینی نفرات ، حقی برای خود در فلسطین بوجود آورد ، تأثید میکند.

باز در تورات مورد دیگری میباشد که هنگامی که در زمان داریوش هخامنشی ، در کار فلسطین اختلالی رخ داده بود ، و میخواستند بار دیگر متن فرمان کورش را بیانند و فرمان را در قصر همدان یافتنند : «در قصر اهمتاکه در ولایت مادیان است ، طوماری یافت شد ، تذکره ای در آن بدين مضمون مکتوب بود ؛ در سال اول کورش ، پادشاه همین کورش پادشاه ، در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه که قراینهها در آن میگذرانیدند بناسود ، و بنیادش تعمیر گردد ، و بلندیش شدت زراع ، و عرضش شدت زراع ، با سه صفت سنگهای بزرگ ، و یک صفت چوب نو ، و خرجش از خانه پادشاه داده شود ؛ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که بنو کدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته ، بیا بل آورده بود ، پس بدھند و آنها را بجای خود در هیکل اورشلیم بازبرند ، و آنها را در خانه خدا بگذارند»^۳.

مقدار و تعداد اشیائی که بنو کدنصر از بیت المقدس بینما برده بود ، و کورش آنها را بصاحب اشان مسترد داشت ، در توراه چنین ذکر شده است : « .. و عدد آنها این است : سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد ، و سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم دوم ، و هزار ظرف دیگر ، تمامی ظروف طلا و نقره ، بیجهاز اروچهارصد بود . و شیش بصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل با اورشلیم میرفتنند برداشتند»^۴.

حمزة اصفهانی در باره ساختمان، بابل دیگر بود^۵ : « و یقال ان الذى اعاد بنها [ای بناء بیت المقدس] الى العمارة بعد سبعین سنة ، ملك اسعه بالعبرانیه کورش».

در خود تورات نیز چنین میباشد : «ما تنها آنرا برای یهوه ، خدای اسرائیل ، چنانکه کورش پادشاه ، سلطان فارس بـما امر فرموده است ، بناخواهیم نمود»^۶ بیرونی و سایر مؤلفین نیز در این باره روایاتی دارند .

- | | | |
|-------------------------------|---------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - حبیب السیر؛ ج ۱، ص ۱۳۶ | ۲ - ۶، ۳، ۵ | ۳ - کتاب عزرا ، باب اول ، ص ۷۳۷ |
| ۴ - کتاب عزرا؛ باب اول؛ ص ۷۳۰ | ۵ - تاریخ سنی ملوک الارض؛ ص ۲۹۰ | ۶ - کتاب عزرا؛ باب اول؛ ص ۷۳۴ |

دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت‌نامه دهخدا

چند هفته در کشور اردن

-۷-

شببۀ بیست و چهارم فروردین: امروز دومین سخنرانی، در تالار سمسر-الرافعی ایراد شد. علاوه بر دانشجویان رشته تاریخ و لغت عرب‌گروهی دیگر از دانشجویان سائنس رشته‌ها حاضر شده بودند. استادان رشته ادبیات عرب و چند تن از استادان رشته فلسفه حاضر بودند. سخنرانی امروز دنبالۀ سخنرانی روز‌سنه‌شنبه بود، «بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی، سیاسی و دینی جزیرة‌العرب و دریافت علت یا علمی که موجب شد اسلام در جزیرة‌العرب پیدا شود».

وقتنا فی حدیثنا السابق عند وعد بالنظر الى جزیرة العرب و اهلها وكيف ان دین الفطرة و جدفی فطرتها و فطرتهم التجاوب الكلی والاندفاع الايجابی الى جانب الامکanیات الالازمة لاحتضان رسالة الهدی والنور و تبليغها الى شعوب الاقطار الأخرى، تلك الامم والاقوام التي اسنت قطرتها في مستنقعات عبادة الافراد و انطممت انسانيتها في حماة الاوهام و المخرافات و الاتجار بالافكار و المعتقدات ، او بعبارة اخرى كيف كانت جزیرة العرب عند ظهور الاسلام مهیأة للقيام بدورها التاریخی بالنسبة للدین. والله اعلم حيث يجعل رسالته .

فجزیرة العرب كما يسمیها ابناؤها او شبه الجزیرة کمالدی الجغرافین هضبة مرتفعة تأخذ في الانخفاض تدريجيا من الغرب الى الشرق و تقع في الجانب الغربي كفتار پیشین را بدانجا پایان دادیم که باید جزیرة‌العرب و مردم آنرا بررسی کنیم و بدانیم چگونه دین اسلام طبیعت این سرزمین و مردم آنرا آماده دیدکه از یکسو از این دعوت آسمانی با آغوش باز استقبال کنند و ازسوی دیگر مشعل درخشان دین را بین دیگر ملت‌های جهان بر افروزند، ملت‌هایی که چشم‌هسار زلال فطرت آنان با گذشتمن از گنداب‌های فرد پرستی بویناک گردیده و خورشید انسانیت ایشان در تیره گلهای خرافات و داد و ستد با افکار و معتقدات پوشیده شده بود .

بعبارت دیگر چگونه جزیرة‌العرب هنگام ظهور اسلام آماده بود تا رسالت تاریخی خود را نسبت به دین اسلام بر گردن گیرد « و خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار میدهد. (آیة ۱۲۴ سوره انعام)

جزیرة‌العرب - چنانکه مردمش آنرا مینامند - یا شبه‌جزیره - چنانکه جنرا فی دانها نامگذاریش کرده‌اند - ، سرزمین مرتفعی است که سراشیبی آن از غرب به شرق است و درسوسی غربی آن دشته کوهها است که از شبه‌جزیره سینا به محاذات دریای سرخ تا جنوب غربی

منها سلسلة جبلية تمتد من شبه الجزيرة سينا ، محاذية للبحر الاحمر حتى الركن الجنوبي الغربي ، وهناك تدور مع الساحل الجنوبي فالشرقى حتى الخليج الفارسى وهكذا تحيط الجزيرة من نواحى ثلاث بهذه المترفقات اشبه ما تكون بالحصار الطبيعي حولها .

و تخلل هذه السلسلة من الجبال وديان عديدة تتفاوت مساحتها بين الاتساع والضيق بحيث تفصل الجبال عن بعضها . وقد تتصل الجبال بساحل البحر ولكنها فى الغالب تفصل عن البحر باراض منخفضة يطلق عليها العرب اسم تهامة، و تهامة فى الاصل اسم عام لهذه الفوائل الوطئنة من الارض ، ثم اطلق بعد ذلك على جزء معين من الجزيرة و صار اسمها خاصا كما سيرد ذكره – وتكون هذه الجبال فى الغالب من جبال جرد تتناوب اللونين الابيض والاحمر اخاذة للبصر بجماليتها ورونقها ويشاهد فى بعضها آثار البراكين ثارت قديما ثم خمدت . كما ان اللون الاسود يغلب على بعض الاماكن ويطلق عليها العرب اسم الحرار ، فاذا نفذنا داخل هذا النطاق الجبلى نجد الصحراء او بالاحرى الصحاري العظيمة التى كان ارتفاعها سببا فى تسمية الجزيرة بالهضبة . ويمكن تقسيم هذه الصحاري على اساس وضعها الجغرافى الى ثلاثة اقسام ، من الشمال الى الجنوب ، فالقسم الشمالي صحراء النفود التى تتصل ببادية الشام كيشهده است و اذ آنجا ساحل جنوبي و شرقى را تا خليج فارس دور ميزند . بدین ترتیب شبه جزیره عربستان را از سه سو محدود میسازد چنانکه گویی دیواری طبیعی گرداگرد آنرا فراگرفته است .

در فوائل این رشته کوهها درهها و بیابانهاست که مساحت آن به نسبت تنگی و فراخناصی متفاوت است تا بدان حد که گاهی کوهها را از یکدیگر جدا میسازد . گاهی دنباله کوه تاساحل دریای سرخ کشیده میشود ولی دریشور جاهای بین کوه و دریازمینهای نشیب واقع است که عرب آن زمینهای را « تهame » مینامد . تهame در اصل نام عمومی این زمینهای نشیب است . آنگاه چنانکه خواهیم گفت به جزئی خاص ، از جزیره گفته شده وسیس نام آن جزء گردیده است . این رشته کوهها غالباً سنکهای خارا و صاف و بر نگ ک سپید یا سرخ است و منظری جالب دارد . در بعض این کوهها آثار آتش فشانهای خاموش دیده میشود . رنگ غالب سرزمینها سیاه است و عرب این اماکن را « حراره » مینامد . اگر از این رشته کوههای کمر بندی بگذریم و قدم در داخل سرزمین بگذاریم صحرای صحراء یا صحراءهای بزرگ را خواهیم دید که بخاطر ارتفاع آن از سطح دریا « هضبه » نام گرفته است . این صحراءهارا بر حسب موقعیت جغرافیائی میتوان به سه قسم تقسیم کرد . نخست از شمال به جنوب . قسمت شمالی صحرای نفود است که به بادیه الشام می پیوندد و قسمت میانه و میانه آن نجد است و نجد زمینه مرتفع را گویند . قسمت

والاوست و الاهم نجد و نجد تعنى الارض المرتفعة. اما القسم الجنوبي فهو صحراء الدهناء التي تقع شرقا مقابل صحراء الاحقاف في الغرب وبينهما يقع الربع الخالي الذي لا يزال خاليا و يقسم الجغرافيون اليونان منذ ايام استرابون الجزيرة العربية الى ثلاثة اقسام: هي بلاد العرب الصحراوية بمعنى بادية الشام و بلاد العرب الصخرية في شمال غربي الجزيرة. و اخيراً بلاد العرب السعيدة بمعنى ما تبقى من الجزيرة. اما الجغرافيون العرب فانهم يقسمونها الى خمسة اقسام . يقول ياقوت بعد تحديده للجزيرة : فصارت بلاد العرب من هذه الجزيرة التي نزلوها و تواليها على خمسة اقسام عند العرب في اشعارها و اخبارها : تهامة و الحجاز و نجد و العروض واليمن . و تعد الجزيرة منطقة حارة المناخ ، فعلاوة على دخول جزء منها في المنطقة الاستوائية فان الصحاري و المناطق المنخفضة كتهامة وا لوديان على الاطلاق شديدة الحرارة و خاصة في الصيف فانها لا تتحمل ، اللهم الا في المرتفعات حيث يتلطف الجو و تنخفض درجة الحرارة .

اما من ناحية المطر فليس هناك الااقليم الجنوبي الغربي اي بلاد اليمن الذي يتمتع بالمطر بصورة منتظمة . اما الاقاليم الاخرى فلا نظام للمطر فيها ولن كان يسقط عادة في فصل الشتاء اوائل الربيع وكثيرا ما يتمتنع نزوله فترات قد تصل الى ثلاث سنوات متتابعة فتجدب الارض فيها والعكس قد تهطل بغزارة فتكون المسؤول

جنوبي صحراء « دهناء » است كه درسوی شرق و مقابل صحراء « احقاف » که درغرب است قرار دارد.

بین دو صحراء دهناء است که همچنان خالی مانده است. جغرافی دانهای یونان از روزگار استرابون جزیره‌العرب را به سه قسم تقسیم کردند : بادية الشام يا سرزمینهای صحرائی و سرزمینهای کوهستانی در شمال غربی جزیره و سرزمینهای خوشبخت یعنی بقیه سرزمینها. لیکن جغرافی دانهای عرب آنرا به پنج قسم تقسیم کردند .

یاقوت پس از بیان حدود جغرافیای جزیره عربستان گوید : پس سرزمینهای این جزیره که عرب در آن سکونت جستند و در آنجا فرزندان آوردن در اشعار و اخبار عرب پنج قسم است : تهامة - حجاز - نجد - عروض و یمن . شبه جزیره عربستان سرزمینی گرم است چه علاوه بر آنکه قسمی از آن در منطقه استوائی است صحراءها و نقاط نشیب آن مانند تهامة و بطور کلی درجه‌ها ، مخصوصاً در تابستان سخت گرم و تحمل ناپذیر است ، مگر در نقاط مرتفع و کوهستانی که اندکی هوا لطیف می‌گردد و درجه حرارت پائین می‌اید . در این شبه جزیره باران منظم جز در ناحیه جنوب غربی یعنی سرزمین یمن نمی‌باشد اما در نقاط دیگر باریدن باران تابع وقت معینی نیست هر چند عادةً موسم آن زمستان و آغاز بهار است ، لکن گاه ممکن است سه سال پی در پی باران نیارد و زمین خشک گردد و یا بر عکس چندان باران نیارد

العظيمة الكاسحة التي تغمر السهول والوديان و تكتسح السكان بخياماهم و انعامهم في طريقها ولكن هذه السباق لاتدوم اذ تمت صها رمال الصحراء بسرعة فتحتحول الى مياه جوفية تظهر في الاماكن الوطيدة بصورة عيون او قنوات تقوم عليها الواحات وهذا ينتهي تقديرها و قيمتها من الناحية الاقتصادية .

و بالجملة فان الجزيرة العربية بوضعها الذي كان قبل الاسلام ارض جافية قاسية قليلة النصيب من الزراعة . هذه المهنة التي لازال البدوي ينفرون منها حتى اليوم ولا يعتبرها من مظاهر الكرامة والشرف . ولهذا كان قوام الحياة الاساسي فيها هو الرعي و تربية الابل والاغنام وما يترب على هذه الحرفة اجتماعيا و اقتصاديا وما الى ذلك من نواحي الحياة الأخرى .

في هذا المناخ و امام مشكلة الحياة انقسم المجتمع الى قسمين متبانيين تماماً او لهما المجتمع البدوى و هو سكان الصحارى الحالمون بالبساط الاخضر و مروج المراعى المتنشقون انفاس المطر على لظى الصحراء و قيظ الهجير . ضيوف العيون و اليابس مادامت ثرة حتى اذا اقتضى الامر شد والرحال باحثين عن قطرة الماء وهم هم اول اشكال المجتمع و الصورة الغالبة و الحياة العمدة في الجزيرة حتى اليوم وهم هم النموذج الاصلى الذين يحتفظون بخصائص الجنس العربي بحكم عدم اختلاطهم

که سیلهای بزرگ روان شود و کودالها و درهها را پر کند و مردم و چادرها و رمهها را با خود ببرد اما این سیلهای دوامی نخواهد داشت و بزودی در ریگزارها فرومیرود . و جزء آبهای زیرزمینی میشود که در بعضی نقاط پست بصورت چشمی یا قنات پدید میگردد و واحدها در آنجا بوجود میآید . ارزش اقتصادی این آبهای بیش از این مقدار نیست ،

خلاصه جزيرة العرب باموقعيت جغرافي که پیش از اسلام داشته سر زمینی بخیل و ببرکت و اندک زراعت بوده است . خصائصی که عرب بیان نشین تا امروز هم آنرا ناخوش میدارد و آنرا نشانه بزرگواری و شرف نمیشمارد . بخاطر خشکی و فقر این سر زمین است که اساس زندگانی در آن را نظام رمه پروری و آنچه از جنبه اجتماعی و اقتصادی و دیگر جواب زندگی بدان پیوسته است تشکیل می دهد .

در چنین سر زمین و در مقابله مشکل زندگانی ساکنان شبه جزیره عربستان بدو قسمت جدا از یکدیگر تقسیم میشوند . دسته صحراء نشین که پیوسته خواب زمین سرسیز و چراگاه . های خرم را می بینند . و پیش گرمای بیابان و سوزش آفتاب تا بستان را با دم جانفرای باران تخفیف می دهند ، و مهمانان چشم همسارها و زهابها هستند . و تا این سفره گسترده است از آن بهره مندند و هنگامیکه تهی شد در پی قطره ای آب بار سفر می بندند . اینان نخستین هسته مرکزی اجتماع جزیره را تشکیل داده و تا امروز اکثریت مردم این سر زمین را تشکیل میدهند . اینان نمونه های اصلی اند که بخاطر نیام میختن با بیگانگان خصوصیت نژادی خویش را

بالجانب على العكس من أهل المدن .

والبدو اشداء اقويا اصحاب الطبيعة محبون للاستقلال والحرية الفردية يعيشون على هواهم يرجحون قساوة البدائية وشظف العيش فيها على التزام نظام تفرضه المدنية عليهم او تقييدهم الحضارة به ويرون رونق الطبيعة وصفاءها اغنية عذبة تغدو فطرتهم بالصفاء والقوة والاعتداد بالشخصية وكان الصحراء وحياتها كانت تعد منهم جيشاً قوياً وتدربهم على ما يفوق اشق التدريبات العسكرية المرهقة فعلمتهم الصبر والشجاعة والاقدام والصدق وصقلت فطرتهم حتى كانوا ينفرون من المدينة ورونقاها ولين العيش فيها .

الموقدون بنجد نار بادية	لايحضرون فقد العزف في الحضر	فان ابتعد عن الصحراء حن لها وقال :	الايا صبا نجد متى هجت من نجد	لقد زادني مرآك وجدا على وجد	وآخر يقول :	حسن الحضارة مجلوب بتطرفه	و في البداوة حسن غير مجذوب
-------------------------	-----------------------------	------------------------------------	------------------------------	-----------------------------	-------------	--------------------------	----------------------------

— بخلاف شهر نشينان — حفظ كردها اند .

عرب های بیابان نشین نیرومند و تندرست اند . آنان فرزندان طبیعت و دوستدار استقلال و آزادی فردی هستند و آنچنانکه خود میخواهند زندگی میکنند . سختی بیابان و تنگی زندگانی را به پذیرفتن قوانین شهر نشینی و قیود تمدن ترجیح میدهند . زیبایی و صفائ طبیعت را موسیقی ملایمی میدانند که با نعمات آسمانی خود فطرت آنان را بدصفا و نیرومندی و تکیه بر شخصیت خویش پرورش میدهد . صحراء و زندگانی در صحرا از ایشان سپاهی نیرومند میسازد و تمرین های سختی را انجام میدهند که از تمرین های نظامی دشوارتر است . صحراء بدین مردم شکیبایی ، نیرومندی . جرأت ، راستگویی میآموزد ، و طبیعت آنها را چنان ساده و بی آلایش میپروراند که گویی از شهر نشینی و زیبائیها و زندگانی راحت آن گریزانند .

« در دل بیابان بی آب و علف آتش می افروزند و به شهر نمی آیند که شهر نشینی عزت را میبرد »

و اگر از صحراء دور شوند آرزوی آنرا میکنند و میگویند :
ای باد بیابان چه وقت از بیابان وزیدی که دیدار تو بر خوشحالی من افزود .
و دیگری میگوید :

« زیبایی زندگانی شهر نشینی عاریتی است و در بیابان زیبایی طبیعی نهفته است »

باستانی پاریزی

تاریخ و کنگره تاریخ

« و من که بovalفضل، کتاب بسیار فرو نگریسته‌ام ، خاصه اخبار ، وازآن التقاطها کرده ، در میانه این تاریخ چنین سخنها از بهر آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شد گان بیدار شوند ، وهر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد » (ابوالفضل بیهقی)

ماه گذشته ، کنگره تاریخ ، و به عبارت بهتر ، نخستین کنگره تاریخ در تهران فراهم آمد ، ما اگر بخواهیم ادعایکیم و بگوئیم که این کنگره ، یک کنگره بزرگ و در خورد تاریخ ایران بود ، خود را گول زده‌ایم – هر چند شکوهمند بر گزار شد و پیام شاه برپیشانی آن نمیدرخشید ، و بسیاری از رجال حتی تقی‌زاده را با صندلی چرخدار بدامن خود کشاند. و اگر هم بخواهیم ، آنرا کوچک بشماریم و کم اهمیت بداریم ، بی انصافی کرده‌ایم ، هر چند زرق و برق پیراهن‌های کوتاه‌شکت کنند گان لطیف کنگره شعر را در حاشیه آن نمیدیدیم ! بیش از پانصد ششصد نفر دیگران تاریخ و جغرافیا ، به ابتکار انجمن دیگران علوم اجتماعی تهران ، صبح وعصر مرتباً آمدند و سالهای موزه جدید ایران باستان را پر کردند و سخنان دوستان و همکاران خود را به دقت شنیدند و سؤالاتی مطرح کردند و دست آخر چلو - مرغ چرب و نرمی در وزارت فرهنگ و هنر چریدند و رفتد ، و خوشبختانه ساعتی که کنگره تمام شد ، همه متوجه شده بودند که احساسی در درون آنها جوش می‌زند و آن اینست که احتیاجی مبرم هست تا تاریخ ایران از هرجهت واز هر جانب مورد مطالعه قرار گیرد و بالاتر از آن اینکه همه متوجه شدند و جمعی را نیز توجه دادند که در جزء شؤون فرهنگی مباحثی و مقوله‌ای هم بنام تاریخ هست که از ارکان فرهنگ این مملکت است و پایه گذار قوام کارسیاست کشور است و آن چنان اهمیت دارد که بی وجود آن ، سجل سیاسی و نظام اجتماعی مملکت مفتوش و مختل خواهد ماند .

کنگره تاریخ ، مجمعی نجیبانه و عمیق بود ، و در ضمن ، دستگاههای فرهنگی مملکت را به یک حقیقت تلخ واقف ساخت و آن اینکه متأسفانه تاکنون ، در نظام اجتماعی و سیاسی ایران ، به فلسفه تاریخ و اهمیت آن برای تعیین خط مشی اهل سیاست و بزرگان کشور ، هرگز توجه نشده است .

شاید اغلب اطلاع داشته باشیم که بیشتر ممالک شرقی ، سیاست خود را در نظام حکومی خود از جهت فلسفه تاریخی روشن ساخته‌اند . ماکار به ممالک بزرگ عالم ، آمریکا و روسیه یا فرانسه و آلمان و انگلستان نداریم ، تنها به همسایگان شرقی خود اشاره می‌کنیم ، زیرا هم وضع آنان تا حدودی از جهاتی مشابه ماست وهم تاریخ آنان با تاریخ ما پیوستگی دارد و علاوه بر آن براساس مناسبات سیاسی و اقتصادی ناچار از مماثله و همقدemi با یکدیگر هستیم . امروز در کشور ترکیه ، هیچ کتاب تاریخی نیست ، چه خطی و چه چاپی ، که از جهت

فلسفه نژادی ترک و تعیین هدفهای سیاسی آن کشور شناخته نشده باشد - محققان و اهل کتاب یکایک آنها را زیر و رو کرده ، هر جا هر جمله‌ای و هر عبارتی و مبحثی که مربوط به عثمانی و ترکیه و نژاد ترک باشد ، از مد نظر گذارانه ، تکلیف خود را در باره استفاده از آن روش ساخته‌اند ، این تحقیق از سرزمین ترکیه شروع می‌شود ، و به کرانه‌های شرقی دریای خزر و شمال آن و به فواحی خوارزم و بخارا و سمرقند و بالاخره بتت و مغولستان و چین می‌کشد . در هر کتابی ، حتی اگرچند جمله‌کوتاه‌هم مربوط به نژاد ترک و تاریخ حکومت ترکان یا سکونت و نژاد آنان - حتی ترکمن‌ها - بوده باشد ، مورد بررسی قرار گرفته است و آرشیوهای متعدد فراهم ساخته‌اند ، چنانکه وقتی مرحوم احمد آتش در کنگره خاورشناسان به ایران آمد ، مخصوصاً جستجو کرد و من گمنام را از میان یکهزار تن شرکت کنندگان در آن کنگره پیدا کرد و مباحثی را که در باب سلجوقیان و غزها - در کتاب « سلجوقیان و غز در کرمان » بدان اشاره کرده بودم ، مطرح ساخت و گفتگو کرد و من متوجه شدم که جمله آن کتاب در جاهایی و مراکزی مورد بررسی قرار گرفته است ، و امروز ما می‌بینیم که بهترین مقاله فی‌المثل - در باب جنگ ملاذ‌گرد (حکومت الـ ارسلان) در ترکیه نوشته می‌شود که با آخرین تحقیقات اروپائی مطابقه دارد ^۱ و حال آنکه ما میدانیم ، این جنگ را یک مرد بزرگ ایرانی - یعنی خواجه نظام‌الملک طوسی رهبری می‌کرد و او بود که سلطان را به کنار دریاچه وان کشاند و خود اهل و عیال سلطان را به همدان برد ، و چون جنگ پایان یافت رومانوس دیوجافس امپراتور روم اسیر و در برابر یک میلیون و نیم دینار بازخرید شد . همسایه دیگرما افغانستان ، سال‌هاست که فلسفه تاریخی خود را براساس شکفتگی نژاد آریایی درین سرزمین بنیاد نهاده ، و در طی نیم قرن اخیر استقلال خود توجه خاص به مسئله تاریخ و تاریخ‌نگاری مبذول داشته است .

در افغانستان بسال ۱۳۱۰ شمسی (قریب چهل سال پیش) انجمنی بنام انجمن تاریخ تأسیس گردیده و همه جا از تقویت مقامات رسمی برخوردار بوده و درابتدا دانشمندان ایران - دولتی چون احمدعلی کهزاد ریاست آنرا داشتند و مرحوم سرور گویا با آن انجمن همکاری می‌کرد و اخیراً ریاست انجمن به آقای عبدالحی حبیبی دانشمند قندهاری افغان سپرده شده است .

این انجمن مجله‌ای مستقل بنام آریانا دارد که ۲۶ سال قبل تأسیس شده و بدون انقطاع انتشار یافته و هر جا نکته‌ای و اشاره‌ای دیده که مربوط به تاریخ افغانستان می‌شده آنرا نقل کرده و مورد بحث قرارداده ، چنانکه در فهرستی که اخیراً از دوره‌های این مجله به چاپ رسیده بیش از ۱۳۴۷ مقاله در باب تاریخ و جغرافیای افغانستان و مسائل مربوط به آن به چاپ رسانده است ^۲ و خود بندۀ شاید نزدیک صد مقاله در باب سیستان و یعقوب لیث و سلطان محمود غزنوی در آن خوانده‌ام .

عراق همسایه عرب ما از جهت آرمانهای عربی و اسلامی و سیاست فرهنگی و تاریخی تکلیف خود را روش ساخته و همپایه و همدوش سایر ملل عربی است وحداقل چیزهایی که در

۱- این مقاله اخیراً توسط آقای دکتر آلیاری ترجمه و تکمیل و در مجله دانشکده ادبیات تبریز چاپ شده است . ۲- شماره مخصوص آریانا ، سال ۲۶ شماره ۴ ص ۵۴

کتب عربی میخوانیم و میبینیم ، مسئله عربیت بسیاری از بزرگان ایرانی است و حتی خلیج پارس راهم اگر در بعض نقشههای خود خلیج عربی نتویسد ، لااقل در کنار آن خلیج بصره میگذارد و یا جشنهای رازی وابن سینا برپا میدارد . (وحال آنکه ما از برگزاری هزاره بیهقی - بزرگترین مورخ خود هنوز غافل ماندهایم .) ۱

پاکستان ، دولت دوست و همزبان و همدل ماهم ناچار است که نظام سیاسی خود را از جهت فلسفه تاریخی آن روشن کند و او البته درین مورد اساس کار را برفلسفه اسلامی نهاده است اما کم و بیش حتی خوانین سند و بلوچ هم کم کم پایه های کمکی این فلسفه خواهند شد و راشدیها و امثال آن دانشمندان ایران دوست و فارسی گو کم در کنار که زادها و گویاها و گل پینارلیها خواهند نشست و محققان تازه نفس امثال پروفسور جعفرهای جای آنان را خواهند گرفت .

آنچه گفته شد ، نه تنها مایه تأسف نیست ، بلکه موجب کمال انبساط خاطر است که درین کشورهای دوست و همسایه بهر حال به تاریخ و گذشتۀ سر زمینهای آسیای میانه توجه می شود و باز باید اضافه کرد که تحقیقات دانشمندان همسایه ، هر چند بر اساس فکر ناسیونالیستی خودشان باشد ، باز کم و بیش مر بوط به تاریخ ایران خواهد شد و گوشه هایی را روشن خواهد کرد و چنان می نماید که همه راهها به رم ختم می شود . اما از آنچه درینجا عنوان شد ، عقصود اینست که بیهقی تکلیف ما درین میان چیست و محققان ما چه وظیفه ای دارند ؟ خوشبختانه کار محققان ما از یك جهت روشن و روبراه است ، و آن اینکه بهر حال اصل موضوع و مادة الموارد تحقیق که خود تاریخ ایران باشد ، موجود است و اصالت دارد ، یعنی حدائق ۲۷۰۰ سال تاریخ مدون هست و هیچ احتیاج به تاریخ سازی و نسب پردازی نیست : نه احتیاج است که کردی را عرب کنیم و عربی را فارس و نه لازم می نماید که فارسی را هندو و هندویی را افغان جلوه دهیم . نخستین بیانیه کوروش را درین‌النهرين دیده‌ایم ، و کتبیه داریوش را در کanal سوئز بدست آورده‌ایم و لوحه خشایارشا در کنار دریاچه وان پدید آمده است و قبر دختر انوشیروان در بلخ زیارتگاه است ، و بر کتبیه گور تیمور در سمرقند و سلطان محمود در غزنی و بر گرد مدرسه خیوه شعر پارسی نوشته‌اند و هزار و صد و پنجاه سال پیش که با بک خرمی را از قلب دهات اردبیل به سامرای عرب نشین بر دند و کارد در سینه‌اش فرو کردند ، گفت : « آسانیا » . فارسی بحث و بسط و خالص و خلسن !!

پس امروز اگر ما در باب تاریخ گذشتۀ خود صحبت می کنیم ، هر گز احتیاجی نداریم

۱- ابوالفضل بیهقی صاحب تاریخ بیهقی در سال ۳۸۵ هجری قمری در حارت آباد بیهق بدنیا آمده ، و اکنون درست ۱۰۰۳ سال قمری از تولد او میگذرد ، و من سه سال پیش برای نخستین بار در انجمن دیبران علوم اجتماعی و سال پیش در مقدمۀ آسیای هفت سنگ (ص ۳) یاد آوری هزاره اورا کردم ، و اینک تکرار میکنم که تا قوم و خویشهای او در مواراء اترک پیدا نشده‌اند و مزاری در مأواه خواف و عشق آباد برایش درست نشده ، قبر واقعی اورا در بیهق (نزدیکیهای سبزوار) تعمیر کنند و یادی ازین مورخ بزرگ بنمایند و چه خوش بود که کنگره تاریخ بنام این بزرگ مرد افتتاح شده بود .

که برای خود فلسفه تاریخی بسازیم ، نژاد نو بیافرینیم و شخصیت و رجال تاریخی از چوب بتراشیم یا از همسایه قرض کنیم .

همان وادی است این بیابان دور که گم شد در آن لشکر سلم و تور اما بهر حال ، این روشنی راه و سر برآ بودن تکلیف تاریخ ایران از اهل تحقیق و امثال ما « مزار بانان گورستان تاریخ » نه تنها اسقاط تکلیف نمی کند ، بلکه وظیفه تازه ای بدوش ما می گذارد . ما نمیتوانیم تنها بنام اینکه تاریخی کهن داریم که پنهان داشت خاورمیانه را فرا گرفته ، از تحقیق و تتبیع در آن طفره برویم و فرست بدست دیگران بسپاریم ، چه به قول شطرنج بازان « هر کس با مهره سیاه بازی می کند همیشه یک بازی عقب است » ۱

مشکل تاریخ ما امروز اینست که هر کسی از چهار گوشه دنیا ، برای ما تاریخ خاصی می نویسد و ماهم آن تواریخ را می خوانیم و یا ترجمه می کنیم ، بدون آنکه متوجه بشویم که این تواریخ دروضع اجتماعی و روحیه مردم ایران چه تأثیری دارد ؟ تاریخی که در روسیه برای ایران نوشته می شود ، هر چند خدمتی قابل تقدیس است ، اما البته ما میدانیم ، که بنای آن براساس یک سیستم فکری خاص گذارده شده ، سیستم فکری تازه ای که نصف دنیارا در برابر خود برانگیخته است . کسی که در ترکیه جامع التواریخ رشیدی را چاپ می کند ، هر چند خدمتی با اجر کرده و چشم و عمر خود را بر سر این کار نهاده اما بهر حال هدف اصلی او توجیه مسائل مربوط به حوادثی است که در حول و حوش حملات غز و ترک و منول دورنمیز ند ، و گرنه چرا تاریخ جهانگشای نادری را چاپ نکرده است ؟ از همین مقوله باید شمرد تاریخ سایکس را و تمدن گوستاولو بون را و تاریخ عرب فیلیپ حتی را و سعدی شناسی حسینعلی محفوظ را و حتی تاریخ آخر کمربیج را وغیره وغیره .

در ایران باید یک هر گز تحقیقات تاریخی بوجود آید که ابتدای کار و قبل از هر چیز ، تکلیف خود را در برابر این کوه بار سنگین که ۲۷۰۰ سال بروی هم انباسته شده است روش سازد . کدام وقایع در تاریخ ایران اهمیت دارد ؟ چه شخصیت هایی در تاریخ ایران باید مورد مطالعه بیشتر قرار گیرند ؟ چه حوادثی در تکوین تمدن اساسی و اصیل ایرانی مؤثر بوده است ؟ چه وقایعی به شکستها یا پیروزی های مادی و معنوی ایران منجر شده ؟ کدام سلسه عا و کدام دوره ها از تاریخ ما در خود توجه و تعمق بیشتر است ؟ چه حوادثی هنوز آنچنانکه در خور است مورد مطالعه و تحقیق و مشکافی قرار نگرفته ؟ آیا هر گز مطالعه دقیق شده است که حمله عرب فی المثل برای ایران از نظر اجتماعی فوائد آن بیشتر بود یا مضر آن ؟ آیا صفویه تا چه حد در خدمات خود موفق بودند ؟

پس از این کار ، نوبت تدوین آرشیو ملی میرسد . چه اسنادی باید عکس برداری و ضبط شود ؟ و چه دستگاه هایی باید به این مرکز تحقیق کمک ویاری کنند ؟ از کتابخانه های بزرگ دنیا و آرشیوملی کشورها - خصوصاً ممالک هم جوار ، مثل ترکیه و هندوستان و عراق و افغانستان چگونه باید استفاده کرد ؟ این هشتادهزار کتاب خطی فارسی کتابخانه های ترکیه را از چه راه میتوان مورد مطالعه قرار داد و در دسترس محققان گذاشت ؟ آیا نگارش تاریخ صفویه و نادر و قاجاریه بدون دسترسی به این آرشیو میتواند صحیح و دقیق باشد ؟

۱- و البته آگاه هستیم که « بزرگان سیه مهره بازی کنند ! »

همه اینها مسائلی است که باید از طریق چنین مرکزی حل و فصل شود . بدینه در طی سالهای اخیر، کوچکترین توجهی به مسأله مهم تاریخ ایران نشده است . ما در روزگاری مجله تاریخی بادگار را به حالت تعطیل درآوردهیم و از صاحب امتیاز آن - مرحوم عباس اقبال سلب صلاحیت مجله نویسی کردیم که مجله « بلتن » و « الشرقيات » ترکیه و مجله « آریانا » ای افغانستان از منتهای مساعدت دستگاههای دولتی برخوردار بود ، وقتی جلال همایی و نصرالله فلسفی و پور داود را در دانشگاه بازنشست کردیم که خیال داشتیم جشنوارهای ۲۵۰۰ ساله امپراطوری ایران را پایه گذاری کنیم .

روزی که مرحوم رسید یاسمی در پشت میز سخنرانی سکته کرد و همچون صفحه گرامافونی که کوک آن تمام شده باشد ، آرام آرام از بیان سخن بازماند ، آنوقت متوجه شدند که کسی نیست درس تاریخ اسلامی اورا ادامه دهد ، و سالها بعد ، وقتی مجتبی مینوی را به دانشگاه فراخواندند ، اهل تاریخ دانشکده همان عکس العملی را دربرابر اوضاع دادند که مقاومت وجود « بلیبر گک » دربرابر قلب پیوندی دکتر بر نارد نشان میداد و بالاخره هم داروی مسکن نتوانست این مقاومت را تضییف کند ، چنانکه هم امروز مینوی در امریکاست و دانشگاههای امریکا بتجلیل خاطر اورا میخواهند .

اگر بفرض محال تصور کنیم که افراد تصور میکردند که عمر جاودان دارند ، دانشگاه نمیباشد چنین تصور کند ، وبعد از قضایای آذر بایجان بجای اینکه دهها دانشجو را بهتر کیه بفرستد که از بورس‌های آن کشور برای دریافت دکتری استفاده کنند ، لااقل ۵ نفر را خود بدرس دهد که بروند و در باب تاریخ‌نگاری و تاریخ‌دانی جدید چیزی فراگیرند .
متأسفاً ، دانشگاه تهران ، در طی بیست‌سی سال سابقه خود نه تنها باین مهم توجهی نکرده ، بلکه از عوامل ضعف این فکر هم بوده است .

حتی یکی از کتابهای تاریخی مرحوم اقبال در زمان حیاتش توسط دانشگاه به چاپ نرسیده (یعنی حق التأليفی سهم او نشده) و آن مرحوم ناچار بود کتاب سلطنتی یا ترجیمه فووریه و خاندان نوبختی و تاریخ مغول را بناسرانی بسپارد که نه تنها حق التأليفی باوندند ، بلکه چیزی دستی هم از و بگیرند . یعنی لااقل پول تاکسی را برای رفتن بعجاپخانه و غلطاً گیری از جیب خود بدهد .

حتی یکی از سی‌چهل جلد کتاب تاریخی و ادبی استاد فلسفی ، در دانشگاه ، زمان اشتغال او ، بچاپ نرسیده است - و تنها وقتی شاه عباس او در دانشگاه به چاپ رسید که اولاً دوبار قبل از چاپ شده و جای خود را باز کرده بود ، و ثانیاً ، یک سال قبل از آن ابلاغ بازنشستگی فلسفی را بدستش داده بودند ، درست دستان بارهای نیل است و دروازه رودبار و دروازه رزان طوس !

کار حفظ کرسی بدانجا رسید که جوانان و تازه‌آمدگان ، ناچار میباشد کوش بخوابانند و منتظر بمانند تا خدای نکرده استادی در گذرد و جا خالی کند ، تا آنان جای پائی بیا بند و آنوقت بجای اینکه از حسرت استاد در گذشته ، هاتم بگیرند ، قلباً خوشحال شوندو بزبان

حال مثل دهاتیهای ما بگویند ، « د برو که کنجو خالی شد » !

دانشگاه تهران متأسفانه هر گز در فکر آن نبود تا قدر همان چند تنی را هم که از پیش خود دود چراغ خورده بودند و میخواستند برا یکان در خدمت دانشگاه باشند بشناسد .

روزیکه رضا شاه فقید پایه دانشگاه را ریخت ، اصل بر انتخاب فضیلت و لااقل فضل و معرفت بود و امثال بهار خراسانی و بهمنیار کرمانی و فاضل تونی بدون بستگی خانوادگی بدین محفل راه یافتند ، اما بعد از گذشتن ده بیست سال ، که پایه کرسیها محکم شد (در حالیکه کسانی مثل محیط طباطبائی یا فاضلانی چون حسین سعادت نوری هر گز جای پائی نیافتند ، و در حالی که نقشه‌های مهندس سحاب در اطاق‌های خود دانشگاه ، حتی دپارتمان جغرافیا به دیوار آویخته بود ، هیچکس ازون پرسید ، تومرد بی‌سرمایه ، در دواطاق اجاره‌ای چگونه توانستی دوره نقشه ایران و عالم را صدها نمونه بچاپ برسانی ؟) یکباره دیدیم که کم کم نامهای دولوف بعداً سه گانه و چهار گانه مشابه در کادر آموزشی دانشگاه پیدا شد و اصل میراث و بستگی خانوادگی بر فضل و فضیلت پیشی گرفت و کرسیها زاد و ولد کردند و بچشم خود دیدیم که :

اول شب بوحنیفه در گذشت شافعی آخر شب از مادر بزاد
چون به غزنه ساحری شد زیر خاک خاک شروان ساحر دیگر بزاد
اما در برابر ، نه تنها بیرون ماند گان از حصار دانشگاهی ، بجا ای نرسیدند ، بل ، هم آنان که در درون واهل اندرون هم بودند روی خیری ندیدند و برخی خاموش مانندند و جمعی بازنشسته شدند و تنی چند « شب گریز » کردند !

بخاطر دارم ، وقتی ، شخصی بنام رودلف ماتسونخ ، از اهل چکوسلواکی در دانشکده ادبیات تهران بود ، او تحصیلات بسیار عالی کرده و کلیه زبانهای سامی ، آکادی ، عبری و لهجه‌های کنعانی و عربی و حبسی و لهجه‌های جنوبی آرامی و سریانی و لهجه‌های غربی و شرقی زبان آرامی را می‌دانست و همچنین از دانشگاه پاریس دکتری تاریخ مذاهب و فلسفه را گرفته بود و رسالت دکتری او تحت عنوان اسامی اسلامی در جغرافیای عربی گذشته بود ، پس از آن در دانشگاه بر اتیسلاوا لهجه‌های زنده آرامی (مندائی و سریانی جدید) را یاد گرفته بود و برای فراگرفتن فارسی عازم ایران شده بود (۱۹۴۹م) که در همین وقت تحولات سیاسی در

۱ - در کوهستان پاریز که سردسیر است ، زمستان را در بخاری دیواری هیزم می‌سوزانند تا اطاق گرم شود ، بخاری دیواری دو کناره دارد که معمولاً یک طرف پدر می‌نشیند و طرف دیگر مادر ، واين دو نقطه گرمترین جای اطاق است و اصطلاحاً آنجا را « کنجو » (باضم اول) گويند و بچه‌ها ناچار باید در برابر یا گوش و کنار اطاق و کمی دورتر از بخاری باشند که البته حرارت بقدر کافی نیست . پسری همیشه خدا خدا می‌کرد که پدرش لحظه‌ای از کنار بخاری (که اصطلاحاً آنرا کنجو = مصغر کنج می‌گویند) دور شود تا او بتواند در آنجا بنشیند و گرم شود و این کار در حیات پدر البته ممکن نبود ، بالآخر روزی پدر در گذشت ، در همان لحظه که میخواستند جسد را از اطاق خارج کنند ، پسر بجای اینکه در مراسم تشییع شرکت کند و زیر جنازه پدر را بگیرد ، بلا فاصله از جای خود به کنار بخاری پرید و بر تخته پوست پدر بنشست و اشاره به جسد پدر - که از اطاق خارج شن می‌گردند - نمود و گفت : « د برو ، که کنجو خالی شد » واين عمق عاطفة اورا در برابر مرگ پدر نشان می‌داد !

کشور چکوسلواکی پدید آمد و او دیگر بکشور خود بازنگشت و در ۱۳۳۰ تبعه دولت ایران شد، من شخصاً بارها مطلبی را به زبان فارسی دیگته میکرم و او با ماشین تحریر بزبان فرانسه آنرا ترجمه و تحریر میکرد بدون اینکه احتیاج به پیش نویس و پاکنویس داشته باشد. زبان آلمانی و عربی برایش مثل آب خوردن بود، همه اینها که گفتم در تصدیقهای او هم نوشته شده بود و چه دلیلی ازین بالاتر که دانشگاه اکسفورد در ۱۳۳۵ برای تألیف دیکسیونر زبان مندانه ای، اورا انتخاب کرد. او از جمله کسانی است که تقیزاده در باب او گفته بود «در دنیا کم نظری است».

ماتسوخ را بدانشگاه آوردند که کرسی زبانهای سریانی درست کنند، نشان باین نشانی که ۱۰ سال این کرسی تشكیل نشده که نشد و سالها ماتسوخ در کتابخانه دانشکده ادبیات با هفت صد هشتصد تومان حقوق، کتابها را جا بجا و خاکبگیری میکرد.

یک وقت ما مقاله‌ای ازو چاپ کردیم در مجله دانشکده ادبیات تهران - تحت عنوان «زبان آرامی در دوره هخامنشی»، مطلبی بود که مطمئن‌هستم کمتر کسی در ایران از آن چیزی فهمید. حتی خودمن که مدیر داخلی مجله بودم ندانستم چه چاپ میکنم! یکی دوماه گذشت. از دانشگاه برلن غربی نامه‌ای بنام ماتسوخ رسید که «استاد عزیز، ما مقاله شما را خواندیم، مایل به همکاری با شما هستیم، چه به احاطه شما بر مسائل زبانهای قدیم آسیای میانه آگاه شدیم. اگر مایل هستید موافقت خود را اعلام کنید».

ماتسوخ جواب مساعد داد، بالاصله نامه‌ای از آلمان رسید که دپارتمان زبانهای قدیم خاورمیانه را به شما می‌سپاریم، فلان مبلغ بودجه دارد، فلان مقدار کتاب دارد، فلان تعداد شاگرد دارید (از انگلیس و فرانسه و افریقا و امریکا و هلند...) ساعت درس شما از روز فلان شروع می‌شود، این بليط هوای خود شما و خانواده شما، فلان آپارتمان متعلق به شماست، به برلن حرکت کنید، وتاریخ حرکت خود را اعلام دارید».

فقط لازم بود شما در دانشگاه تشریف داشتید و ملاحظه میکردید مخالفت دستگاههای اداری و کارگزینی ما را با رفتن ماتسوخ به آلمان، که: ما بشما احتیاج داریم، و ممکن نیست، و موافقت نمی‌شود و چه و چه و ... معلوم بود که جواب ماتسوخ چه بود! و امروز ماتسوخ از بزرگترین استادان متبحر این رشته تحقیقات در اروپا و بلکه دنیاست.

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم روزی شوی به حال من آگه که نیستم

وزارت فرهنگ و هنر با کمال حسن نیت، از اهل تاریخ و آنها که مثل مخلص بحق یا ناحق نان تاریخ را میخورند دعوت کرد که در کنگره شرکت کنند. متأسفانه بیش از ۱۳ جواب باو نرسید که این جوابها از یک استاد علوم اجتماعی، یک استاد جغرافی، یک استاد باستانشناسی، یک سرشنگ ارش، یک استاد دانشسرای عالی و چند تن معلم و محقق علاقه‌مند غیردانشگاهی بود و از دپارتمان تاریخ تنها دو جواب رسید که متأسفانه این دو تن - بندۀ و دکتر اسماعیل رضوانی - هم استاد نبودیم! چه همان‌طور که بندۀ گفته‌ام، امثال‌ما استاد شده دست حناب یعنی و معلم یعنی هستیم نه کارگزینی دانشگاه و در دانشگاه در واقع «استاد بیرون» حساب

میشویم ! یعنی چوب استادی میخوریم و نان دبیری را ! همان حقوق و رتبه‌ای که وزارت مرحوم «فرهنگ قدیم» بما داده است هنوز متکفل معاش ماست ۱.

من نظر بدانشگاه تهران ندارم . بیشتر دستگاههای مملکتی از جهت تاریخ کوتاهی کرده‌اند ، هنوز در وزارت آموزش و پرورش در بعض کلاسها درس تاریخ و جغرافی و علوم اجتماعی یک نمره دارد و یک ساعت است و شاگرد با ۲۵٪ نمره میتواند بکلاس بالاتر برود . ما میدانیم که تاریخ ایران را باید در ایران خواند و در ایران تدوین کرد تا بتوان یک تاریخ صد درصد ملی مناسب وضع ایران تدریس کرد ، چهارسال پیش ، دانشگاه بزرگ پهلوی ، وقتی معلم تاریخ میخواست در روزنامه کیهان و اطلاعات چنین اعلام کرد :

«... بخش تاریخ دانشکده علوم و ادبیات دانشگاه پهلوی احتیاج به یک تن استادیار تاریخ بطور تمام وقت دارد که دارای شرایط زیر باشد :

الف : دارا بودن درجه دکترا در تاریخ از یکی از دانشگاههای امریکایی یا اروپایی ... حقوق تمام وقت استادیاری ماهانه در حدود ۴۰ هزار ریال خواهد بود ... ۲.

این آگهی درست در همان روزهایی چاپ میشد که بنده و امثال بنده در زیرزمینهای دانشکده ادبیات ، گرد و خاک کتابهای کهنه را میخوردیم و مادة المواد دانشیاری دیگران را فراهم میآوردیم و کوشش میکردیم که بینیم فی المثل آیا نام کوروش ، در کتب بدون فهرست تاریخ طبری و الکامل و العبر و مروج الذهب والبدء والتاريخ و ترجمة طبری وفارسنامه و سندی ملوك الأرض والأنبياء و تفسیر ابوالفتوح و آثار الباقیة و آثار البلاد و نزهة القلوب وتاریخ گزیده و روضة الصفا و حبیب السیر و لب التواریخ وغیر آن آمده است یاخیر ۳ و چگونه آمده و چه مطالبی دارد ؟ و حال آنکه در همان روزهای مبالغه‌گفته حق التأليف به استادان تاریخ دانشگاه کمبریج پرداخت میشد که تاریخی نویسنده در نقشه بزرگ صفحه اول آن خلیج فارس را به Caspian Sea معرفی کرده و نشان داده است ۴ . جای مجده اسلام خالی که دو بیتی را که در وصف محمد تقی خان سپهرخوانده بود ، اینک در مناقب تاریخ نویسان کمبریج تکرار کند ۵ .

امروز دستگاههای فرهنگی و تحقیقی مملکت که خود را عواجه با برگزاری جشنها ۵۰۰ ساله می‌پینند بسیار کوشش می‌کنند که در برابر حق التأليفهای قبل توجه ، گروه کثیری را وادارند تا کتابهای تاریخی مناسب با این جشنها را تدوین کنند ، اما باید گفت که متأسفانه ۱- یابه قول رفیقمان دکتر سید جعفر سجادی ، برندۀ جایزۀ کتابهای سلطنتی مصطلحات

فلسفه ، از رتبه ۹ و ده دبیری استادیار شدن در حکم «چیزی زیر صفر رفتن» است .

۲- این مقاله در ۷۰ صفحه ابتدا در مقدمه ذوالقرینین یا کوروش کبیر (چاپ سوم ۱۳۴۶ و چاپ چهارم ۱۳۴۵) تحت عنوان «کوروش در روایات ما » به چاپ رسیده و سپس در مجله بررسیهای تاریخی شماره ۵ سال ۲ (۱۳۴۶) نقل شده است و ... ۳- رجوع شود بمقاله‌ای که آقای محمدعلی جاوید در شماره‌های اخیر مجله خواندنیها نوشته است .

۴- رجوع شود به آسیای هفت‌سنگ تألیف فکارنده ص ۳۸۶

این کمکهای مادی دیر داده میشود ، سالهای سال بعده غلت گذشت و کسی را تربیت نکردند که آماده برای ادای وظیفه در چنین روزهایی باشد و امروز ناچار فارغ التحصیلان «يونیورسیته چهار کلاسه پاریز» و محققان «نان خود خود و چرخوبای ملافتح الله رسیده» زواره و پیر جند باید از این گردنه بلند و ازین گدار « فعل اشکن » بالاروند و باردا بمنزل رسانند که البته «جوپا گدار»^۱ است و کار مشکل .

حتی یکی از جوایز سلطنتی برای نمونه نصیب کتابهای تاریخ درین ده ساله نشده است و تنها کتاب دره نادره چنین جایزه‌ای گرفت که آنهم از نقطه نظر ادبی و عربیت آن بود نه تاریخی بودن آن و تازه سهمی از آن را هم باید صرف تعمیر گور میرزا محمدی خان استرا بادی کرد و ربطی به امروزیها ندارد .

برای اینکه تصور نشود که قصد ادارم حق‌نشناسی کنم و خدای نکرده تنها گروههای تاریخ را مطمح انتقاد قراردهم ، باید اشاره کنم ، که در بیشتر قسمتهای کارهای دانشگاهی ما کار به همین روای بوده است .

ما شاگردان اول دانشگاه را به دهات فرستادیم که معلمی کنند و ردشده‌گان کنکورها را بخارج فرستادیم آزادی دادیم که هر حور بخواهند و هر چه بخواهند بخوانند و تحصیل کنند ، و امروز هیچ چاره‌ای نداریم جزاین که این گروه دوم را برس گروه اول بکوییم و غوغایی «کنه و نو» و «دیر وزی و امروزی» و «پیرو جوان» و امثال آن ایجاد کنیم .

درست ۵ ماه قبل بود که پیشنهاد دانشیاری فاضلی چون دکتر سید جعفر شهیدی را به کارگزینی دانشگاه تهران دادند ، (البته بعداز ۲۰ سال تدریس و تحقیق و اداره لفت نامه دهخدا و هشت سال معطلی به عمل تبصره کذاقی و جرم بیش از ۳۵ سال نفس کشیدن) و معاون وقت دانشگاه تهران زیرا این پیشنهاد نوشت : «تأمل شود»^۲

۱- باری در مثل مناقشه نیست و معدرت هم روی گناه را سفید نمیکنند ، اما ناچار به توضیح هستم که : چار پادaran دهات ، در عرض سال از کاه و جو چار پا می‌ذدند و چون قافله راه افتاد و حیوان بار بر پشت میان راه ، پای گردنه و گدار رسید ، آنوقت به فکر مراقبت از بارکش خود می‌افتدند ، نیم منی جو از سر بار بر میدارند و پیش او میریزند ، معنیش اینست که « بخور و ازین گردنه بالا برو » البته میدانیم که کار بر وفق مراد نیست و بارکش ناچار پا خواهد زد ، و گرنه بنا به مثل مشهور باید « اسب رایک عمر جو بدنه که یک روز به کار آید » !

۲- ما در زیر نامه‌های اداری همه گونه عبارتی مثل « طبق مقررات اقدام شود » و برابر مقتضیات عمل شود ... دیده وشنیده بودیم ، اما این عبارت بسیار تازه بود ، سیوطی در کتابهای خود گاهی مینوشت « فلیت‌تأمل » ولی بلا فاصله وجه تأمل را نشان میداد امام‌معاون آن‌روز داشگاه هنوز وجه تأمل را نشان نداده ، و همچنان تأمل را ادامه میدهنند . لابد می‌خواهند چندان تأمل کنند که عنوان استادی را خدای نکرده در همان جائی بکار ببرند که جناب صالح برای مرحوم دکتر عبدالرحیم نجات بکار برد ! هر چند من میدانم که به قول دکتر بحر العلومی « بدون استاد شدن ، هم می‌شود مرد و هم می‌شود زندگی کرد » .

نه گل نه لاله درین خارزار می‌ماند دویدنی به نسیم بهار می‌ماند
ز لاله و گل این باع و بوستان صائب به باعیان جگر داغدار می‌ماند

با همه اینها وقتی انقلاب آموزشی دانشگاه را خواستند اجرا کنند، هیچ راهی نداشتند و از تنگی قافیه ناچار شدند همین مرد «قابل تأمل» را به «ریاست گروه آموزشی زبان و ادبیات عرب» در دانشکده ادبیات انتخاب کنند!

برای تصحیح یک متن هزار ساله تاریخی فارسی بارمتن رقیب دانشمند خارجی را می کشیم و حق التأليف همی پردازیم، اما کتاب چاپ شده بی نظری ۱۰۰۰ صفحه‌ای «ایران بعد از اسلام» زرین کوب را، شش سال تمام در انبار می گذاریم و از نشر آن غافل می‌مانیم که سند هزینه آن فنگذشته است، و این عجیب نیست، عجبت تراز آن آنست که تذكرة هفت اقلیم را مرحوم اقبال دهها سال پیش چاپ کرد و حتی صحافی هم شد اما مرور ذکه استخوانهای اقبال هم خاک شده است، هنوز این کتاب چاپ شده حاضر و آماده از زیر خاکهای انبار کار پردازی وزارت معارف قدیم بیرون نیامده و خوراک موشان است.

امروز دکتر مهدی فروغ رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک باید بارآموزش همه مؤسسات هنری وزارت فرهنگ و هنر را بکشد، اما چه توان کرد که مقررات اداری اجازه نمی‌دهد رتبه ۱۰ دبیری او بعد از سی سال سوابق خدمت «صدرصد فرهنگی و آموزشی «در مدارس عالی، حتی به استادیاری تبدیل شود و او از سلک دبیران «فولکس واگنی»^۱ به جامعه کادرآموزشی دانشگاه درآید. حال آنکه همین امسال باید زیر ورقه لیسانس دهها جوان فارغ التحصیل هنر کده هنرهای دراماتیک را بعنوان رئیس دانشکده امضاء کند و ۲۵ استاد (یکی مثل دکتر هشت رو دی) در دانشکده او به تدریس اشتغال دارند.

امثال این جمع در دانشگاه و مؤسسات عالیه فراوان است و جرمشان اینست که یک روز سنهان کمتر از ۳۰ سال بود، و یک روز بیشتر از ۴۵ سال. لابد تعجب خواهید کرد که چگونه بوده است این حکایت، اکنون بشنوید:

مطابق قانون اساسی دانشگاه، ماده دهم آن، «استاد دانشگاه باید کمتر از ۳۰ سال داشته باشد و درجه علمی او را شورای عالی دانشگاه باید لااقل دکتری یا معادل آن تشخیص دهد»^۲ اما در سال ۱۳۴۲ ناگهان تبصره‌ای به قانون دانشگاه چسبید که «کسانی میتوانند به دانشیاری دانشگاه برند که سنهان از ۳۵ سال تجاوز نکرده باشد». حالا متوجه شدید که تقصیر دکتر خوانساری که در سال ۱۳۲۴ استاد فلسفه بود و هنوز به استادیاری هم قبولش ندارند چیست؟ یک وقت کمتر از ۳۰ سال داشتن جرم است و یک روز بیش از ۳۵ سال نفس کشیدن گناه شمرده میشود، گویا ناصر الدین شاه از عمومیش فرهاد میرزا پرسیده بود: شاهزاده والا، در دوران خاقان مغفور بسما خوش تر میگذشت یا امروزه جواب داد: هیچکدام قربان، چه آنروزها که ما بی‌ریش بودیم، ریشارد میخواستند و اکنون که ریشمان درآمده بی‌ریش میپسندند!

اما تصور نکنید که در همان ایام قانون گذاری و سخت‌گیری سن و سال باز هم کارهای

۱- اصطلاح دبیران «فولکس واگنی» را برای آن طبقه از دبیران قرار داده ام که در دوران ترمیم درخششی، اضافات رتبه ۷ و ۸ و ۹ را یکجا گرفتند و چون «گنج بادآورده» و غیرمنتظر بود، دبیران تهران برای نجات از تاکسی‌سواری، فولکس سوار شدند و دبیران شهرستانها دوچرخه‌ها را تبدیل به احسن کردند.
۲- سالنامه دانشگاه تهران ۱۳۴۵

نشده بوده است ، لطفاً باین تصویب‌نامه توجه کنید :

« هیئت وزیران در جلسه مورخ ۸۷۲۴ ... تصویب نمودند :

مادة واحد، به وزیر فرهنگ اجازه داده میشود که تامدت ۲ هفته از تاریخ ابلاغ این تصویب‌نامه، دانشمندانی را که در رشته‌های فلسفه و حکمت قدیم و فروع مختلف فقه‌اسلامی و علوم عربی و ادبی مقام شایسته دارند و لااقل تا پنج سال در دانشکده‌های کشور به تدریس این مواد اشتغال داشته‌اند ... به سمت دانشیاری منصوب نماید ... نخست‌وزیر »

چو لطفش آید پتیاره زمانه هباست چو قهرش آید اقبال آسمان هدر است
شاید تعجب کنید که بیشتر معلمان سابقه دیده دانشگاه وقتی ازین تصویب‌نامه خبر شدند که مدت آن منقضی شده بود و فقط تنی چند امثال هم ولایتی‌های « شیخ چهارصفر » از این تصویب‌نامه زیر جلی به نوائی رسیدند، اما کسانی مثل بدیع الزمانی کردستانی «الله‌ای حسرتی »^۱ این باعث شدند .

روزی هم که شکایت باین و آن بردن و کسانی چون مرحوم دکتر نجات، تا کارشان از شوراهم بگذرد جان برسر این کار نهادند^۲، زیرا سر و کارشان را به دست هیئت‌هایی بنام شورای گروه و شورای مدیران گروه و شواری دانشکده و شورای دانشگاه و هیئت ممیزه و هیئت امناء و شورای مرکزی دانشگاهها و امثال چنین هیئت‌هایی سپردند که اینان هم (جز یکی دو تن) مرکب بودند از همان کسانی که آن قوانین را تهیه کرده بودند و در واقع همان داستان شکایت پشه بود بدرگاه سلیمان، چنانکه مولانا گفته بود :

از سلیمان نبی شد دادخواه ...	پشه آمد از حدیقه وزگیاه
داد و انصاف از که میخواهی بگو	پس سلیمان گفت ای انصاف جو
کو نهادر حبس و در زنجیر ماست	ای عجب در عهد ما ظالم کجاست
پس به عهده‌ما که ظلمی پیش برد؟ ...	چونکه ما زادیم ظلم آن روز مرد
کو دو دست ظلم بر ما بر گشاد	گفت پشه داد من از دست باد
با لب بسته ازو خون میخوریم ...	ما ز ظلم او به تنگی اندیم

۱- لاله حسرتی، لاله‌ای است که در کوهستانها میروید، منتهی در پائیز، و رنگش سفید است. در کوهستان ما میگویند، او هم مثل سایر لاله‌ها، دختر کی بوده که در بهار عروسی بخواب رفته، وقتی اذ خواب بیدار شده که خزان رسیده بوده است و این سبب غازه عروس بهاری را بر چهره ندارد و رنگش سفید و مهتابی مانده است و تا بخواهد بدنبال بخندد، کفن برف چهره او از پوشانده است. ۲- روزی که دکتر نجات، مؤلف «اعوال و تعصیب» با کفن دیری و در آرزوی استادی بخاک رفت، آقای دکتر صالح رئیس دانشگاه زیر آگهی فوت او با عبارت «مرگ استاد محترم دانشکده الهیات» اظهار تاسف کرد و من همانروز گفتم :

الحق که دهان دوستدارش بستی	در مرگ نجات، ای جنای صالح
بر دامن اعتبار کارش بستی	زیر القب جلیل « استادی » را
چون گشت شهید بر مزارش بستی	آبی که به زندگی ندادی به حسین

پشه افغان کرد از ظلمت ، بیا
پشه بگرفت آن زمان راه گریز
باش تا بر هردو من رانم قضا
خود سیاهین روزمن ازدود اوست
او چو آمد ، من کجا یا به قرار که برآرد از نهاد من دمار
شاید تعجب کنید که اکنون شش هفت سال است که دانشگاه تهران بدون قانون خاص
به کار خود ادامه میدهد و آئین نامه‌ای که هیئت دولت برایش نوشته هنوز در مجلسین تصویب
نشده ، با همه اینها ، چرخها همچنان میگردد و بکار خود ادامه میدهد با سیستمی مرکب از
قدیمی و نو

مسئله «فولتايم» تمام وقت که برخی به شوخی آفران «پول تایم» گفته‌اند هم گرهی از
از کارها نگشود ، فولتايم کسی است که تمام وقت خود را صرف کار خود کند نه اینکه تمام
وقت را در پشت میزی بزرگ در یک اطاق گروه بشیند و ناچار حرفاً بیخود بزنند ، چنانکه
یک وقت آفای نصرالله فلسفی که در گروه فولتايم نشسته بود بشوخی گفت : «لااقل یک دست
ورق بازی همراهان بیاورید تا بلکه بتوانیم رامی بازی کنیم !»

علاوه بر آن برخی از آنها که فولتايم شدند باز هم به عنایین مختلف به قول مولا نا «همچو
رو به سوی دنبه میرونند » ، اغلب کارهای دیگر خود را دارند و از دست ندادند و مثل مرحوم
دکتر عمید شدند : گویند ، وقتی از مجلس قانونی گذشت که «کسی نمیتواند از ۲ جا حقوق
بگیرد» اما دکتر عمید گفت : این قانون شامل من نمیشود ، زیرا من از ۲ جا حقوق نمیگیرم
بلکه از چهار پنج جا حقوق میگیرم و قانون در چنین موردی تصریح ندارد !
بعقیده من ، آنکه روزی شصت ساعت در دانشکده می‌نشینند و بخشنامه امضاء می‌کند
فولتايم نیست و بدقول سعدی «وقت ضایع میکند» ، فولتايم مرحوم بهمنیار بود که در رختخواب
بیماری هم کتاب می‌خواند و جواب سوالات محصلین را میداد و دکتر هوشیار بود که پس از
یکساعت درس اقلای دو ساعت ارسٹووار اطراف ساختمان دانشکده قدم میزد و اصرار داشت
که چیزی به مغز سه پهار تن همراهان فرو کند .

* * *

بازگو از نجد و از یاران نجد ، دانشگاه با همه غفلتی که در امر تاریخ کرده است ،
باز هم با یکی دو استاد پرکار و دلسوز صالح‌ترین مرکزی است و بهترین جایی است که باید
پیشقدمشود و سازمانی اصیل و مرکزی پرکار و وسیع برای تحقیقات و تبعات تاریخی فراهم
آورد . هیچکس و هیچ‌جا جز دانشگاه تهران صالح برای چنین کاری نیست .

۱ - بخاطر دارم ، غروی برق کلاس خاموش و کلاس تاریک شد و با اینکه بیش ازده
دقیقه باقی نمانده بود ، همه گمان داشتیم که دکتر هوشیار کلاس را تعطیل می‌کند ، اما
برخلاف تصور دیدیم ، جناب استاد دوقران از جیب مبارک درآورد و به یکی از دانشجویان
داد که برود شمع بخرد و بیاورد و او رفت و خرید و آورد و دکتر در غروب نیمه تاریک
در پرتو شمع درس خود را ادامه داد .

هرجا که سیر کردیم ، جایی چو دل ندیدیم

با این همه کدورت باز این خرابه جایی است!

ضرر را از هرجا بگیرند منفعت است ، باید همه کسانی که بهر طریق در امر تاریخ واردند در این مرکز فراهم آیند و با متند و روشن صحیح کار خود را بر طبق مقررات و پیشنهادهای این مرکز ادامه دهند تا از کارهای زائد و تکراری و خارج از اصول علمی خودداری شود .

امروز دستگاههای فرهنگی و نظامی و سیاسی ، خوب متوجه شده‌اند که تنها تحقیق دقیق در تاریخ طولانی گذشته ماست که کار نامه ۲۵۰۰ ساله را تسجیل میکند .

مرکز تحقیقات تاریخی ایران باید یک بایگانی ملی (آرشیو ملی) پدیدآورد و عکس همه اسناد و آثار تاریخی یا اصل آنها را در اختیار داشته باشد .

کار دانشگاهی تاریخ منحصر به پنجاه شصت ساعت تدریس تاریخ در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی و دانشکده الهیات و چند مؤسسه کوچک دیگر نباشد . باید دهها کلاس اختصاصی در هر گوشه دانشگاه وجود داشته باشد و متخصصانی در رشته‌های مختلف تاریخ بتدریس پیش‌دازند و دانشجویان داخلی و خارجی مجاز باشند که واحدهای درس آنها را اختیار کنند ، این ۵ واحد درس تاریخ پیش از اسلام و ۵ واحد بعد از اسلام و سه چهار واحد دوره مغول و صفوی و قاجار دردی دوا نمیکند ، تاریخ ایران اشخاص متخصص و وارد میخواهد که هر کدام در یک دوره کوتاه از تاریخ مثلا دوره ماد ، دوره هخامنشی ، دوره اشکانی و دوره مغول و امثال آن سند و بقول فرنگیهای اتوریته ، باشند . حتی زمان آل مظفر و سربداران هم متخصص میخواهد . باید کسانی باشند که در یک زمان یا یک موضوع از تاریخ ایران سندیت داشته باشند .

عیب است که ما کتبیه‌ای در جایی بیینیم و برای خواندن آن ناچار باشیم آنرا بخارج از ایران بفرستیم . تاریخ نظامی ، تاریخ اقتصادی ، خطوط قدیم ، خلوط اسلامی ، منابع تاریخی و دهها موضوع دیگر ، استاد متخصص میخواهد .

چرا ما نباید درسی تحت عنوان تاریخ دولتهای همسایه داشته باشیم ؟ تاریخ ترکیه و عراق و پاکستان و افغانستان را حتماً باید اشخاص متخصص و آگاه ، بتفصیل درس بدهنند ، منتهی‌دانشجو آزاد باشد و هر کس خواست برودو آن درس را ببیند . تو از تاریخ محلی چه میشود ؟ اگر کسی تخصص در تاریخ فارس و یا آذری‌ایران و کرمان و خراسان داشته باشد ، تا چه حد در روشن کردن گوشه‌های تاریک تاریخ مملکت توفیق خواهد یافت ؟ علم ادیان و شناسائی اصول عقاید اجتماعی و سیاسی در گذشته و حال ، احتیاج به متخصصانی دارد که متأسفانه جای آنها در محیط‌های تحقیقی ما امروز خالی است .

جامعه ما نیاز بسیاری به آشنایی با احوال گذشته خود و رجال و بزرگان فرهنگ ایرانی دارد و تحقیق در این مسائل ، برای ملت ایران در حکم تجدید حیات است و لازم است و ضروری همچنانکه مؤلف کشف الطنون گفته است :

« غرض از تاریخ اطلاع بر احوال گذشته است ، و فایده آن عبرت گرفتن و پند یافتن از احوال گذشتگان ، و تحقق ملکه تجربه به وسیله اطلاع بر تغییرات زمان ، و در واقع عمر دوباره است » .

شرح احوال احمد راد

- ۲ -

روزی دیگر آخوندی آمد باز با سفارشناه و تصدیقهای مفصل از علمای معروف، مبنی بر داشتن تحصیلات عالیه . گفتم باید امتحان بدهی . شأن خود نمی‌دانست که امتحان بدهد و به هیچ‌وجه حاضر نمی‌شد ازاو چیزی پرسیم . صبح تا ظهر مزاحم بود . عاقبت گفت اگر بخواهید بطورخصوصی سؤالی بکنید جواب می‌دهم ولی نه بعنوان امتحان .

برای اینکه دریا بد چندانکه می‌پندارد داشت ندارد ازاو پرسیدم دراین شعر :
دختر بدرالدجی امشب سه جا دارد عزا گاه می‌گوید حسن ، گاهی پدر ، گاهی رضا
مقصود از دو جا و سه جا کجاست ؟

پس از تفکر زیاد گفت : دو جا دنیا و آخرت است و سه جا کربلا و مدینه و مشهد .
گفتم امتحان انجام و معلوم شد تصدیقهای شما بی‌ارزش است . رفت و فردا باز گشت . معلوم شد معنی شعر را از اشخاصی پرسیده و فهمیده که دجی به معنی تاریکی است . سرانجام به آموزگاری کلاسهای سوم و چهارم ابتدائی دهی رضا شد و رفت .

* * *

مأموریت من در فارس سه سال مدت گرفت . با اینکه در آغاز از رفتن به آنجا ناراحت بودم و پنجشش ماه اول هم به علت فرسیدن حقوق مقرر که در آن‌ایام ، در هر انتقالی بود و هنوز هم هست ، سخت در مضیقه افتادم ولی لطافت هوای شیراز و مهروصفای شیرازیان مرا طوری مجدوب کرد که رضا بودم تا پایان عمر در شیراز بمانم .

واقعاً مردم شیراز به اندازه‌ای مهربان و خونگرم و مؤبد بند که هیچ سفر کرده در آنجا احساس غربت نمی‌کند . در اظهار دوستی و مهر ورزیدن گاهی افراط می‌کنند . در بیان تعارفات عباراتی بسیار گرم و دلنواز بر زبان می‌آورند . بر زبان همه اعم از عالی و دانی ، بزرگ و کوچک جمله « خداوند سایه مبارک را از سر جان نثار کم نکند » حاری است . ومن هم به طبیت در جواب تعارفات دوستان شیرازی این عبارت را ساخته بودم : « خداوند سایه بلندپایه آن جناب را از سر این جانب من جمیع جوانب کم و کوتاه نفرماید بحق محمد و آل الامجاد من الآن الى يوم الن nad »

به اعتقاد خودم سه سالی که در شیراز بودم در خدمت به فرهنگ فارس قصور نکرده‌ام . غالب مردم آن سرزمین چه فرهنگی و چه غیر فرهنگی از کارم راضی بودند و هنوز هم که بیش از سی سال از آن مأموریت می‌گذرد رابطه دوستانه من با شیرازیان برقرار است و از دوستی و مهربانی ایشان برخوردارم .

در نیمة اول مدتی که در شیراز بودم آقای علی‌محمد پرتوی (منیع الملک) عهده‌دار ریاست فرهنگ بود و نیمة دوم مرحوم سرهنگ علی‌ریاضی که بعد به وزارت فرهنگ و وزارت جنگ هم رسید . هر دو از مردان صافی‌ضمیر و نیک‌نهاد بودند .

با همه زحمات و خدمات خالصانه ، کوشش من در جلوگیری از فساد عده قلیلی از

وابستگان فرهنگی که حاضر نبودند به هیچ وجه راه و رسم خود را اصلاح کنند، و عدم اغماض من از کجر ویهای آنان، موجب شد که به تهران احضار و به خراسان منتقل شوم. با اینکه رئیس متبعم ریاضی بسیار کوشید که انتقال من متوقف شود نفوذ همان چند نفر در دستگاه مرکزی چندان قوی بود که به نظریه رئیس مسئول توجهی نشد. شغل جدید از حیث حقوق و مقام، مخصوصاً محل خدمت که متضمن فیض آستان بوسی حضرت امام هشتم بود یقیناً بر وضع سابق برتری داشت (خوشبختانه برای شیرازیان) به جای من آقای احمد آرام به شیراز اعزام شد که به یقین نعم البدل من بود. با اینهمه از آن جهت که بدون تقاضای من، و بنا به خواست عده‌ای این انتقال انجام شده بود قلباً دلتنگ و ناراحت شدم. بهایاد دارم مرحوم ریاضی از شیراز رونوشت نامه مفصلی که دائیر به حسن خدمت من در فرهنگ فارس به وزارت معارف نوشته بود برایم فرستاد و ضمناً نامه بسیار محبت آمیزی برای تسلی خاطر من نوشته بود که این یک بیت از آن نامه به خاطرم مانده:

غم دنیای دنی چند خوری، باده بخورد حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
برای اینکه اشاره‌ای به اشکالات کار خدمتگزاران صدیق شده باشد یکی از مواردی
که بهایاد مانده در اینجا ذکر می‌شود:

اردکان فارس ده کوچک خرابه‌ای بود که دبستانی داشت با یک نفر معلم و یک خدمتگزار جزء در نامه مفصلی که به امراض اهالی اردکان دائیر به شکایت از معلم مزبور که در عین حال مدیر دبستان، نماینده معارف و اوقاف، و متصدی تدریس در چهار کلاس دبستان بود، به وزیر معارف وقت رسیده بود. برای او گناهان و خطاهای بسیار شمرده بودند. نامه شکوائیه برای تحقیق به فرهنگ فارس احواله و مقرر شده بود این جانب شخصاً بهم مل رفته رسیدگی کنم. با مطالعه نامه و اتهامات عجیب و غریبی که به این نماینده فرهنگ نسبت داده بودند، این مرد در ذهن من بسیار بد مجسم شده بود. با این پیش‌داوری ذهنی به محل رفتم. بی‌خبر ساعت هشت صبح وارد دبستان شدم. منظره عجیبی دیدم. فضای دبستان در حدود صد متر مربع و دارای دو اتاق از سنگ و گل بود که به کلاس درس اختصاص یافته. در مقابل این دو اتاق ایوان ناهمواری قرار و کنار حیاط هم جوی آبی جریان داشت. چهل پنجاه شاگرد در ایوان صف کشیده بودند و سرود می‌خواندند. آقای مدیر با ماشین مشغول اصلاح سرطانی بود و ضمناً خطای شاگردان را درخواندن سرود اصلاح می‌کرد. کودک دیگری هم که معلوم بود قبل از سرشن را مدیر اصلاح کرده در کنار جوی نشسته بود و مستخدم سروش را می‌شست. مدتها ناشناس به تماسای این منظره مشغول شدم تا خواندن سرود و اصلاح موى سر تمام و زنگ کلاس زده شد. خود را معرفی کرد و چگونگی را پرسیدم. گفت مردم ده بسیار فقیرند و هر چه کردم که موى سر فرزندان خود را که بسیار بلند و کثیف شده کوتاه کنند برای فرار از پرداخت چند شاهی مزد سلمانی اعتنایی به دستور نکردند. ناچار با ماشینی که برای اصلاح سر و ریش خود فراهم کرده‌ام امروز به اصلاح سر شاگردان پرداختم. چون قبل از شروع کلاس باید سرود بخوانند و تنها من معلم این دبستانم مراقب سرودخواندن شاگردان هم بودم.

شاگردان که در حدود چهل پنجاه نفر بودند به چهار طبقه تقسیم می‌شدند. آقای معلم

به تنهایی مواد درسی کلاس اول تا چهارم را تدریس می‌کرد. رویهم رفته شاگردان همه خوب پیش رفته بودند. آقای مدیر به کار خود مشغول شد و من مستخدم را به دنبال امضا - کنند گان شکایت نامه فرستادم تا بدون حضور مدیر جدا گانه از یکایک آنها موارد شکایتشان را تحقیق کنم. هیچیک شکایتی نداشت و در ارسال چنین نامه هم همه بی اطلاع بودند. پرسیدم مهرهای ذیل نامه مگر از شما نیست؟ جواب دادند چرا؛ مهرهای ما نزد آخوند ده است و او هر وقت لازم بداند نامهای بنویسد نامه را ازطرف ما مهر می‌کند. آخوند دهرا خواستم و ازاو علت شکایت را جویا شدم. پس از اظهارات بی سر و بن سراجام معلوم شد که سالهای است دو سه قطعه زمین موقوفه در تصرف جناب شیخ است. از اوقاف فارس به همه توابع دستور داده شده بود تحقیق کنند و رقبات حوزه مزبور را صورت دهند. نماینده ساده از همه جا بی خبر اردکان هم آن دو سه قطعه را که وقف بوده صورت داده است و این موضوع موجب این شکایت بالا بلند شده است.

حقوق این آقای مدیر و نماینده اوقاف و معلم چهار کلاس ماهی بیست و پنج تومان بود با شرمندگی از تصور ذهنی نابجای خود. و تقدیر از خدمات و خدمات صمیمانه این خدمتگزار بزرگوار که متأسفانه نامش را فراموش کرده ام به شیراز برگشتم. به وزارت فرهنگ جریان را به تفصیل گزارش دادم و تقاضا کردم برای دلگرمی و تشویق این هردو خدمتگزار ماهی پنجاه ریال بر حقوقش بیفزایند. ولی همیشه غول مقررات پیش پای این گونه فدائیان خدمت جامعه سدی است پولادین. پس از مکاتبات بسیار کویا با ماهی ده ریال اضافه موافقت شد.

در آن ایام تشکیلات معارفی غالب دهات و شهرهای کوچک بهمین اندازه محقر و محدود بود. به تداعی یادم آمد که در همان اوقات وقتی به جهرم رفته بود که دبستان شش کلاسهای داشت با چهار نفر آموزگار. یکی از آموزگاران مدیر دبستان و نماینده معارف و اوقاف بود. در اطاق دفتر آقای مدیریک میز و یک صندلی در صدر اتاق قرار داشت و سه چهار میز و نیمکت کلاسی اطراف اتاق. وقتی مدیر دبستان به کلاس رفت خواستم بفهم میز و نیمکتهاي کلاس در این اتاق برای چیست. معلوم شد این آقای مدیر خیلی ریاست طلب است وقتی نامهای از شیراز، مرکز معارف فارس می‌رسد، روی میز صدر اتاق گذاشته می‌شود. آقای رئیس پشت آن میز می‌نشیند و نامه را باز می‌کند و مانند رئیس اداره بزرگی ذیل نامه به تناسب مقاد آن دستوری یادداشت می‌کند و به دایرۀ مربوط مثلاً کارگزینی حسابداری، اوقاف، ... ارجاع می‌کند. مستخدم هر نامه را روی میز می‌گذارد. بعد آقای رئیس بر خاسته در پشت میز دایرۀ مربوط می‌نشیند و جواب نامه را را می‌نویسد و بعد دوباره نامه را برای امضاء روی میز ریاست می‌گذارد!

* * *

باری، بنا بر دستور وزارت در شهر یور ۱۳۱۶ شیراز را ترک گفتم و به تهران آمد. بنا بر حکم وزارتی از ۲۶ شهر یور ۱۳۱۶ به مشهد منتقل شدم ولی تا تشریفات صدوراً بالغ انجام شد و به من رسید و خود را به مشهد رساندم قریب یک ماه فاصله شد و لازم بود که مقررات مو بهمو اجرا شود. با اینکه بدون هیچ‌گونه تعامل به محض وصول حکم احضار، و رسیدن حکم انتقال به مشهد حرکت کردم و در تأخیر یک ماه فاصله حکیر را هیچ‌گونه تقصیر نبود و

با اینکه تقاضائی از جانب من نشده بود با بت این فاصله حکم یک ماه مرخصی صادر گردند که البته اضافات مأموریت را در این ماه نپرداختند. این نکته نیز بد نیست در اینجا یاد شود که من از آغاز خدمت تا هنگام بازنشستگی یک روز هم از مرخصی استحقاقی استفاده نکرده‌ام و در تمام مدت خدمت سی و چند ساله دولتی و هشت نه سال خدمت معلمی ملی شاید روزهایی که به علت کسالت یا پیش‌آمد فوق العاده‌ای سرکار حاضر نشده باشم به بیست روز فرسد ولی دو سه حکم مرخصی و انتظار خدمت برای رعایت مقررات و تشریفات داشتم.

چهارم آبان ۱۳۱۶ به مشهد وارد شدم و خود را معرفی کردم. در ماه اول و دوم آن شور و هیجان که در شیراز داشتم، اینجا خاموش بود. آقای صادقی نژاد رئیس فرهنگ وقت هم شاید به تصور اینکه مزاحمی را از شیراز برای او ارمنان فرستاده‌اند که کاری بهمن رجوع کند. فرستی پیدا شده بود که تمام وقت اداری را تقریباً به خواندن کتاب بگذران. کم کم مرا شناخت و دانست که عضو مزاحم و بی‌اطلاع و کم کار نیستم. انتهی مهر بانی کرد و باز با جدیت و کوشش سابق به کار پرداختم. اما در مردم شهر مشهد آن مهر وصفای شیرازیان را نمی‌دیدم و جز با دو سه نفر از همکاران اداری که انسی پیدا شد و هنوز هم لطف ایشان باقی است در خارج اداره با کسی رفت و آمد نداشت. در شیراز غالب ایام تعطیل با دوستان در باغ و بوستان اطراف شهر مخالف انس داشتیم ولی در مشهد این گونه مجالس بسیار نادر بود. تنها دلخوشی و نعمت بزرگی که در این مأموریت از آن برخوردار شدم زیارت آستان قدس رضوی بود که به یقین اعظم نعمتهاست. تقریباً همه روزهای تعطیل، صبح به آستان بوسی مشرف می‌شدم و از آن محفل روحانی کسب فیض می‌کردم. مدت مأموریت من در مشهد به یک سال فرسید که به تهران احضار شدم (شهریور ۱۳۱۷).

راجح به مدت این مأموریت سخن قابل ذکری ندارم فقط به طور خلاصه شیرین کاریهای نماینده فرهنگ تربت را که در ضمن یک سفر بازرسی بدان برخوردم برای تغیر خاطر ذکر می‌کنم:

به اتفاق آقای دکتر علی‌اکبر شهابی استاد دانشگاه که در آن اوقات در معارف خراسان خدمت می‌کرد برای رسیدگی حوزه‌های فرهنگی تربت و گناباد و فردوس و طبس از مشهد به راه افتادیم. در تربت حیدریه به سبب نزول برف اتومبیل از حرکت بازماند و ناچار شدیم دو سه روزی در این شهر بمانیم. فردا روز پس از ورود به مدرسه پسرانه تربت که دارای دوره ابتدائی و سه کلاس متوسطه بود رفیم. نرم نرمک برف می‌بارید. به محض ورود به مدرسه، فریاد خبردار مدیر برخاست. شاگردان در حیاط مدرسه صف‌کشیده بودند و آقای رئیس فرهنگ فرمان رژه را صادر گردند. حقیر و آقای شهابی در ایوان ایستاده بودند و آقای رئیس فرهنگ در چند قدم فاصله (البته زیر سقف) فرماندهی رژه را به عهده داشت مردی که گویا سابقاً با تعزیه گردانهای سیار همکاری داشته و اینک معلم موسیقی مدرسه بود در یک دست شیبوری داشت که در آن می‌دمید و با دست دیگر بر طبلی که به گردن آویخته بود می‌نوخت، و اطفال معصوم هم در زیر برف و سرما رژه می‌رفتند. خواهش کردیم رژه به گردش یک دور حیاط خاتمه پذیرد و شاگردان را به کلاس هدایت کنند.

برای اطلاع از وضع تحصیل شاگردان همراه رئیس به کلاس سوم متوسطه رفتم . بمحض ورود به کلاس فریاد خبردار مبصر کلاس بلند شد . شاگردان از جا جستند و مبصر گزارش کلاس را به عرض داشت . آقای رئیس منتظر بود به همین تشریفات قناعت شود و به کلاسهای دیگر بروم ولی من می خواستم بدانم که شاگردان چه می خوانند و چه می دانند . در این ساعت درس کلاس هندسه بود و معلم از شاگرد پرسیده بود که ثابت کند سه ارتفاع مثلث در یک نقطه تقاطع می کنند . شاگرد مثلثی بر روی تخته رسم کرده بود تا قضیه را ثابت کند . چون شکل کامل شبیه شکل کتاب و با همان حروف بود من از شاگرد خواستم مثلثی رسم کند که زاویه منفرجه داشته باشد و قضیه تقاطع سه ارتفاع را در آن ثابت کند . در اثبات عاجز ماند گفتم که بدون اثبات فقط سه ارتفاع این مثلث را رسم کند ، نتوانست . دیگر شاگردان هم نتوانستند سه ارتفاع مثلثی که زاویه منفرجه داشت درست رسم کنند . بدینختانه آقای معلم هم که خواست اشتباه شاگردان را رفع کند خود نیز به جای سه ارتفاع مثلث سه خط غیر مشخص در داخل مثلث رسم کرد . از دروس دیگر سوال شد . بهتر از هندسه نبود . سفر را ادامه دادیم ؛ به گناباد و فردوس و طبس رفتیم و برگشتیم . در رفت و برگشت غالب مدارس سر راه را بازرسی کردیم . شاگردان متوسطه فردوس را بسیار باهوش وزیر کیا گفت .

ناتمام

قوچکی

جناب آقای حبیب ینمائی مدیر محترم مجله ینما

در شماره هفتم مورخ مهر ماه ۱۳۴۷ آن مجله محترم ضمن گزارشی مناسب افتتاح آرامگاه صائب در اصفهان در صفحه ۳۸۴ سطر ۴ ببعد مطالعی راجع به کارشناسان ایتالیائی از قول آقای بهشتی نقل شده است که برای روش نشدن ذهن خوانندگان خواهشمند است توضیحات زیر را در اولین شماره مجله محترم ینما درج فرمائید .

عملیات کارشناسان ایتالیائی زیر نظر وطبق بر نامه های مصوب شورای فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران که اعضاء آن از باستانشناسان و مهندسان عالیقدر کشور ترکیب شده انجام می شود و در ضمن اجراء نیز متخصصان سازمان مزبور نظارت کامل دارند . ضمن اظهار قدردانی از احساسات و علاقه مندی آقای بهشتی با آثار باستانی امیدوار است با توضیحات فوق رفع هر گونه نگرانی از ایشان و خوانندگان گرامی آن مجله بشود .

رئیس بخش فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران
محسن فروغی

دکتر شاپور راسخ

اهمیت و مقام کشاورزی

در توسعه اقتصادی کشورهای در حال رشد

آقای دکتر شاپور راسخ معاون سازمان برنامه و رئیس دفتر مرکزی برنامه‌ریزی، نطقی در اجتماع مدیران و رؤسای سازمانهای مختلف وزارت کشاورزی ایران کرد که از لحاظ اهمیت مطلب بدرج خلاصه آن مبادرت میگردد (مجله ینما) :

در میان عامه مردم و حتی در زمرة متخصصان فراوانند کسانی که توسعه اقتصادی را با «صنعتی شدن»، مترادف میدانند و تنها راه خروج کشورهای در حال رشد را از دائره‌های مسدود فقر و عقب‌ماندگی، توسعه صنعتی می‌شمرند و در اهمیت صنعت بحدی مبالغه می‌کنند که هر گونه فعالیت اقتصادی دیگر را بچشم تحقیر مینگرنند.

گرچه راه توسعه اقتصادی از صنعت و تحول صنعتی میگذرد اما جستجوی این هدف باید موجب شود که اهمیت و مقام کشاورزی و لزوم تطبیق آن بادیگر فعالیتهاي متوجه رشد اقتصادی و پرورت و تلقیق آن در برنامه‌های توسعه، نادیده گرفته شود. توسعه کشاورزی نه فقط بعلل اقتصادی بلکه بعلل اجتماعی و سیاسی نقش مهم و اساسی در پیشرفت پیکار بر ضد کم رشدی و توسعه نیافتنگی اقتصادی دارد ولازم است که این اثرات اجمالاً در اینجا مطرح شود.

أولاً نقش اقتصادی کشاورزی :

همه میدانیم که کشاورزی نه فقط وسیله تغذیه مردم را تأمین می‌کند و از این لحاظ نقش عمده‌ای در توسعه اقتصادی دارد زیرا نه تنها اجازه میدهد که شهرنشینان و کارگران صنایع تغذیه شوند و بفعالیت‌های غیرزراعی خود ادامه دهند بلکه تهیه کننده مواد خام موردنیاز صنایع نیز هست. اقلال شست درصد مواد خام مورد نیاز صنایع دریک کشور در حال رشد از منبع کشاورزی تحصیل می‌شود. علاوه بر این کشور در حال رشد ناچار بمنظور تأمین ارز مورد نیاز خود جهت وارد کردن ماشین‌آلات و کالاهای سرمایه‌ای دیگر باید بصادرات مواد خام یا مواد نیمه ساخته کشاورزی پردازد و این صادرات سهم مهمی در ایجاد امکانات صنعتی شدن این کشورها داردند.

ناگفته نماند که کشاورزی قسمت قابل ملاحظه‌ای از تولید ناخالص ملی را تأمین می‌کند و اکثریت جمعیت از فعالیت کشاورزی ارتزاق می‌کند و حداقل نیم جمعیت فعال دریک کشور در حال رشد در بخش کشاورزی شاغل است. علاوه بر این لازم است تذکر داده شود که مهاجرت روستائیان به شهرها در طلب مشاغل غیر زراعی ناچار باید متدرجاً صورت گیرد زیرا امکانات جذب مهاجران در صنایع نوزاد و خدمات مختلف شهری محدود است، بنابراین بخش کشاورزی مدت‌ها پس از توسعه اقتصادی بازار وسیعی برای اشتغال نیروی انسانی در ممالک کم رشد باقی میماند.

یکی از مهمترین فواید توسعه کشاورزی در بر نامه رشد اقتصادی در این است که با توسعه و ترقی کشاورزی ارتقاء سطح زندگی انسان جمعیت که روستا نشین است حاصل میگردد و از این طریق است که بازار وسیعتری برای محصولات صنعتی بوجود میآید و در حقیقت خود این امر مشوق توسعه فعالیتهای صنعتی میگردد. در کشوری از امریکای جنوبی از هفتاد میلیون جمعیت سی میلیون نفر فقط عملای دارای کشور است و قدرت خرید و پول برای تهیه مقداری کالاهای ساخته شده دارد. در چنین کشور البته امکانات رشد و توسعه صنایع به سه هفتم جمعیت محدود است.

بر آنچه گفته اضافه باید کرد که کشاورزی نقش مهمی در تأمین منابع مالی لازم جهت توسعه اقتصادی ایفا کرده و میکند. مثلا در فرانسه در طول قرن نوزدهم پس انداز دهقانان و کشاورزان بود که توسط بانکها بنفع صنایع جذب و گردآوری شد و باین ترتیب بخلاف تصور بعضی از علمای اقتصاد و جامعه شناسان پس انداز نزد کشاورزان هم یافت میشود و میتواند در تأمین منابع مالی جهت صنعتی شدن مدد کند. فی المثل در ژاپن پس از اصلاحات ارضی معروف، مالیات زراعی برقرار شد و از راه این پس انداز اجباری امکان سوق در آمدها بسوی فعالیتهای صنعتی پیش آمد. در انگلستان با برقراری روش مبادله آزاد و تقلیل فاحش قیمت محصولات کشاورزی امکان آن پیدید آمد که صنایع مزد معقولی به کارگران خود از جهت تأمین مواد غذایی مورد نیاز آنان تأمین کند و وجود انگیزه نفع سرمایه داران و کارفرمایان را به توسعه صنایع تشویق کرد.

البته غرض این نیست که گفته شود بر اساس تجربه ژاپن باید سنگینی مالیات راروی اقتصاد کشاورزی وارد کرد. در کشورهای در حال رشد توسعه دستگاههای اداری و خدمات و از جمله تجارت در شهرها اجازه میدهد که بیشتر مالیات‌ها متوجه اقتصاد شهری گردد معذل که در حال حاضر راههای دیگری میتوان یافت که کشاورزان و دهقانان در پس انداز و تأمین منابع مالی صنعتی کردن کشور مشارکت نمایند.

مثلا سرمایه گذاری‌های کوچکی که خود کشاورزان در تهیه ابزارهای جدید و وسائل تازه کشت خود بکار می‌اندازند خودش را در فعالیت توسعه اقتصادی کشور است. طریق دیگر عبارت از استفاده از «پس انداز کار» قسمت مهم جمعیت یعنی روستا نشینان است که غالباً گرفتار کم کاری هستند و آنان را میتوان بامزد معقول در اوقات بیکاری فصلی و کم کاری در فعالیتهای مفیدی چون احداث راهها و اجرای طرحهای آبیاری و زهکشی و مانند آن شرکت داد. رشد و توسعه و اصلاح کشاورزی از طریق بکار بردن ابزارهای کار نو تر و بهتر نه فقط موجب آزادشدن عده‌ای از کارگران کشاورزی برای کادر شهر و صنعت میشود بلکه روحیه وقابلیت فنی نزد این کارگران بوجود میآورد.

ثانیاً - نقش سیاسی توسعه کشاورزی :

اهمیت نقش سیاسی توسعه کشاورزی از نقش اقتصادی آن کمتر نیست. بحرکت آوردن جامعه روستائی و رها کردن او از اسرارهای اجتماعی و اقتصادی درجهت سیاسی ضامن موقفيت در توسعه اقتصادی و دوام آن است. اصلاحات ارضی و تحول مناسبات ارباب-

رعیتی علاوه بر ایجاد تحرک در جامعه دهقان موجب آن میشود که قدرت یک اقلیت ممتاز یا اشراف منش که خود از جهاتی سد و مانع رشد و توسعه اقتصادی سریع است شکسته شود و جامعه‌ای جدید بوجود آید که بیشتر مناسب و مساعد این رشد و توسعه است.

در مغرب زمین چنانکه ایولاکوستر مؤلف «جهان سوم با پدیده کرم‌شدی» نشان داده است بوجود آمدن جامعه‌ای یک پارچه دور از فواصل شدید و فاحش طبقاتی و توسعه بورژوازی و طبقات متوسط و ظهور کارگرانان سابق اقتصادی از میان ایشان بود که عامل اصلی رشد و توسعه صنعتی و اقتصادی گردید. در جامعه فئودالی که فواصل طبقاتی در آن زیاد است انگیزه حرکت و فعالیت در دهقان وجود ندارد و مالک نیز بزندگی مرفه و اندوخته کردن ثروت به جای بکارانداختن آن خوکرفته است و عجیب نیست که رشد و توسعه اقتصادی در چنین جوامعی بسیار بطئی است.

ثالثاً - نقش اجتماعی و فرهنگی توسعه کشاورزی :

همانطور که محققان معاصر مانند هگن نشان داده‌اند تحول در جامعه دهقانی به جامعه صنعتی و تحقق رشد سریع اقتصادی منضم‌آن است که روحیه و رفتار و فرهنگ روزتائی تغییر اساسی پذیرد. مثلاً به جای انسان پای بند به قضا و قدر و سنت پرست، انسانی متکی به کار و کوشش خود و آماده پذیرفتن امور تازه و متکی بنفس و مستقل بوجود آید.

تحول اقتصادی مستلزم تحولی در مفهوم خود و طبیعت است. تفکر منطقی باید جایگزین اوهام و خرافات گردد. شوق و انگیزه حرکت و پیشرفت باید بوجود آید و طبقات جدیدی پذیدار شوند که به جای صرف درآمد در تعیش و تجمل، به سرمایه‌گذاری راغب و مشتاق باشند.

از آن‌چه اجمالاً گفته می‌شود تحرک در کشاورزی بمفهوم ایجاد شرائط لازم جهت توسعه اقتصادی معلوم و مفهوم گردید. اما تحرک در این بخش مهم و اساسی اقتصادی هم خود مشروط به چند شرط است:

تغییر مناسبات تولیدی در این بخش بر اثر اصلاحات ارضی - تعلیم و ترویج اصول نو و فنون تازه کشاورزی بددهقانان - توسعه ستگاههای اعتباری و رهاکردن کشاورزان ازوامداری سنت پیشین - مکانیزاسیون که در درجه اول بمنظور بهره‌برداری بهتر و بیشتر از زمین باید صورت گیرد - وارد کردن تکنیک‌های جدید مؤثر در افزایش تولید چون بذر مرغوب - کود شیمیائی - مبارزه با آفات و نظائر آن.

خلاصه آنکه بدون توسعه کشاورزی و ارتقاء سطح معیشت و افزایش قدرت خرید کشاورزان کار توسعه صنعتی بسیار دشوار میشود و بنابراین لازم است که برنامه‌های توسعه صنعتی مملکت به موازات برنامه‌های توسعه کشاورزی پیشرفت داده شود.

هر گئ رهی معیری

رهی معیری، در غزل سرائی و
ترانه سازی در عصر ما، بی‌مانند بودو
هر گک او در مجتمع ادبی با اندوه
بسیار تلقی گشت.

مقالات و اشعاری در باره «رهی»
بدفتر مجله رسیده که از میان آن‌ها
چند قطعه انتخاب می‌شود:

۱- مقاله روزنامه «اصلاح»
منطبوعه کابل و منظومه بناغلی علوی ،
و منظومه آصف فکرت، از شاعران
افغانستان که این خودنشان ارجمندی
است در پیوستگی و هم‌آهنگی فرزندان
ادب پرور این دو کشور.

۲- شرح احوال رهی به قلم
امیری فیروز کوهی که در معرفی
شخصیت رهی بی‌ظیر است چه این دو
شاعر استاد همواره مصاحب و معاشر
و هم سخن و هم طراز بوده‌اند. و
قطعه‌ای نیز در رثای رهی .



۳- بیان احوال رهی بقلم محمد علی‌معیری «مسحور» که: اهل‌البیت‌ادری‌بما فی‌البیت.
۴- قطعه دو بیتی متنضم ماده تاریخ وفات رهی؛ از منوچهر قدسی کارمند وزارت اطلاعات
در اصفهان بخط زیبای خودش.

سخن سرای بزرگ آدب دری برای ابد خاوهش شد رهی معیری وفات کرد

چنگال بی‌رحم سلطان این بار گلوی مرد بزرگ و گوینده‌ای توانا را فشد.
شمی خموش شد و بلبل دستان سرایی برای همیشه لب از سخن گفتن بست. آری خزان
امسال عندلیب خوشنوای زبان پارسی را برای ابد خاموش کرد .
رهی معیری، شاعر گراناییه و شخصیت ارجمند ادبیات پارسی را هر آنکه در کشود ما
با ادبیات و شعر دری سروکار دارد می‌شناسد.

شعر رهی کیف وحالی داشت که با سلاست گفتار و روانی طبع مخصوص گوینده‌اش خواننده
و شنو نده را الحضات غنیمتی مشغول میداشت و بر بال خیال بدنیای سوزوساز وشور وحالش می‌برد .

ترانه ساز شیوا بیان غزل را بهمراه غزل انشاد می‌کرد و مطالعه شعرش اهل دل را جذب و شوری وصف ناپذیر می‌بخشد. اگر بتوان احساس را ترسیم کرد و اگر شعر گنجایش بیان احساس را دارد پس شعر رهی همه‌اش جذبه و احساس است.

این مرد وارسته که زبان غزل را جان بخشد باکشور ما آشنا بیزیاد داشت و علاقه‌ووصف ناپذیر او اشعار شیوائی درینمورد بوجود آورده است. راستش اینست که نمی‌توان شاعر و نویسنده، هنر و ادب را منحصر گردانید و ارزش این شخصیت ادبی در حلقه‌های شعر و ادب افغانستان به پایه‌ایست که ضیاع الیم او در پایان بیماری طولانی سلطان نه تنها در ایران تأثیر بارآورده است، بلکه حلقه‌های فرهنگی افغانستان آن را موجب تأثیری بزرگ شمرده وفات او را ضایعه‌ای جبران ناپذیر می‌شمارند. (اصلاح)

شمع خاموش

بناغلی علوی!

از خبر وحشت اثر مرگ سخن سرای عالی مقام پارسی رهی معیری تأثیر بزرگی بمن دست داد و این پارچه ارتجلی که میان احساسات من است تقدیم شد امید است اجازه نشرش بدهدند. **«احترام»**

شمی خموش شد

در خامشی سرد فرو رفت آشیان

اما چه خامشی -

جانکاه و سینه سوز .

آری :

امشب ذ قند باد خزان شمع نیم سوز
خاموش و سرد شد

دیگر میان سینه آزاده رهی

از عشق گلرخان

آن دل نمی‌تپد.

آن دل که گرم بود زاحساس و آرزو

از عشق بی‌زوال

از گرمی محبت و احساس مردمی

دیگر نمی‌تپد .

دیگر صدای بلبل دستانسرای عشق

زین آشیان سرد

بیرون نمی‌شود .

دیگر زبان شعر به شیوائی بیان

آن شعرهای نفر

انشا نمی‌کند .

~~~~~

### در رُقای رهی معیری

رهی معیری شاعر معروف ایران اخیراً در اثر مرض سلطان جهان را بدرود گفت آصف فکرت محصل صنف چهارم شعبه دری پوهنچی ادبیات این شعر را درباره وفات آن شاعر چیره دست نوشته است:

رفت از جهان شونشه ملک سخن رهی

بنهاد عمر شعر دری رو به کو تهی

دردا کز آسمان فصاحت افول کرد

تا که ستاره رهی آن مهر خرگهی

رفت از میان اهل دل آن مرد دل که بود  
 اندر سریر ملک سخن در خود شهی  
 یا رب چه او فتاد که آن یار بیدلان  
 زین انجمن رمید چنین زود و ناگهی  
 یکنا دری زگنج دری برد دزد چرخ  
 و بن کرده راست جای بسی پاد افرهی  
 پر شد ز خون دیده و دل دامن و کنار  
 تا گشت بزم اهل صفا از رهی تهی  
 او رفت و رفت از غزل پارسی شکوه  
 دیگر غزل ندارد آن عز و فرهی  
 او بر نشانده بود غزل را به مهتری  
 ترسم کنون فرو فتد از مسند مهی  
 هرجا که خواند بیتی از اشعار خویشن  
 حقما که بود جای سد احسنت و صد زهی  
 او پاک بود از سنه وز مهد تا لحد  
 ننهاد گام جز به طریق منزهی  
 (فکرت) بگو به مردم ایران که با شما  
 در ماتم رهی همه داریم همرهی  
**روزنامه کاروان (افغانستان) - آصف فکرت**

### بیان (رهی)

امثال جهارتمن از مشاهیر شعرای عصر دعوت حق را لبیک اجابت گفته و شمع و جودو  
 نور شهود خود را از جمع همسخنان انجمن به شستان قدس خداوندگار سخنوران و سخن  
 وظل حمایت آن نور سایه فکن فرا بردن و بیاران وهم آوازان خود را در ظلمت حیات و وحشت  
 از تبعات مرگ و عقبات ممات بر جای گذاشتند.

**«وآخرین منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم»**

اولین از آنان، دانش بزرگ نیا و دومین وسومینشان، حسین مسرور و عباس فرات و  
 چهارمین از ایشان رهی معیری بود که هر یک از این چهار تن رکنی از ارکان شعر صحیح  
 دری و هر کدام بر گزیده‌یی در چند فن از فنون سخنوری و جمله آنان از دوستان قدیم و هم  
 سخنان صمیم این سرگشته وادی بیخبری بودند. البسم الله لباس العفو والغفران واسکنهم اعلی  
 غرف الجنان.

نگه بهر که در این بوم میکنیم نماند      پیاله رفت و قدح رفت و جام صبهارفت  
 واما سابقه الفت وعهد مودت من با رهی معیری به قریب چهل سال پیش از این یعنی  
 اوائل عمر شباب و آشنایی با شعر و کتاب میرسد که افزون از بیست سال از آنرا تقریبا در  
 کنار یکدیگر و همدلی و همزبانی و مشاعره و مخاطبۀ باهم بسر بردیم و چه بسا ایام و لیالی که  
 در اندوه و شادمانی و ناکامی و کامرانی و کسب کمال در مراتب شعر و سخن دانی همدل و همدم

ودر تحول احوال از شادی وغم شریک هم بودیم. واکنون چنان است که گویی:  
 کان لم يكن بين الحججون الى الصبا  
 انيس ولم يسمى بمكثة سامر  
 رهی معیری مردی بود، زیبا روی وزیبا خوی وزیبا گوی، با ادرا کی قوی و کم نظر و  
 طبع و ذوقی بسیار دقیق و نکته گیر، با مناعت طبع و ابای نفسی بسیار تا آنجا که هر چند در  
 او ان شباب از همیشتنی مرفه برخوردار نبود عزت نفسی غریب و مناعت طبعی عجیب داشت، در  
 مهر بانی و شیرین زبانی و آداب معاشرت و مجلس آرایی متفرد و بی نظر بود بطوریکه هیچ مجلس  
 و محفلی از احباب نبود که خوت نرم ودم گرم او شمع محفل و آرام بخش دل نباشد، چندانکه  
 در این هنر هیچکس از ارباب ذوق و ظرافت در مرحله تالی او نیز قرار نداشت، اصلا در  
 همه حال از صفات باطن و آداب ظاهر چیزی مخصوص بخود داشت که در نزدیکترین بستگان  
 او هم آن خصوصیت و شخص وجود نداشت و خداوند متعال گیرایی وجاذبی از لطف و محبت  
 در نهاد او به ودیعت نهاده بود که ممکن نبود مردم گریز ترین افراد هم مجذوب آنهمه جاذبه  
 و گیرایی و گرمی و فروتنی و ادب و بردباری اوولو در اولین برخورد با وی نشود، و در این  
 شیوه‌ها درست مصدق این مفهوم بود که میگوید، «یگانه‌یی که چو او مادر زمانه نزاد».  
 من در اینجا که فقط در مقام بیاد آوری از او هستم مجال آنرا ندارم که به ترجمۀ احوال و خصائص  
 اخلاق او به تفصیل پردازم والا از دقائق خلقی و خلقی وی که حقیقت در آنها فردی متعین و  
 متشخص بود گفتنهای بسیار دارم که همه مایه درین وافسوس از آن یگانه ادوار است و هر گاه  
 وسعت مشرب ورغبت زیاد او به معاشرت‌های ناباب و بسیارش که متأسفانه چندین سال از عمر  
 خود را مبتلى وآلوده بدان وسخت سر گرم تاخت و تاز در آن میدان بود نمیبود و صارفی  
 چنین قوی و زورمند او از طبیعت اولی وملکات طبیعی خود باز نمیداشت (و همین‌ها موجب  
 دوری اخیر من از او و تذکار و نصیحت گاهگاه من به وی بود) شاید امروز جامع بین کمال  
 ظاهر و باطن ودر همه محسن فردی بی نظر و متعین بود، رهی تا سال ۱۳۱۳ تخلص شعری  
 نداشت و کلمه (رهی) را که در انتخاب آن نیز مانند سر و دن شعروسواسی عجیب داشت بالآخره  
 به ترجیح من برسایر تخلص‌هایی که یافته بود برگزید.

طبع او که تنها به غزل سرایی شهرتی بسزا داشت بخلاف مشهور در فنون دیگر سخن  
 از قصیده و مثنوی و قطعه وغیرها نیز چنان فصاحتی ذاتی و اکتسابی داشت که در هر یک از  
 آنها بحد کمال و اندازه تمام بود. بیاد دارم که در انجمن ادبی (قدسی) که در حدود سی و  
 پنجم سال پیش در حسینیه من حوم سید حبیب نسیب و شاعر زاهد ادیب من حوم آقا میر سید علی  
 سادات اخوی و بعد از رحلت او بجوار رحمت حق به سرپرستی فرزند بزرگوار جلیل القدر شش  
 متفور له آقا میر سید حسین تشکیل میشد و انجمن مخصوص باعیاد مذهبی و ذکر خصائص اهل  
 بیت عصمت سلام الله علیهم و خواندن قصائد و اشعار در مدائیح و مراثی آن بزرگواران بود و  
 شعرای انجمن تا آنجا که بیاد دارم عبارت بودند از: مستشار اعظم داش و میرزا عبرت و  
 ملک‌الادب میرزا نصرالله صبوری اصفهانی و آقا شیخ علی منزله طهرانی و رجل سیاسی و  
 دانشمند معروف من حوم حاج سید نصرالله تقی اخوی رحمة الله علیهم اجمعین ومددودی دیگر  
 که اکنون اسمی شریف‌شان را بخطاط ندارم، رهی (که من واو هردو از نوآموزان و حاشیه  
 نشینان انجمن بودیم) قصائدی در مدح ائمه اطهار بخصوص سرور اولیا و سید شهداء حضرت  
 امام حسین بن علی صلوات الله علیهم (که بنا به نقل رهی در همان اوقات او را از کام مرگ

بازستانده وار مرضی مهلك به قدرت ولايت و جلوه در عالم خواب شفایش داده بود و امسال نيز در عین ناتوانی وخسته جانی بهمان ساقه و نيت استشفاء به عنیه بوسی امام علی بن موسی عليهما السلام والثناء شناخته و چند بیتی مثنوی در کمال خلوص اعتقاد و سوز ورقی كامل در ثنای آنحضرت بعرض رسانید ولی با اجل محظوم موافق نیفتاد) با تغزلاتی درست بهشیوه فرخی و سروش میسر و دمیخواند و یا بر وايت مر حوم عبرت به سمع دیگران میرسانید که واقعا بالنسبه به سن و وضع آن روز او مایه اعجاب و تحسین همه حضار بخصوص اساتید انجمن میشد تا آنجا که گاهی پهلو به پهلوی قصائد ایشان میزد و جمله را بحیرت و تعجب میانداخت.

در اینجا لازم است يادی هم از یك شاعرجوان که در آنروز گاراز شعرای همین انجمن و ثالث من و رهی و از بهترین قصیده سرايان عصر و متبوعان سبک خراسانی بخصوص شیوه فرخی بود بیان آید تا تذکار من و تذکر دوستان باقی مانده در ترحیم و ترخی از آنمرحوم که هیچ اثری از آثار وجودی او در هیچ جا مشهود نیست و سیله‌یی بوده باشد. این جوان با استعداد و پرشور مرحوم علی اتابکی (خازن) فرزند خازن الدوله معروف و دخترزاده اتابک اعظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان بود که بسال ۱۳۱۱ بمرض حصبه در مریضخانه سینا بیکس و تنها در عین جوانی و بیست و چند سالگی درگذشت و قریب به پنجهزار بیت از قصائد متین و استوارش بیاد قفا رفت، این جوان طبعی بسیار قوی و ذوقی عجیب و سرشارداداشت و در مجتمع ادبی آن عصر مشارالیه بالبنان و در شیوه فرخی بی نظیر و قران بود بطوریکه هیچیک از معاصران را در این هنر يارای برابری با او نبود و همگان به کمال تبحر و فضل تقدم اور در این سبک همدل و همزبان بودند. با رهی الفت دائم داشت و با جامعی که بین ما سه نفر بود هیچگاه مارا تنها نمیگذاشت. معلوم نشد توده‌های پراکنده شعرش چه شد و بدست چه کسی از میراث خواران ادبی یا ادب ناشناسان از اقربای نسبی و سبی از بین رفت عف الله عنہ به رضوانه واسکنه بحبوحة جنانه.

باری، مثنویات رهی تا آنحداز کمال فصاحت برخوردار است که اغلب با ایات برگزیده استاد ایرج میرزا مشتبه میشود و بعض از آنها از مثنوی بیشتر گویندگان قدیم و جدید بزبان حکیم نظامی نزدیکتر مینماید، غزلیاتش از حیث فصاحت الفاظ از ترکیبات فصیح سعدی و حافظ و از جهت بلاغت معانی از دقت و وقت سبک صائب بهره‌یی تمام داشت، قصائش در کمال سادگی و شیرینی و تقلیدی درست از کلام فرخی و اساتید غزنوی بود، سبک‌شناسی و توجه او به چنین تفصیل بود که سخناوش از دیگر گویندگان مشخص و ممتاز و بهمین درست اندیشگی و ظرافت پیشگی از سایرین متعین به امتیاز شد، شیرین تر و لطیف تراز همه اینها اشعار اتفقادی و فکاهی (غیر از آنچه که بنام (زاغچه) و (شاه پریون) در روزنامه‌های فکاهی سابق منتشر میشد) و اهاجی و اخوانیات او بود که همه آنها از صنعت ایهام و توریه برخوردار و در حد کمال شیوایی و رسایی بود، در حالی که کمتر کسی از وجود این اشعار که حلاوت و شیرینی آنها پهلو به پهلوی قطعات سوزنی و شهاب ترشیزی میزند اطلاع دارد. از وققی که به ترانه سازی و تصنیف پردازی در برنامه‌های رادیو شروع بکار کرد همه کس متوجه شد که اشعار ترانه‌ها از دستی دیگر و از گفتهٔ غیر او بزبان فصیح غزلی فزدیکتر است تا آنجا که دیگران هم از او سرمشقاً گرفتند و به تبعیت ازوی بالنسبه شعر درست و مناسب با موضوع ساختند.

رهی بخلاف آنچه که در پاره‌بی از مجلات نوشته و او را نوازنده ( تار یا سه تار ) خوانده‌اند اصلاً بنواختن هیچ سازی دست نبرده بود و موسیقی را تنها از راه گوش فراگرفته و به تمرین در استماع ، تمام دقائق و گوش‌های موسیقی صحیح قدیم آشنائی کامل داشت، وی این هنر را از طفولیت با شنیدن ساز و آواز اساتید در گذشته امثال ، مرحوم درویش‌خان و حسین‌خان اسمعیل‌زاده و باقر‌خان کمانچه و ناصر‌علیخان حجازی و نابغه ادوار و اعجوبه روزگار رضای محجوی معروف به ( رضا دیوانه ) و برادر هنرور او مرتضی محجوی و استاد ابوالحسن صبا و خوانندگانی مانند ، علیخان نایب‌السلطنه و طاهرزاده و سید احمد ساوجی تعزیه‌خوان ( سارنگ ) و حاج قربان خان تعزیه خوان که « قطیرخویش به نگذاشتند و بگذشتند » و تنها یادگار و بازمانده آنان استاد منحصر مقفره آقا میرزا حسینعلی عراقی تفرشی مشهور به نکیسا و استاد دیگر آقای ادیب خوانساری بخوبی فراگرفت و تصنیف را خود با لحنی گرم و دو دانگ ( بشیوه استاد بنان ) می‌خواند و ترانه‌های او ( جز آنها که اخیراً بطور اجبار و از نظر وظیفه و کار رادیویی می‌ساخت و آهنگ اغلب آنها بسیار دشت و نامطبوع و تقریباً بحر طویل آهنگین با ضربهای سنجکن و کشش‌هایی غیر نمکین از نوع فرنگی و فارسی نادلشین و آنطور است که زشتی آهنگ مجال توجه به شعر را از شنونده و حوصله هنر نمایی را از خواننده سلب می‌کند ). بیشتر از آثار موسیقی نظری خود وی و محصول همکاری شخص خودش با آهنگسازانی استاد و راهنمایی و تصرف در هنر آنان است .

درجات کمال رهی در انواع سخن بخصوص نوع غزل چیزی است که همه اهل ذوق بیش و کم از آن اطلاع دارند و تذکرها و مجلات و روزنامه‌های داخل و خارج از قدیم و حديث در نقد و سنجش آنها داد سخن داده‌اند ، ولی آنچه که بر اغلب مردم و حتی بیشتر دوستان و نزدیکان وی مجهول مانده و کمتر کسی از آن با اطلاع است .

مراتب اطلاع وسیع و تبحر کامل او در مشکل سخن سنجی و هنر سبک‌شناسی است که هر گاه وی را در مقام شاعری همانند و تظیری در بین شعرای طراز اول امروز بوده باشد اما باعتقاد من مثل و مانند اورا در مدارج سخنداگی و سخن‌شناسی تنها باید در شمار بسیاری اندک و محدود جستجو و به تفحص و کنجکاوی زیاد پیدا کرد . زیرا شخص او شاید فرد منحصری بود که تمام دواوین شعرای سلف و خلف را از قرن اول شعر فارسی الی یومنا هذا با توجه و تدبیر کامل مطالعه کرده و به زبان و بیان هر یک از ایشان و طبقه و دسته و سبک و سیاقشان بخوبی آگاهی یافته بود ، تا آنجا که در یک قصيدة طولانی حتی یک حرف خارج از سبک را هم تشخیص میداد و در ترازوی ذوق کیفیت یکدستی و یک سبکی سخن را بدرستی می‌سنجدید و این تبحر گذشته از افراد او به هوش سرشار و ادراک قوی و طبع و ذوق زیبایی‌شناس از آن جهت بود که هیچگاه بخلاف دیگران تفنن در مطالعه و پرآکنده‌خوانی و اشتغال به علم و فنی غیر از متن شعر نداشت و سی‌سال تمام لااقل چند ساعتی از اوقات خود را به خواندن دواوین قدیم و جدید اختصاص میداد . و شخص من بیاد دارم که فی‌المثل خمسه نظامی را بیش ازده بار از اول تا آخر با مدافعة کامل خوانده و در مشکلات ابیات آن به بحث و تحقیق با اهل فن پرداخته بود .

و همچنین بخلاف اغلب ادباء و منتقدان که ترفاً پای خود را از عصر جامی باین طرف نگذاشته و کمترین اطلاعی از تحول شعر فارسی در قرون بعد از جامی ندارند اکثر دواوین شعرای عصر صفویه و زندیه و قاجاریه و از صدر مشروطه تا به امروز را با نهایت دقیق مطالعه کرده وغث وسمین وجید وردی آنها را از یکدیگر متمایز داشته بود. فلذا چنان ملکه‌یی از سخنداوی و سخن‌شناصی در او ایجاد شده بود که با شنیدن شعری نه تنها سبک و طریقه آنرا بیان میکرد بلکه چه بسا میشد که گوینده شعر راهم تشخیص میداد و بدستی و راستی از او نام میبرد. و بهمین لحاظ بود که شعر او در هریک از قولاب سخن از قصیده و غزل و مثنوی و غیر اینها سر مشق جدالگانه از استادی هریک از این فنون داشت و هیچگاه مانند ناپخنگان و سبک ناشناسان کلامش متداول در بکدیگر و خارج از سبک و طریقه مورد نظر نمیشد؛ و این دقیقه، لطیفه‌یی است که فقط با آمیختگی کمال قوه به کمال فعل و استکمال آن که از راه تمرین و ممارست واتفاق فصاحت و بلاغت ذاتی با فصاحت و بلاغت اکتسابی بزم حمت بسیار محدودی از اهل طلب را حاصل میشود و فقط ناقد بصیر میداند که حصول و امتزاج آنها باهم مولود چه قدر رنج و زحمت و چه پشتکار و مداومت است.

بعضی از مجلات هفتگی (بعضی مخبران صادق و گردانندگان لائق) که اندک اندک امر مهم (سکس) را از پشت جلد به اوراق وسط مجله و نقل حوادث محرک! کشانده و خرد خرد احوال رجال سیاسی و علمی و مردان ادبی و هنری راهم با برافکنندن (مینیژوب) عفت و خجلت از زیرگاه نظر لطف و محبت نگریسته‌اند، در مورد او نیز مطالبی (سکسی) گفتند و محركاتی برای اقامه میت از مجموعات منسوب به وی تراشیدند که قطعاً روح آن مرحوم چه در حیات وچه در ممات از نسبت آنها و حتی بر ملا شدن نهانها سخت آزرده و وحشت زده شد، و آنچاکه بحکم دستور وجودانی و اخلاقی بلکه به امر واجب الهی مأمور به پرده پوشی و تحفظ از معاصی هستیم و حتی درمععرض شهود و لحاظ عالم السرائر والخلفیا نیز باید در مورد میت بروفاخر هردو ادب کرده و بگوییم «اللهم انا لانعلم منه الاخيرا» یک براست و ده بدروغ اعمالی با آن بیچاره نسبت داده و بگوش عالمیان رسانیدند که گویی در مقام تعداد فضائل اخلاقی و کمالات ادبی آن مرحومند و درین است که در این مقام فضیلت (سکس) و تحریک دلمردگان ماتم زده را بحکم تعزیت و تسليت و یا تذکار آن برای سرمشق گرفتن از آن فضیلت از نظر بدور بدارند، اگرچه ممکن است من غفلت زده دور افتاده ندانم که در این روزگار که روز بازار تقلب صفات و تغییر هریک از اصول فضائل قدیم به ضد خود است مسألة (سکس) نیز همچنانکه در این جهان مایه افتخار و مصالح خوبی کار و باراست در آن جهان نیز مایه امیدواری و عروة الوثقای رستگاری مردگان و رفتگان این روزگار گردد.

بهر حال، آن همدم دیرین و دوست نازنین با تحميل یکسال درد دائم و رنج ملازم بحوار رحمت الهی شافت و آنمه اهتمام در علاج و مداوا و جد و جهد در توصل و استشفاء با قضای مبرم خداوند سودمند نیقتاد «ولن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها»، و من انده زده که در عزای او مترنم باین دویت از قصيدة معروف آن شاعر عرب که در حق برادر خود گفت و آن دو این است:

« وکنا کندمانی جذیمة حقبة  
و فلما تفرقنا کانی و مالکا

دو مرثیه برای آن عزیز مهجور سرودهام ، یکی بصورت ترکیب بندکه آن در مجله محترم سپید وسیاه بچاپ رسید و دیگری عینکه به لطف استاد ینمایی مدظلمه و حکم پاسداری مجله ینما از شعر و ادب و وظیفه وی در تعزیه داری و بادآوری منسو باش ادبی خود در این اوراق بنظر خواهند گرفت ارجمند میرسد ، ختم الله له ولنا بالحسنى فی مراحل الہر زخ و منازل العقبى .

که بر گریه خویشتن زار گریم  
چو یعقوب با دیده تار گریم  
گهی سخت خندم گهی زار گریم  
نه یکبار تنها . که صد بار گریم  
بصدق چشم چون چشم کھسار گریم  
هم از دلهم از چشم خون بار گریم  
نه بر کس که بر خویش از این هار گریم  
که نگذاردم تا بهنجار گریم  
از اخبار نالم بر آثار گریم  
که من با رفیقان دلدار گریم  
که من اینچنین خواروبی بار گریم  
وزاین دیو خوی جهان خوار گریم  
که من بروی از طبع بیمار گریم  
ز چشم سخن بر وی افکار گریم  
که بر شعر از آن طبع سرشار گریم  
بیانگ رسا آسمان وار گریم  
به هزار و هم خوی و همکار گریم  
که در بند غربت گرفتار گریم  
از او گویم از مهر و هر بار گویم  
بر او گریم از هجر و بسیار گریم

### امیری فیروز کوهی

« یادی از رهی گه ز یادها نمیر ون »

رهی معیری شاعر لطیف طبع و ظریف اندیش کمتر از یکماه است که از این خزانی خاکدان روی بر تافته و بیهار آغوش حوران افلاکی شناfte و حوروشان خاکی همچنان در غمیش گریان و بی ساما نند . نی خطا گفتم چه نه تنها حوروشان بلکه جمله صاحبدلان از پیرو جوان و خرد و کلان ماتم او را دارند و بر مرگش از دل و جان درینج میگویند و او را در میان « سایه عمر » میجویند .

رهی شاعر بجهان آمد ، شاعر در جهان زیست و شاعر از جهان گذشت ، شاعری  
معنی و مفهوم واقعی کلمه زیرا شاعر تمام عبارت را نه تنها طبع خوش و سخن دلکش باید  
بلکه لطف روح ، صفاتی دل ، پاکی نهاد ، خوبی صورت و نیکی سیرت نیز باید . رهی  
همه این صفات را در وجود گرانمایه خویش جمع داشت و بجای آنکه برخود نازد و بر  
دیگران ناز فروشد پیوسته در همه جا و با همه کس بهتر بانی و فروتنی رفتار میکرد ، بلطاف  
و خوشی سخن میگفت و بعوض خودستائی همگنان را میستود . تخلص شاعرانه خود را نیز  
از آن «رهی» گزین کرده بود که بر استی دوست و آشنا و حتی بیگانه را از روی اخلاص  
خاک راه بود .

در هوای دوستداران دشمن خویشم رهی                      در همه عالم نخواهی یافت مانندمرا  
بیشتر آنکه این سطور را میخواهند مانند من بنده میدانند که رهی طی پنجاه و انداز  
زندگی چنان زیست که هر گز کلامی درشت بر لب نراند ، حسادت بدل راه نداد ، دل و جانی  
را نیازد و بر حاسد و بدخواه نیز کینه نورزید . آنجاکه گفت :

«بار خاطر نیستم روشنده لان را چون غبار                      بر بساط سبزه و گل سایه پروانه ام ،  
منظورش گزاف گوئی و مضمون جوئی نبوده بلکه سازگاری و بی آزاری خویش را با  
دلپسندترین شیوه و لطیفترین کلمات بیان داشته .

من از آن زمان که بیاد دارم بحکم خویشاوندی با رهی صمیمانه جوشیده ام و پیوسته  
حالات و حرکات راینک سنجیده ام . در این مدت هیچگاه کاری ناروا ازاوندیدم و سخنی نابجا  
از زبانش نشنیدم . اهل گله و شکوه نبود و سراپا یکرنگی و شور و حال بود . بیشتر عبارات  
شاعر انه در وجود رهی مصدقایی بسرا داشت : شمع فروزان بزم و مایه گرمی جمع بود ، زود  
آشنا و محفل آرابود ، باوفاو بی ریا بود و بارفتن آن خوش خلق و خوی نمونه زنده یک  
انسان شاعر از دست رفت .

یاد دارم پس از مرگ پدر بزرگوارم دوستعلی خان معیرالممالک که رهی را پسرعم و  
آخرین معیر از خاندان معیری بود از سراینده پاکباز و نکته پردازمان خواستم تا بیتی  
چند برای نقر بر لوح مزار آنعزیز بسراید . نخست رهی از قبول این کار ظریفانه اباورزید  
و گفت : «هر چندمایه مباراکه من است که شعرم بر سرگ مزار بزرگ خاندانم بیاد گار بیاند  
اما بیم آن دارم که توانم این مهم پردازم زیرا تراوش طبع را شور و حال یا سوز و گذاری  
باید و نی هرگاه که یادسوز این سوکنمنشاعری از یادم میرود . سالها پیش ابیاتی برای نقش  
بر لوح آرامگاه خود سروده و بعیزی سپرده ام اما برای کسان خویش دلم گواهی نمیدهد  
و در نتیجه طبعیم یاری نمیکند ». و چون در خواهش خود اصرار ورزیدم اضافه کرد :

«بگذار زمانی بگذرد و طوفان درونم اندکی فرونشیند تا شاید بر احساس شگفتی  
که از مرگ «پدرمان» دارم بتوانم چیره گردم و میلت را بر آورم ». چند ماه بعد روزی  
رهی مهر بان نزدم آمد و در حالیکه دیده بر عکس بدیوار آویخته پسردم دوخته و چهره  
کشاده اش را غبار اندوه فرا گرفته بود ورق کاغذی بدم داد و گفت : «این اشعاری است  
که از من خواسته بودی . از تو میخواهم که تا نزدت هستم آن را نخوانی . پس از رفتم  
اشعار را بخوان و با تلفن نظرت را بمن باز گو ». چون این قطعه از آثار منتشر نشده شاعر  
از دست رفته بشمار میرود بجاست که از نظر ارباب ذوق بگذرد :

\* \* \*

چون غنچه سریجیب خموشی کشیده است  
ما نند گنج در دل خاک آرمیده است  
کان نقشهای دیده فریب آفریده است  
گیتی نظری دوستعلی خان ندیده است  
آسوده رهروی که بمنزل رسیده است  
از خون دیدگان عزیزان و دوستان  
خوناب حسرتی است که از دل چکیده است

دردا که نعمه ساز بلند آشیان عشق  
گنجینه ز فضل و هنر بود لاجرم  
صد آفرین بخمامه سحر آفرین او  
در شیوه بزرگی و آئین دوستی  
رفت از سرای خاک بمنزل لگه بهشت  
از خون دیدگان عزیزان و دوستان  
وین شعر در دنارک بلوح مزار او

\* \* \*

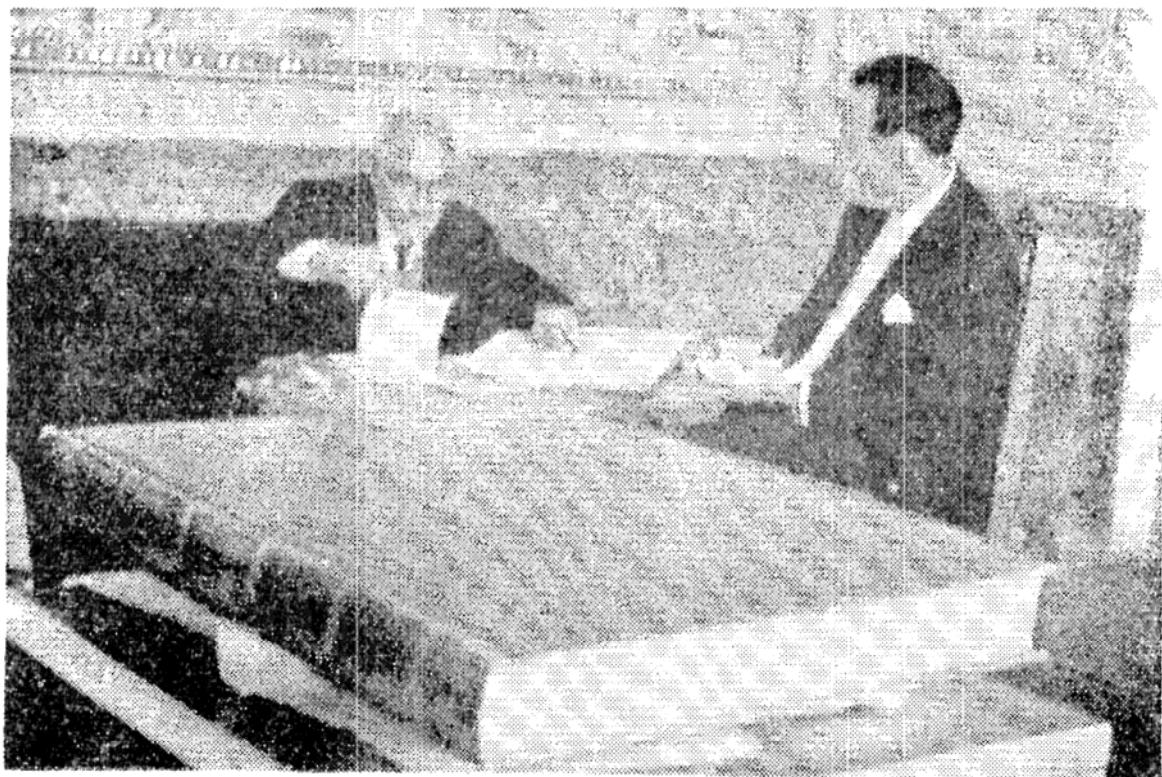
در پایان این مقال پر ملال سزد که از مرگ شاعرانه رهی نیز یاد شود . آری بیماری و مرگ او شاعرانه بود و شایسته شاعری بلندپایه و پرماهیه چون او . رهی در دوران در دنارک در دمدمدی دمی لب بناله و شکوه نگشود و با آنکه میدانست سلطان خانمان سوز هر روز در تار و پود وجودش بیشتر ریشه میدواند و تیشه بر ریشه هستیش میزند پیوسته خود را غافل از درد خویش می نمود و چون بوسیله تلفن از حالت جویا میشمد بالحنی نرم و خوش آهنگ میگفت : «حالمر و بهبود میرود . امیدوارم بزودی روزی تورا نزد خود بخوانم تا زمانی رو برو بشینیم و گفتنی های ناگفته را با هم در میان نهیم و حالی کنیم .» اما آن روز هرگز نرسید چه حال رهی روز بروز بو خامت میگرائید و دولت دیدارش نامیسر تر میشد . آری دل مهرپرور آن بیمار عزیز گواهی نمیداد که یاران و خویشاوندانش از دیدن پیکر رنج دیده و چهره رنگ پریده او رنجه شوند و از آن مظهر دلنوایی نقشی دلخراش در ذهن غمگسaranش بجامانند چنانکه امروز که دیگر رهی در میان ما نیست همه دوستان و دوستدارانش او را با همان چهره نجیب و شادان ، با همان چشمان شفاف و گیرا ، با همان لبخند دلاویز و گویا ، با همان آراستگی و پاکیزگی دوران سلامتی و شادابی در عالم خیال مجسم میسازند با نقش رویائی او نرد محبت میبازند و بزبان دل و باوی صدگونه راز میگویند .

در آغاز همان هفته که در پایانش روزگار رهی دوست داشتند نیز پایان یافت ضمن صحبت تلفنی گفت : «چندی است که هر وقت حالی دارم ترجمه نهج البلاغه میخوانم و براستی لذت میبرم و نیرو می یابم . بر آنم که هر گاه فرصتی دست دهد بسیاری از نکات دلنشین و اندیشه های جانپرور آن را دمدم آزاده را در چکامه ای شایسته بیکجا گردآورم و بعنوان آخرین ارمنان بشیفتگان علی و غمخواران رهی عرضه دارم .»

\* \* \*

شاعر با ایمان پس از چهارشبانه روز سیم در عالم بی خودی شامگاه پنجه شنبه بیست و سوم آبان ماه ۱۳۴۷ ناگاه بخود آمد ، دیده گشود و با برادر و دیگر کسان خویش که او را پرستارانی دلسوز بودند و مدام در بالینش بسر میبردند بگفت و گو نشست .

آنگاه خوردنی خواست و از پی آن سیگاری طلب کرد . سپس زمانی با پروردگار خویش برآزو نیاز پرداخت و آیاتی چند از کتاب آسمانی فروخواند و چون احساس خستگی نمود از روی تسلیم و رضا در بستر آرامید و پس از ادای این سخنان «خدایا پناهم توئی و خود را بتو و امیگذارم» بخواب رفت و نزدیک سحرگاه در عالم خواب بخواب جاودانی



رهی میری - حبیب یغمائی در کتابخانه سلطنتی - سال ۱۳۶۲  
عکاس: مرحوم دکتر مهدی بیانی

فروشد ... فروزان شمعی در بزم زندگی خاموشی گرفت، آتشین لاله‌ای در خلوت دل سوخت، شیرین سخن شاعری لب از نغمه فروبست، پاکباز عاشقی از مشوق خاکی گستالت و معبد افلاتی پیوست، آرده‌جانی تن رنجور رها کرد و با غوش ابدیت پناه برد.  
جان پاک من رهی خورشید عالمتاب بود رفت و از ماتم خود عالمی را سوختم

\*\*\*

گوئی رهی روشنیل و بلندپرواز از عمر کوتاه خویش آگاه بوده و بگاه سیر در رؤیا های شاعرانه این حال عیان مشاهده میکرد، تن را از این جهان رفته و از رنج زندگی رهیده میگرفته و اشعاری در سوک خویشتن از روحش بیرون میتواند. دو بیتی زیر را که هفده سال پیش سروده شاهد این مدعای آورم:

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| هزار شکر که از رنج زندگی آسود | وجود خسته و جان ستم کشیده من |
| بروی تربت من برگ لاله افشارند | بیاد سینه خونین داغ دیده من  |

محمد علی میری (مسحور)

سخن سرای هنرمند نادر رهی چوارجهان شد و از جان گرفت مهتم  
سده اولی پاریخ حلقه مدقی؛ (بیشترها رهی از بند و محنت ایام)

# برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

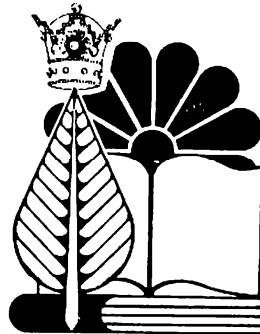
## مفتاح النجات

### تصنیف

شیخ الاسلام احمد بنام «ژنده پیل»

در ۵۲۲ هجری قمری

بامقابله پنج نسخه و مقدمه و تصحیح و تحسیله  
دکتر علی فاضل



اسرار بنیاد فرهنگ ایران

در سال ۱۳۴۰ از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، کتابی بنام «مقامات ژنده پیل» منتشر یافت . مؤلف این کتاب محمد غزنوی حکایات و داستان‌هایی در کرامات عارف بنام شیخ‌الاسلام احمد‌جام فراهم آورده که جز پیروان و مریدانی بی‌اندیشه و ساده‌دل آن کرامات را نمی‌توانند پذیرفت ، و در پیشگاه صاحب نظران نه تنها آن داستان‌ها بر عظمت شیخ‌جام نمی‌افزاید بلکه موجب سنتی اعتقاد نیز می‌شود . فی‌المثل بموجب یکی از این حکایات‌ها عارف جام در هشتاد سالگی دختری چهارده ساله را تزویج کرده است «و آن شب شست بار باوی دخول کرد ، کفت اگر نه آن بودی که‌المی بجان وی رسیدی این را بصد بار بردمی ... »  
بهتر آن بود مریدی چون محمد غزنوی چنین کتابی را تألیف نمی‌کرد که مقام معنوی بزرگان عرفا بدین پایه فرود آید .

کتاب مفتاح النجات که اخیراً بااهتمام دکتر علی‌فاضل بچاپ رسیده و از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته ، این آلدگی‌ها را می‌شوید ، و مقام معنوی شیخ‌جام را چنان نموده که خوانندگان کتاب مقامات متنبه می‌شود و از تصورات ناچرا استغفار می‌جوید . در حقیقت دکتر فاضل با انتشار این کتاب خدمتی عظیم در شناساندن صوفی عالی مقام شیخ‌جام تعهد کرده

واگر چنان که گفته‌اند این مرد بزرگ بعد از مرگ هم کرامت‌ها نموده است سزاوار است دکتر فاضل را بهره تمام رساند.

مفتاح النجات در هفت باب است و این هر هفت در اوصاف و اخلاق درویشان تدوین شده، و مستند و متنکی است به آیات و احادیث، با عباراتی استوار ورسا و کوتاه، از منشآت لطیف فارسی در قرن هفتم هجری.

ترجمه‌های آیات و احادیث در کمال تأثیر و زیبائی است و جای جای لغات و اصطلاحات اصیل فارسی بکار رفته که در خود تأمل است از این نمونه:

شاخه‌ها، ستیه‌ندگی، شباروز، بر دست گرفتن، گوی، سکوان، بسامانان، ناپیراستگان، مالیدن، خاریدن، پشتاپشت، پوستین‌کندن، الوا، زاویداری، شولیدن، پوستین‌گری، خر از کفه دور کردن... که تا این کلمات را در تلو عبارات کتاب کسی نخواهد زیبائی تر کیپ را در نمی‌یابد...

متن کتاب ۱۳۱ صفحه است و مقدمه و تعلیقات و فهرست‌ها تقریباً دو برابر متن است و این اضافات بربهای معنوی کتاب بمراقب افزوده است.

مقدمه در احوال شیخ جام است با اسنادهای معتبر. تعلیقات متضمن توضیح اصطلاحات و لغات است با استقصایی دقیق. تنظیم احادیث نبوی بترتیب حروف الفباء با ذکر مأخذ مختلفه تحقیقی است دشوار وابتكاری. فهرست آیات قرآن و فهرست منابع و مأخذ، و فهرست اسامی اشخاص نیز در پایان کتاب است.

باری، متنی مصحح بدین هنجار و کمال‌کمتر دیده شده و کسانی که این کتاب نفیس را مطالعه می‌فرمایند تصدیق خواهند کرد که سخنی بگزار نرفته است.

بنظرمی آید اگر نکته‌ای چند رعایت می‌شد مناسب‌تر می‌نمود:

اولاً - در بالای همه صفحات متن «مفتاح النجات» تکرار شده و بهتر بود که در صفحه راست یا چپ بجای این عبارت مکرر عنوان هر فصل قید می‌شد، چنان‌که در مقدمه مصحح این نکته رعایت شده.

ثانیا - القاب و عنوانین دانشمندان معاصر بکلی حذف می‌شد.

ثالثاً - فهرست امکنه نیز تنظیم می‌شد چه‌اسامی شهرها و قصبات و محله‌ای این منطقه وسیع از خراسان در خود یاد کردن است.

باری، دقت و کنجکاوی و استقصاء و اهتمام و احتیاط دکتر فاضل چندان است که گفته اورا بی‌هیچ گونه وسوس تحقیقی می‌توان معتبر و مستند شمرد خداوند تعالی اورا توفیق بخشد.

## المناجات الالهیات

چاپ افست دو نسخه قدیمی در یک مجلد از مناجات منسوب به امام علی ع است. یکی بخط نسخ بسیار خوب عبدالحق سبزواری در سال ۹۰۸ هجری و دیگر که دو سه قرن پیش

در شماره آبان‌ماه در چاپ صفحه ۵۶۴ اشتباهی بزرگ رویداده باین معنی که این صفحه از احتجاجات بجای صفحه اصلی مجله که در معرفی کتاب بوده بچاپ رسیده. و اینک چاپ آن صفحه تجدید می‌شود.

از آن کتابت شده و در عبارات هم اختلافی دارد بخط نسخ پخته ولی نه چندان زیبا . نسخه نخستین با ترجمه فارسی است و نسخه دومی بی ترجمه . نسخه دومی را السیدا ابوالرضاعلی الحسن الرواندی الکاشانی (متوفی در ۵۶۳) فراهم آورده . در شرح احوال السیدا ابوالرضاعلی آیة‌الله سید‌شہاب‌الدین مرعشی رساله‌ای به عربی پرداخته‌اند که آن خود در مجلدی دیگر است و ارزشی ممتاز دارد که پرداختن چنان رساله‌ای از هیچ کس ساخته نیست .

باری ، دو جلد کتاب بی‌نظیر است یکی متن‌من در نسخه المناجات الالهیات که با چاپ افست است بخط اصلی نسخه‌ها . و جلد دیگر رساله آیة‌الله‌مرعشی درباره السیدا ابوالرضاعلی و نمونه‌ای از کتاب‌های بسیار معروف علمای درجه اول ، و نمونه خط آنها که در نهایت برداری با چاپ افست و کاغذ مرغوب تهیه و نشر شده است .

وقتی شخص این نوع انتشارات را با انتشارات معمولی روزانه می‌سنجد به تعجب در می‌شود ، که تفاوت زمین و آسمان تاکجاست . صاحب و ناشر کتاب‌ها دکتر فخر الدین نصیری امینی است که با عشق و علاقه و هزینه خود این نسخه‌ها را چاپ کرده و قدر آن‌ها را اهل علم و تحقیق و ایمان می‌دانند . معتقدم که خوانندگان مجله‌ی‌نیما این دو کتاب را تهیه فرمایند که هم از نظر هنری (خط و نقاشی) و هم از نظر مذهبی (مناقجات حضرت امیرع) و هم از نظر تحقیقی (رساله آیة‌الله‌مرعشی) و هم از نظر کتاب‌شناسی (نمونه تأثیفات علمای بزرگ اسلام) بسیار ارزش‌دار است و از آثاری است که می‌باید نگاه داشت و مکرر مطالعه کرد . به فخر الدین نصیری از این اقدام تبریک می‌گوئیم و توفيق وی را از خداوند تعالی در خواست داریم . بهای کتاب و محل فروش آن تعیین نشده ، گویا از کتاب فروشی محمدعلی علمی میتوان تهیه کرد .

### تحلیل آشیانه ناصر خسرو

#### تألیف دکتر مهدی محقق - از انتشارات دانشگاه

در این کتاب آیات قرآنی و احادیث که در دیوان ناصر خسرو آمده است خراج شده و لغات و امثال و ترکیبات دقیق فارسی مورد بحث واقع شده .

ناصر خسرو از شاعران و حکیمان درجه اول ایران است ، و گرچه اشعارش را نفهمند و در مدت هزار سال دیوانش دوشه بار بیش بچاپ نرسیده باشد . دکتر مهدی محقق از محققان جوان و با ارزش معاصر است که در باره ناصر خسرو رساله‌ها و مقاله‌ها نوشته و در این رشته نیز صاحب نظری مسلم است . «تحلیل اشعار ناصر خسرو» از آثار ارزش‌دانشگاه است برخلاف بسیاری از انتشارانش . بحاجست که یادآور شود اخیراً دکتر محقق معاونت دانشکده ادبیات را پذیرفته که بقول سعدی : «ای برادر تعزیتم گویی که نه جای تهنیت است» . خدمت معاونت و کاغذپرائی را دیگران مشتاق ترند و آماده‌تر ، و اما خدمات علمی و تحقیق از دیگران برنمی‌آید و نظیر مهدی محقق دد ایران بسیار بسیار کم است . عزیزم ، این نصیحت را بشنو ، و تا آلوده نشده‌ای از خدمت دست‌بکش ، و معنویت را فدای مادیات مکن .

دانش و آزادگی و دین و مروت این همه را بندۀ درم نتوان کرد

## نامی و یادی از گذشته‌گان

روز نوزدهم رمضان ۱۳۸۸ اسماعیل مصفا از جهان رفت . وی درختی بارور بود که فرزندانی چون دکتر مظاہر مصفا استاد دانشگاه شاعر و نویسنده معروف تریبت کرد . خداوند تعالی به خانواده مصفا و به خانواده استاد امیری فیروز کوهی اجر برد باری دهاد .

## تصحیح لازم

در شماره مهرماه صفحه ۳۸۲ که تصویر اعضاء انجمن آثار ملی چاپ شده - در سطر سوم آقای حسن مشحون رئیس باستان شناسی اصفهان معروفی شده ، در صورتی که آن جناب مدیر کل باستان شناسی کشور بوده اند . از این اشتباه پوزش می طلبیم از همه خوانندگان و مخصوصاً از آقای مشحون .



دفتر اداره : خیابان شاه آباد - کوچه ظهیرالاسلام - شماره ۲۴  
تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه : سی تومان - تک شماره : سه تومان  
خارج از ایران : سه لیره انگلیسی

انتشارات مؤسسه

# مطالعات و تحقیقات اجتماعی

همه‌ماهی شمل

نامه

علوم اجتماعی

حاوی مطالعات و تحقیقات و معرفی مکتبها و اصول نظری  
علوم اجتماعی برای دانشجویان و اهل نظر و تحقیق

از مراکز زیر خریداری کنید

کتابفروشی امیرکبیر

نیل

خانه کتاب

دنیا

زمان

روزن



شهر کت سهای بیمه ملی  
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

### همه نوع بیمه

عمر = آتش سوزی = بارگردانی = حوادث = اتو مبیل و غیره

### نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۳۴۸۷۰

دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۵۹۳۱۴-۶۹۰۸۰

شادی نمایندگی بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۳۶۹-۳۳۱۹۵۶

آقای مهران شاهگلديان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴

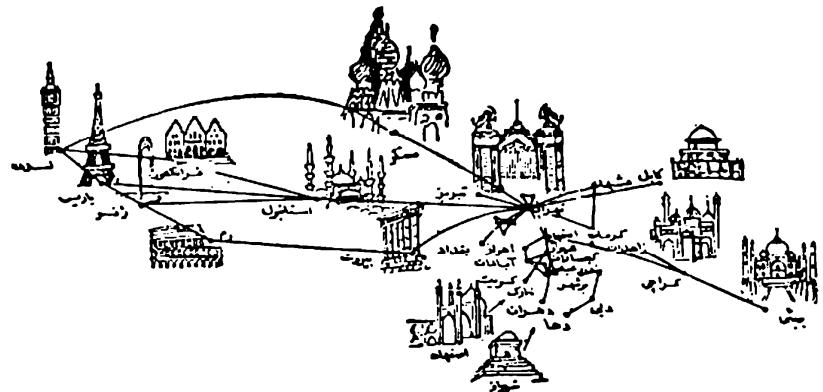
مقابل شعبه پست - تلفن ۵۹۰۰۴

| دفتر بیمه پرویزی | خرمشهر | خیابان فردوسی |
|------------------|--------|---------------|
| »                | »      | سرای زند      |
| »                | »      | فلکه ۲۴ متری  |
| »                | »      | خیابان شاه    |
| »                | »      | تلفن ۶۲۳۲۷۷   |
| »                | »      | ۶۱۳۲۳۲        |
| »                | »      | ۶۰۲۹۹         |

پلا هم بر پروازهای بین‌المللی هوایی مالی  
ملی ایران افزوده شد ۹ پرواز در هفته از  
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷  
از آزادان، اصفهان و شهر از منابعها به اروپا پرواز کند

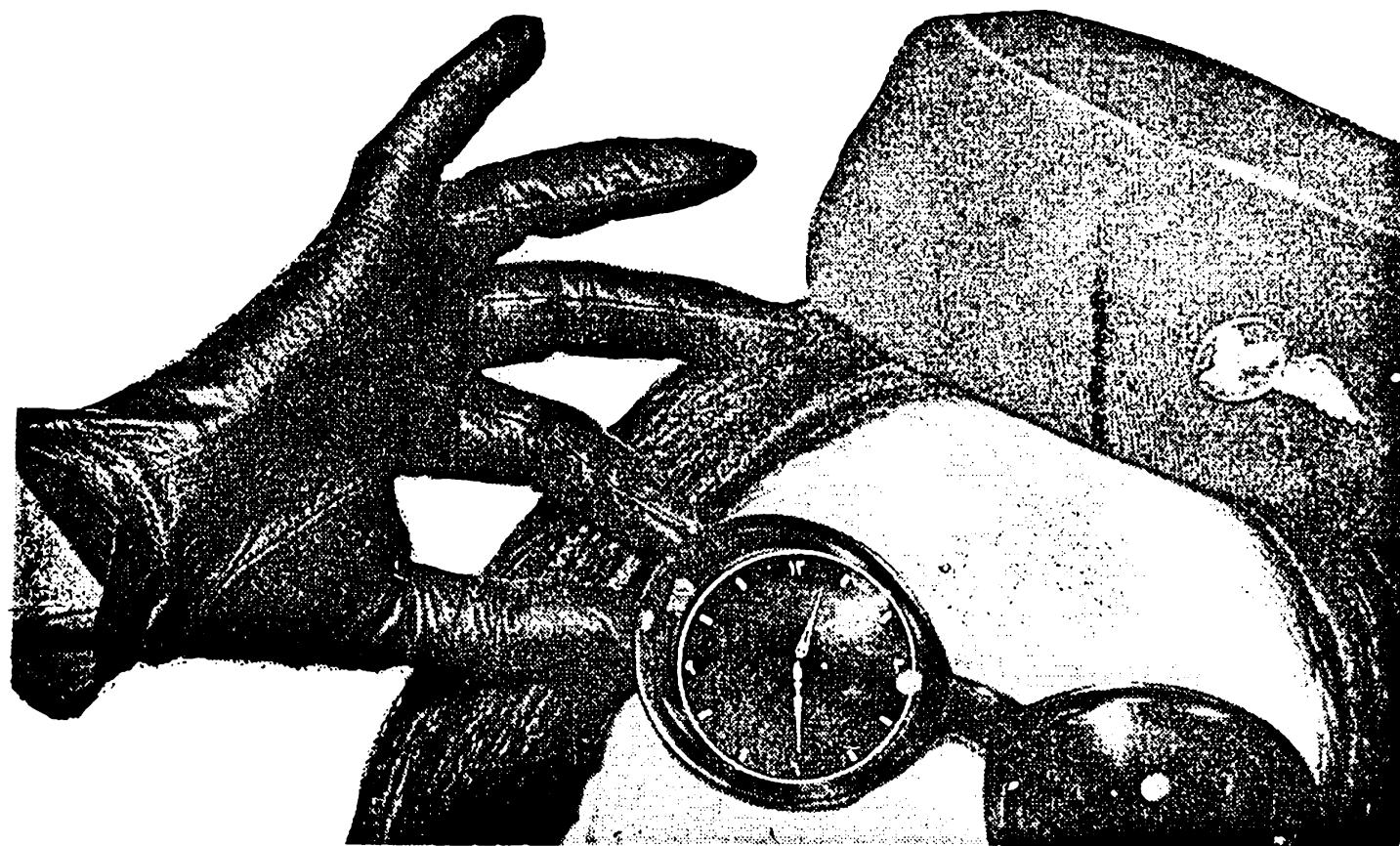


هواپیمایی ملی ایران مها.



## ۱۲:۳۰ ساعت پرواز روزانه

هواپیمایی ملی ایران  
به اروپا



# ایرانول البرز

H·D

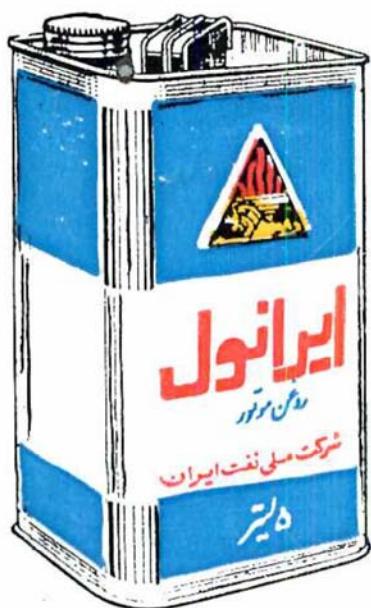
برای موتورهای  
بنزینی

# ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

## ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای  
سوپر شارژ و ممتاز برای  
دیزلهای غیرسوپر شارژ



## ایرانول الود

مرغوب برای دیزلهای  
غیرسوپر شارژ و ممتاز  
برای موتورهای بنزینی